

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سیمی در معارف اسلام

نمایز، زیارات و صدای هستی

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد حضرت رسول ﷺ - دهه اول جمادی الاول - ۱۳۹۶ هش



www.erfan.ir

نمایز، زیباترین صدای هستی

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
 - پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
 - ویرایش: وفهیمی.....
 - صفحه‌آرا: م.جانباز و ابوالفضل کربیمی.....
 - ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
 - یتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۴۲۷ - ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همواره:

فهرست مطالب

جلسه اول: علم حقیقی و سودمند در کلام رسول اکرم ﷺ	۱۱
اقسام علم در نظر رسول اکرم ﷺ	۱۳
آیهٗ مُحَكَّمَهُ، معرفت به خدا	۱۴
پروردگار، نیکوترين خالق	۱۵
امیرالمؤمنین علیه السلام، معدن علم پروردگار	۱۶
صدور شر از دو طایفه	۱۷
اجنه	۱۷
انسان	۱۸
کسب ارزش والای انسانی با شناخت پروردگار	۱۸
انسان، ظرف بالاترین ارزش‌های جهان هستی	۱۹
سُنّه قائمَه، سنت ایستاده و جهت‌دهنده به پروردگار	۲۰
نماز، در رأس احکام شرع	۲۰
ثواب غیرقابل شمارش نماز جماعت	۲۱
فریضَه عادله، اخلاق حسنہ	۲۱
مفقرت الهی و بهشت در انتظار اهل ایمان	۲۱
جلسه دوم: پنج رکن اساسی ساختمان دین	۲۳
آزادی و اختیار انسان در انتخاب راه	۲۵
بی ارزش بودن عبادت در اجراء	۲۶
بهشت و جهنم، نتیجهٔ اختیار انسان در عمل	۲۶



نماز، زیباترین صدای هستی

نجات انسان در گرو دینداری قلبی و عملی.....	۲۷
شک انسان به نجات خود، به منزله شک به آیات قرآن.....	۲۸
سفارش ائمه به احترام و تکریم بزرگ ترها.....	۲۸
بشارت و مژده ائمه به شیعیان.....	۳۰
توبه، علاج ترس از روز قیامت.....	۳۰
rstgkari Amir المؤمنین علیه السلام و شیعیان در رستاخیز.....	۳۱
پایه های دین در کلام امام باقر علیه السلام.....	۳۱
اقامه نماز.....	۳۱
پرداخت زکات.....	۳۲
روزه و حج.....	۳۳
ولايت ائمه طاهرين علیهم السلام.....	۳۳
جلسه سوم: نماز، زیباترین صدا در عالم	۳۵
نماز، زیباترین صدا در عالم.....	۳۷
صلوة در معنای دعا.....	۳۷
علت نفرت خداوند از برخی بندگان.....	۳۷
۱. خصلت تکبر برابر پروردگار.....	۳۸
۲. خصلت علو و برتری بر دیگران.....	۳۸
دعا، راهی برای درمان درد فقر بند.....	۳۹
طلب صراط مستقیم، بالاترین دعا.....	۳۹
صراط مستقیم، راه چهار طایفه.....	۴۰
بهترین و ماندگارترین صدای دنیا.....	۴۰
۱. قرآن.....	۴۰
۲. نماز.....	۴۲
نماز، نزدیک کننده اهل پاکی به خداوند.....	۴۳
صلوة در معنای اتصال.....	۴۳
نماز، متصل کننده انسان به منبع عطاها و احسان ها.....	۴۴
شیست و شوی انسان از گناهان با نماز	۴۵
نماز واقعی، مانع افتادن در گناهان کبیره.....	۴۵



فهرست مطالب

۴۶	هدف از درس و تحصیل، تحصیل برای خداوند
۴۹	جلسه چهارم: زدودن گناهان، از اثرات نماز
۵۱	دعوت خدا، دعوتی عالمانه و حکیمانه
۵۲	پاسخ خداوند به درخواست زکریا <small>علیه السلام</small> در وقت نماز
۵۲	نماز، قدرتی الهی و یاری کننده‌ای بی‌نظیر
۵۲	بشارت خداوند به زکریا در نماز
۵۳	نشانه‌های اهل تقوا در خطبہ متین
۵۳	حقیقت معنایی کلمه «علی»
۵۳	خطبہ متین، بیانگر خصایل انسان کامل
۵۴	منفعت انسان در طاعت خدا
۵۵	حضور حقیقی عبد در کلاس بندگی خدا
۵۵	دل عبد، غرق در طاعت معبود
۵۶	همراهی گوش و چشم با دل نمازگزار
۵۷	نماز واجب، پاک کننده گناهان
۵۹	جلسه پنجم: خداوند، همراه همیشگی بندگان
۶۱	اسمای حُسنای الهی در قرآن
۶۱	کارهای خالق در حق مخلوق
۶۱	(الف) تندیه موجودات زنده
۶۲	توصیهٔ پیامبر <small>صلوات الله علیه و آله و سلم</small> به زنان
۶۳	(ب) فراهم آوردن نیاز مخلوق
۶۴	درد، سفیر خداوند در بدن انسان
۶۴	خالق، همراه همیشگی مخلوق
۶۵	(ج) پرورش مخلوق
۶۶	(د) هدایت انسان به صراط مستقیم
۶۶	تواضع مخلوق در برابر خالق
۶۷	مشاهدهٔ مخلوقیت برای فهم وجود خالق
۶۸	نماز، تشکر از خداوند



نماز، زیباترین صدای هستی

..... ۶۹	عبد خوب پروردگار از نظر امام رضا علیه السلام
..... ۶۹	(الف) شادی در وقت عبادت
..... ۷۰	(ب) کسب معرفت
..... ۷۰	(ج) گریه بر ای عبده الله علیه السلام
..... ۷۳	جلسه ششم: اثر ماندگار اعمال انسان در دنیا و آخرت
..... ۷۵	ماندگاری اثر خوبی و بدی در عالم هستی
..... ۷۶	شعور، خصیصه‌ای برای کل موجودات عالم
..... ۷۷	محرمیت، لازمه شنیدن صداها
..... ۷۸	نظام عالم، حافظ اسرار آدمی تا روز محشر
..... ۷۹	انسان، صاحب کتاب ابرار یا فجار
..... ۷۹	گیرندگان و شاهدان پرونده‌های انسان
..... ۷۹	خود انسان و زمین
..... ۷۹	فرشتگان کرام کاتبین
..... ۸۰	خدا، پیغمبر علیه السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام
..... ۸۰	حقیقت معنایی مؤمنون در آیه
..... ۸۲	امام، مقدم بر همه در هر زمان
..... ۸۲	بازگشت دنیایی و آخرتی اعمال انسان
..... ۸۳	خاموشی آتش جهنم، بازگشت آخرتی نماز
..... ۸۵	جلسه هفتم: اهتمام به نماز، از ویژگی‌های معصومین و اهل ایمان
..... ۸۷	مقرین در راه الهی
..... ۸۷	دارندگان مقام عصمت
..... ۸۷	اهل ایمان
..... ۸۸	خواسته‌های بدون قید و نامعقول، عامل سقوط آدمی
..... ۸۹	بدترین نوع اسارت برای انسان خواستار آزادی بی قید
..... ۹۰	شمار اندک مؤمنین در عالم هستی
..... ۹۱	ریزش مجرمین حرفة‌ای از درخت انسانیت
..... ۹۲	سرانجام مجرمین حرفة‌ای



فهرست مطالب

۹۳	لطمہ زندگان به حق اهل بیت ﷺ
۹۴	نماز، از ویژگی‌های دارندگان مقام عصمت و ایمان
۹۴	اجتناب از گناه، عامل نجات آدمی از آتش دوزخ
۹۶	مقام رفتت در پرتو گریه بر ایی عبدالله علیہ السلام
۹۹	جلسه هشتم: نماز، ناجی انسان‌ها.
۱۰۱	دو فرمان اختصاصی خداوند به حضرت مریم علیہ السلام
۱۰۲	حکایتی شنیدنی از اثر نماز
۱۰۳	نهج‌البلاغه، کتابی سرشار از شگفتی
۱۰۴	حفظ حرمت بین خود و خدا
۱۰۴	اثر نماز و توبه مرد دزد
۱۰۶	رنگ خدایی داشتن، عامل نجات آدمی
۱۰۷	گسترۀ منافع نماز برای بشر
۱۰۸	نماز، ناجی انسان در دنیا و آخرت
۱۰۹	کیفیت عبادت پروردگار
۱۰۹	سه مايه در ترکیب عبادت بنده
۱۱۱	جلسه نهم: قدرت و ضعف ایمان در انسان‌ها.
۱۱۳	سبقت مؤمنین برای جانبازی در راه خدا
۱۱۳	وفادری اهل ایمان به امام و رهبر خود
۱۱۴	صبر امیرالمؤمنین علیہ السلام پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ
۱۱۵	ایمان، مانع بزرگ در یاری ظلم
۱۱۷	ضعف ایمان، عامل قدرت دشمنان
۱۱۷	نگاه مؤمن با نور خدا
۱۱۸	حکایتی شنیدنی از عالمی بزرگ و آزاد
۱۱۹	سکوت حکومت سقیفه در برابر ظلم
۱۲۰	نماز، عاملی نیرودهنده و یاری‌گر



جلسہ اول

علم تحقیقی و سودمند در کلام

رسول اکرم ﷺ

اقام علم در نظر رسول اکرم ﷺ

بحشی درباره نماز در سال گذشته در همین ایام از طریق آیات قرآن و روایات مطرح شد که قطره‌ای از این دریای بی‌ساحل الهی را برایتان گفتم؛ حال دنباله همان بحث را ادامه می‌دهم. پیغمبر بزرگوار اسلام ﷺ بنا به نقل جلد اول کتاب باعظمت «اصول کافی»، وارد مسجد شدند و دیدند که مردم دور یکنفر را گرفته‌اند و او سخنرانی می‌کند، شیرین هم حرف می‌زند و مردم هم سراپا گوش هستند. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: این آقا کیست؟ مثل اینکه اولین بار بود حضرت او را می‌دیدند؛ حالا یا در مدینه بود و به مسجد نمی‌آمد یا از بیرون آمده بود. او را با این لقب معرفی کردند و گفتند: یار رسول الله، او علامه است.

علامه یعنی کسی که دانش و علمش فراوان است. حضرت فرمودند: این آقا علامه است، علم و دانشش چیست که شما از او به علامه تعبیر می‌کنید؟ عرض کردند: یار رسول الله، او به نسب‌های عرب خیلی وارد است، تمام قبایل عرب و نسب عرب را می‌شناسد و به اشعار شعرای روزگار جاهلیت خیلی آگاهی دارد؛ به این خاطر، به او علامه می‌گوییم. پیغمبر ﷺ فرمودند: علمی که این آقا دارد، علمی است که دانستن آن هیچ سودی ندارد. حالا من نسب عرب را بدانم، قبایل عرب را بشناسم و از ریشه پدری طوایف عرب آگاه باشم، چه سودی برای من دارد؟ این علم برای دنیا، آخرت، اخلاق، حال من و روش زندگی ام سودی ندارد و ندانستن آن هم ضرر ندارد؛ اگر کسی اصلاً از انساب عرب، اشعار و شعرای عرب اطلاعی نداشته باشد، چه ضرری دارد؟ عالم بودن به این علم سود ندارد،



جاله بودن به این علم هم ضرر ندارد. اینجا از آن جاهایی است که جهل هیچ ضرری ندارد؛ اگر عمری بهنال این علم نروم، ضرر نکردام و اگر عمری بهنال این علم بروم، منفعتی نصیبم نمی‌شود.

بعد پیغمبر ﷺ فرمودند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ»، علم در این دنیا که اسم آن علم باشد، سه علم است که حضرت از این سه علم اسم بردنده: «آیةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»، آنچه خدا و ما انبیا علم می‌دانیم، سه علم است. بقیه اش چیست؟ بقیه هم فضل است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: از این سه علم که بگذرید، هر دانش دیگری که در اختیار بشر است، دانستش سود دارد و ندانستش در یک جامعه زیان دارد؛ مثل علم پزشکی که این فضل و احسان الهی است. اما علم به رده‌بندی خود پیغمبر عظیم الشأن اسلام، این سه حقیقت است.

آیهٔ مُحْكَمَه، معرفت به خدا

به سراغ محققین از علمای بزرگ شیعه برویم که عمرشان را در آیات و روایات برای فهم قرآن و روایات هزینه کرده‌اند و ببینیم آنها چه می‌گویند؟ «آیةٌ مُحْكَمَةٌ»، «فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» و «سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» چیست؟ بزرگان دین می‌گویند: «آیةٌ مُحْكَمَةٌ» یعنی معرفت به خدا که این معرفت را می‌توان از راه قرآن، روایات و مطالعه آثار پروردگار در عالم به دست آورد.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار انسان در کنار یک برگ فکر می‌کند که بنای این برگ از چند عنصر ساخته شده، چند چیز در این عالم منظم با هم‌دیگر ترکیب شده تا این برگ به وجود آمده است؟ آدم نهایتاً می‌گوید من حداقل چهار چیز آن را می‌فهمم: یکی خاک، یکی آب، یکی نور و یکی هم هواست. حالا چه کسی بوده که این چهارتا را با هم‌دیگر آنچنان منظم ترکیب کرده و این برگ سبز به وجود آمده است؟ چه کسی بوده که خاک را بسیار دقیق با آب، نور و هوا مخلوط کرده است که اگر یکی کمتر بود، برگ سبز به وجود نمی‌آمد و اگر یکی بیشتر بود، باز هم برگ سبز به وجود نمی‌آمد.

پروردگار، نیکوترين خالق

علت اينکه يكى از اسمى پروردگار، «خالق» است؛ چون «خالق» در لغت عرب به معنای منظم‌کننده و نظم‌دهنده، «بدیع» یعنی به وجود آورنده، «فاطر» هم یعنی به وجود آورنده. ما «بدیع» را در قرآن به صورت جمع نداریم: **﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**^۱؛ فاطر را به صورت جمع نداریم: **﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**^۲؛ اما خالق در قرآن به صورت جمع آمده است. در آيات دوازدهم به بعد سوره مؤمنون تا هشتنه آيه، وقتی پروردگار خلقت انسان را از نطفه، بعد علقة، بعد مُضْغَه و همین طور تا جنين شدن، كامل شدن و دمیده شدن روح در جنين بيان می‌کند، پايان سخن‌ش می‌گويد: **﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾**^۳ سودمند است آن وجود مقدسی که نیکوترين خالق‌هاست.

حالا ممکن است جوانی، پیری، متوسطی، دانشجویی، طلبه‌ای که اول کار طلبگی‌اش است، بگوید شما عمری در کتاب‌ها نوشته‌اید، در منبرها و درس‌ها گفته‌اید که خالق یکی است، پس چرا خود پروردگار در قرآن فرموده است: **«أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»**. جمع از سه‌تا به بالاست، «خالق» یک‌نفر و «خالقین» دونفر است، «خالقون» هم عدد ندارد و از سه به بالاست؛ چهارتا، ده‌تا، هزارتا، یک ميليون. شما که همه‌اش می‌گفتید خالق واحد است،

ولي خود پروردگار می‌گويد خالق خيلي است، پس معنی اين آيه چيست؟

کسی که به قرآن و لغت عرب وارد نباشد، برای او شک و تردید پیش می‌آید؛ اما وقتی در قرآن و در لغت عرب دقت بکند، خالق یعنی نظم‌دهنده. بزرگواری که اره، تیشه، ماشین و ماشین بُرش تهیه کرده، آوار هم خریده است، الوار را به کنار ماشین بُرش می‌دهد، آن را کاملاً بُرش می‌زند و قطعه‌قطعه می‌کند؛ بعد هر قطعه‌ای را تیشه‌کاري می‌کند و بعد از اينکه کار تیشه‌کاري تمام شد، حالا کار میخ‌کوبی یا چسب شروع می‌شود. يک مرتبه آدم

۱. بقره: ۱۱۷.

۲. فاطر: ۱.

۳. مؤمنون: ۱۴.

می‌بیند وقتی اینها را به هم بست، چسب و میخ زد، روکش هم روی آن کشید، صندلی زیبایی از آب درآمد. این نجار را «خالق الْكُرْسِي» می‌گویند. «کرسی» در لغت عرب، یعنی صندلی و «خالق» یعنی نجاری که در و تخته را چنان میزان و با معیار به هم‌دیگر منظم کرد که صندلی به وجود آمد.

همچنین وقتی آدم در این حرم‌های ائمه و امامزاده‌ها می‌رود و بعد از زیارت در گوشاهای می‌نشینند، شروع به تماشای این آینه‌کاری‌ها می‌کند و می‌گوید: عجب منظم کار کرده است! همین که می‌گوید عجب منظم کار کرده، آینه‌ها را به شکل‌های مختلف و درست برش داده و بعد در کنار هم‌دیگر چیده، صدجرور گل در طاق درآورده، چقدر منظم است؛ معنی اش این است که یک خالق دارد و اسم آن خالق در فارسی، «آینه‌کار» است. اینکه پروردگار می‌گوید: من «أَحَسَنُ الْخَالِقِينَ» هستم، یعنی هیچ‌کس در این عالم، منظم‌تر از من چیش ایجاد نمی‌کند. مقداری خاک، نور، آب و هوا را چنان دقیق با هم‌دیگر ترکیب می‌کنم که یک برگ سبز، گل زیبا یا انسان از آب درمی‌آید.

وقتی آدم درباره یک برگ مطالعه می‌کند و خودش می‌فهمد این برگی که به درخت است، ریشه درخت در خاک و صورتش رو به آفتاب و در جو است، آب هم پای آن می‌دهند؛ می‌گوید این برگ برای خاک، آب، هوا و نور است، حالا کار چه کسی بوده است؟ کار خودم نبوده، کار پدر و مادرم هم نبوده، کار با غیان هم نبوده، کار کارخانه‌دار هم نبوده، پس یک‌نفر این کار را کرده است. آن یک نفر کیست؟ خالق است. آیا این خالق اسم‌های دیگری هم دارد؟

امیر المؤمنین علیه السلام، معدن علم پروردگار

آن وقت می‌گویند بله، به قرآن و روایات مراجعه کن؛ در دعای جوشن‌کبیر، این خالق هزار اسم دارد که این اسم‌ها را برای ما گفته‌اند؛ هزار اسم دیگر دارد که انبیا می‌دانند و هزار اسم دیگر هم دارد که فقط خودش می‌داند و به کسی خبر نداده است. این معرفت کردگار و «آلیةٌ مُحْكَمَةٌ» می‌شود؛ یعنی من فقط از طریق یک برگ یا مورچه به خالق آن پی

می‌برم. اميرالمؤمنین ﷺ خطبه‌ای در «نهج‌البلاغه» درباره آفرینش مورچه دارند؛ بدن مورچه، دستگاه تنفس، شاخص مورچه، حرکت مورچه، بندبند بودن بدن و رنگ مورچه، قدرت خوردن، هضم، جذب غذا و دفع اضافه غذا. خطبه بسیار کاملی است که آدم وقتی این خطبه را در نهج‌البلاغه می‌خواند، اگر نفهمد که این کتاب نهج‌البلاغه است، خیال می‌کند استاد حیوان‌شناسی معروف مشهوری از دانشگاه هاروارد آمریکا وضع مورچه را برای ما تشریح می‌کند. این نه برای استاد دانشگاه و نه برای آمریکاست، بلکه برای ۱۵۰۰ سال پیش، معدن علم خدا، اميرالمؤمنین ﷺ است که پروردگار عالم، دانایی به آفرینش، حیوانات، دریاه، انسان‌ها، گذشته و آینده عالم را به او داده بود.

صدور شر از دو طایفه

وقتی آدم همان خطبه را می‌خواند، مورچه برای اهلش (اهل دل و اهل معرفت) آینه می‌شود که در این آینه جمال خالق را می‌بیند. گیتی و خوبان آن، هرچه در عالم آفریده، خوب است؛ بدی و شر، گناه و پلیدی در این عالم از دو طایفه صادر می‌شود و سومی ندارد. البته نه از همه این دو طایفه، بلکه از بعضی از این دو طایفه، بدی، شر و گناه صادر می‌شود که آن هم تقصیر خودشان است. صدور شر به پروردگار مهربان عالم ربطی ندارد؛ در قرآن می‌خوانیم:

﴿فُلِّاَللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمُلْكُ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ شَاءَ وَتَنْعِزُ الْمُلْكَ مِمَّنْ شَاءَ وَتَعْزِيزُ مَنْ شَاءَ وَتَنْزِيلُ مَنْ شَاءَ
يُسِّدِّيكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱ از وجود مقدس او جز خیر صادر نمی‌شود و شر برای دو طایفه است:

اجنه

یکی برای جن که می‌توانید این را بعد از تمامشدن منبر و نوش‌جان کردن صبحانه، قرآن مجید را باز کنید و جزء بیستونهم سوره جن را بخوانید. آیات کمی هم دارد و حدود یک

صفحه قرآن است. پروردگار در آنجا بیان می‌کند که جن، هم مؤمن واقعی و هم کافر، هم صالح و هم طالح، هم بهشتی و هم جهنمی دارد. از سوره مبارکه هم کاملاً استفاده می‌شود که جن موجودی پنهان است و با چشم دیده نمی‌شود، اما به مسائل شرعی مکلف است؛ یعنی هم شعور، هم تکلیف و هم مسئولیت دارد. آیه اول سوره جن هم از قول گروهی جن است(حالا چندنفر بودند، معلوم نیست) که این گروه وقتی یکبار می‌خواستند در مکه را بشوند، صدای پیغمبر ﷺ را شنیدند و نشستند. پیغمبر اکرم ﷺ قرائت می‌کردند که پروردگار می‌فرماید: گروهی از جن قرآن را از زبان پیغمبر ﷺ شنیدند و بعد که قرائت پیغمبر ﷺ تمام شد، در بین جن‌ها رفتند و خبر نزول قرآن، نبوت پیغمبر، بهشت و جهنم، تکالیف شرعی، مؤمن‌بودن و کافر‌بودن را به بقیه جن‌ها خبر دادند. عده‌ای از آنها به پیغمبر ﷺ و قرآن ایمان آوردن و به تکالیف شرعی عمل کردند، اما عده‌ای هم کافر ماندند. آنایی که کافر ماندند، شر و گناه و زیان از آنها صادر می‌شود. این یک گروه که از آنها شر صادر می‌شود و نه از همه‌شان. ما نباید همه را طبق قرآن با یک چوب برانیم، نباید مطلق‌گو باشیم و مطلق فکر بکنیم؛ همه‌چیز در این عالم قابل تفکیک است و مطلق نیست.

انسان

اما طایفه دومی که شر، ضرر، معصیت و نافرمانی دارد، تعدادی از انسان‌ها هستند. عده‌ای از انسان‌ها، انبیا و اولیا و ائمه، مؤمنان بسیار بسیار مهم یا مؤمنان معمولی هستند؛ ولی عده‌ای هم به تعبیر قرآن، فاسق، کاذب، فاجر، ظالم، عاصی و عاصم هستند که اینها هم ضرر دارند.

کسب ارزش والای انسانی با شناخت پروردگار

آن کسی که علم اول را از این سه علم، با تماشای یک برگ یا مورچه یاد گرفته و پی برده که این برگی که به درخت می‌بینم، ترکیبی از خاک، نور، هوا و آب است، این کار هیچ‌کس نیست! این شکل و رنگ برگ، رنگ‌آمیزی، بوی مطبوع و زیبایی برگ کار یک نفر هست، او کیست؟ حالا اگر فارس باشد، می‌گوید آفریدگار؛ عرب هم باشد، می‌گوید



خالق. این خالق کیست؟ دانشمندان در اینجا ما را راهنمایی می‌کنند که برای شناخت خالق به سراغ انبیا، قرآن و دعاها یعنی مثل دعای جوشن‌کبیر برو تا پروردگار مهربان را در حد خودت بشناسی. وقتی شناختی، به تعبیر پیغمبر ﷺ، تو ظرف «آیة مُحْكَمَة» شده‌ای و با این معرفت پروردگار، ارزش بالایی پیدا کرده‌ای. پس تو که خدا را می‌شناسی، با آن که خدا را نمی‌شناسد، فرق می‌کنی. آن که خدا را نمی‌شناسد، **﴿كَلِمَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى﴾**^۱ بسیار پست است و توبی که خدا را می‌شناسی، بسیار بالارزش هستی.

انسان، ظرف بالاترین ارزش‌های جهان هستی

این «آیة مُحْكَمَة» است و چقدر خوب است که انسان ظرف ارزش‌ها بشود؛ یعنی در وجودش به روی هر چیزی و هر دشمنی گشاده نباشد که هرچه بخواهند، در وجود آدم بربیزند؛ نفاق، کفر، فسق، وسوسه، سفسطه و شبیهه بربیزند. خوب است که آدم درگاه وجودش را به روی پاکان عالم باز بگذارد.

من نوجوان بودم که یکی از علمای تهران روایتی برای من خواند. من خودم بعداً این روایت را در کتاب‌های روایی پیدا کردم. مردی خدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و این سؤال را از حضرت کرد: «بِمَاذَا نِلتَ» تو به چه سببی علی شدی؟ آخر علی شدن کار آسانی نیست! حتماً چیزی بوده که این انسان در بین میلیاردها انسان، علی شده است؟ حضرت فرمودند: «بِالْقُعُودِ عَلَى قَلْبِي» من با این روش علی شدم. دم در دلم نشستم و هیچ‌کس را غیر از خدا راه ندادم. با خدا که بار آمدم، علی شدم. البته می‌دانید که خدا شئونی دارد: نبوت و امامت از شئون اسم «الهادی» است. وقتی من دم در دلم نشستم، غیر از خدا را راه ندادم، به هر بیگانه‌ای دست رد زدم و گفتم جای تو در دل من نیست.

پروردگار عالم در هر دلی که قرار بگیرد، انبیا هم قرار می‌گیرند (چون نبوت از شئون توحید است)، ائمه، شرع و دین هم قرار می‌گیرند. آن وقت انسان ظرف بالاترین ارزش‌های جهان

۱. توبه: ۴۰.

هستی می‌شود و با دیگران فرق پیدا می‌کند که ظرف وجودشان از این ارزش‌ها خالی و پر از زباله است. در سورة یس می‌خوانیم که پروردگار عالم در روز قیامت به میلیاردها میلیارد مرد و زنی که در محشر هستند و همه هم در پیشگاه خدا ایستاده‌اند، خطاب می‌کند: ﴿وَإِنْتَأْرُوا إِلَيْهَا الْيَوْمَ أَيْهَا الْمُعْجَرِمُونَ﴾.^۱ آیه نمی‌گوید «أَيْهَا الْمُؤْمِنُونَ»؛ یعنی صف شما با صف تمام پاکان عالم جداست و شما در صف دیگری هستید؛ شما در صف بی‌ارزش، پست، زباله و دوزخیان هستید. همچنین در سورة فاطر می‌خوانیم که قبل از سورة یس است، پروردگار می‌فرماید: ﴿وَلَا الظُّلُمُ وَلَا الْحَرُورُ * وَمَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾^۲ یک صف مردم عالم، مُردگان، یعنی زباله‌دان هستند؛ ولی یک صف مردم عالم هم زندگان هستند. «الْحَقُّ الْقَيْوُمُ» تجلی حیات ارزشی پروردگار هستند؛ یک صف گلستان و یک صف کویر داغ کُشنده هستند؛ یک صف نور و یک صف ظلمت هستند. حالا چه کسانی اهل نور هستند؟ شما که این «آیة مُحْكَمَة» یعنی معرفت به پروردگار در وجودتان وجود دارد.

سُنَّةُ قَائِمَةٍ، سُنَّةُ اِيْسَاتِادِهِ وَ جَهَتِ دَهْنَدِهِ بِهِ پَرَوْرَدَگَار

علم دوم، یعنی «سُنَّةُ قَائِمَةٍ»، درباره سنت ایستاده و دارای قیام که به‌طرف پروردگار است (ایستاده یعنی شکل صعودی دارد، نه شکل نزولی).

نفاذ، در رأس احکام شرع

محققین از دانشمندان ما گفته‌اند: «سُنَّةُ قَائِمَةٍ» کل احکام شرع است که «نماز» در رأس آن احکام و ارکان است. شما که امروز صبح دو رکعت نماز با جماعت خواندید، سنت قائمه در وجود شما تجلی کرده است. در حقیقت، نماز که سنت قائمه است (یعنی روش ایستاده و صعودی)، شما را به‌طرف پروردگار عالم جهت داد. هر کسی به‌طرف پروردگار جهت پیدا بکند، از آن منبع خیر بی‌نهایت به او خیر می‌رسد. امروز چه خیری به شما رسید؟

۱. یس: ۵۹.

۲. فاطر: ۲۱-۲۲.

ثواب غيرقابل شمارش نماز جماعت

من که تعداد خیر نماز را نمی‌دانم، اما خیری که امروز به شما رسیده، این بوده که پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: وقتی نماز جماعت از دهنفر رد بشود و یازده مستمع (نمازخوان) با امام جماعت بشوند و دوازدهمی هم نیاید؛ یکوقت نماز جماعت با صدنه و یکوقت هم یازدهنفر است؛ اگر نماز جماعت به یازدهنفر برسد، آیت‌الله العظمی بروجردی این را در رساله «توضیح المسائل» خودشان در باب نماز جماعت، نوشته بودند که خود متن روایت در کتاب «وسائل الشیعه» است و مفصل آن هم در کتاب چهل جلدی خود آیت‌الله العظمی بروجردی، یعنی «جامع احادیث شیعه» است. پیغمبر ﷺ فرمودند: اگر نماز جماعت یازدهتا بشود، تمام جن و انس نویسنده بشوند، تمام درختان عالم قلم بشوند، تمام دریاهای هم مُركب بشوند و بخواهند ثواب این دو رکعت نماز را بنویسند، نمی‌توانند. امروز از این منع خیر چه‌چیزی با این سنت قائمه گیر شما آمد؟ این ثواب گیر شما آمده که نمی‌توانید ارزیابی بکنید. کل جن و انس بنشینند و ثواب را بنویسند، عمرشان تمام بشود و دریاهای که مرکب بوده، خالی بشود؛ این درخت‌ها هم که قلم بوده، به آخر برسد؛ ولی نوشتند این پاداش به آخر نمی‌رسد. این هم یک علم که نماز یک شاعع این علم است.

فَرِيضَةُ عَادِلَةٍ، أَخْلَاقُ حَسَنَةٍ

«فَرِيضَةُ عَادِلَةٍ» هم یک علم است. فریضه مربوط به پروردگار و واجب به پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام مربوط است. بزرگان دین ما «فَرِيضَةُ عَادِلَةٍ» را به اخلاق حسنے معنی کرده‌اند. آدم عالیم باشد که حسنات اخلاقی چیست و این حسنات را در خودش ثبت بکند؛ تواضع، فروتنی، خوف از خدا، خشیت من الله، مهروزی، عدالت، محبت، رسیدگی به مشکل‌داران و خدمت از فَرِيضَةُ عَادِلَةٍ است.

مغفرت الهی و بهشت در انتظار اهل ایمان

وقتی این نماز، اخلاق و توحید در هر کسی باشد، یقیناً اهل بهشت است. حالا اگر چهار گناه در دوره عمرش داشته باشد، چه می‌شود؟ این مطلب را از قرآن می‌گوییم؛ خداوند

به خاطر ارزش معرفت به خدا و عمل صالح، بخصوص نماز و اخلاقش، گناهانی که در غفلت، به اشتباہ یا عمد مرتكب شده بوده، می‌بخشد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: این ارزش‌ها در هر کسی نباشد و گناهی بکند، آمرزیده نمی‌شود. همهٔ اینها به‌هم پیوند دارد؛ من اگر اهل ایمان، عمل و اخلاق باشم، گناه‌م در معرض مغفرت است و اگر نباشم، گناه‌ام در پرونده‌ام می‌ماند، قیامت هم به پای من حساب می‌کنند و جریمه‌ام هم می‌کنند؛ ولی این ارزش «آیهٗ مُحْكَمَه، سُنَّةُ قَائِمَه و فَرِيضَةُ عَادِلَه» است.

جلسہ دوم

پنج رکن اساسی سماحتگان دین

آزادی و اختیار انسان در انتخاب راه

کلام در رابطه با نماز بود؛ از سال گذشته که این بحث به مدت ده روز مطرح بود تا امسال، امروز به توفیق خداوند نزدیک هشت روایت بسیار مهم را درباره نماز از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم}، امام باقر^{علیه السلام} و امام صادق^{علیه السلام} قرائت می‌کنم که روایات بسیار مهمی است. بعضی از این روایات در کتاب باعظمت «أصول کافی»، بعضی در کتاب «وسائل الشیعه» و بعضی هم در «من لا يحضره الفقيه» نوشته شیخ صدوق، رئیس محدثین شیعه است. به قول معروف، هم کتاب‌هایی که برایتان اسم بردم و هم روایاتی که می‌خواهد خوانده شود، بتوان آرمه است. این کتاب‌ها از مهم‌ترین کتب مدرسه‌های اهل‌بیت و روایات هم روایات فوق العاده‌ای است.

مضمون روایتی که در کتاب شریف «أصول کافی» از حضرت باقر^{علیه السلام} نقل شده، این است: ساختمان دین برای هر کسی که می‌خواهد دیندار باشد؛ خدا کسی را به دینداری مجبور نکرده و نمی‌کند! از زمان آدم^{علیه السلام} تا الان سابقه ندارد که خدا آزادی و اختیار انسان را با قدرتش سلب کرده و با انسان کاری بکند که انسان قدرت ورود به عمل را نداشته باشد و به اجبار خدا در عمل قرار بگیرد. این کار را نکرده و نمی‌کند! معنی آیه شریفه «لا إكراه في الدين» در سوره بقره و در دل آیت‌الکرسی که به اشتباہ دستاویز مشتی جا هل توجیه‌گر است، همین است که شنیدید. پروردگار آزادی اختیار هیچ انسانی را سلب نمی‌کند و او را با قدرت خودش وارد عمل نمی‌کند.



بی ارزش بودن عبادت در اجبار

البته خدا این کار را نکرده و نمی‌کند، فرض کنید که پروردگار عالم کسی را به عبادت اجبار بکند؛ یعنی آدم از خودش هیچ اختیار و آزادی‌ای نداشته باشد و مثل ابزار مفردهای در دست صنعتگر باشد. پیچ‌گوشتی و آچار که جان و آزادی ندارند و صنعتگر این پیچ‌گوشتی و آچار را به هر صورتی که به کار بگیرد، همانی را انجام می‌دهد که صنعتگر می‌خواهد، نه همانی که خودش می‌خواهد. فرض کنید پروردگار عالم بنداش را مثل آچار یا پیچ‌گوشتی وارد نماز یا عبادت دیگری بکند، آیا عقلاً این عبادت پاداش دارد؟ نه پاداشی ندارد؛ چون انسان خودش عبادت نکرده، بالاجبار بر او تحمیل شده و خودش کارهای نبوده است. از نظر فقهی، مثل این می‌ماند که دست‌وپای یکی را در روز ماه رمضان بینندن، یکی روی پایش و یکی هم روی سینه‌اش بنشینند، یکی هم دهانش را به زور باز کند و او هم نمی‌خواهد این کار بشود، لیوان آبی در حلقش بریزد و بعد رهایش بکنند. آیا روزه او باطل است؟ نه باطل نیست؛ چون نه نیت آب‌خوردن داشته، نه خودش آب را خورده و وقتی هم که این کار را می‌کردن، خودش نمی‌خواسته است. به روزه‌اش لطمه‌ای نمی‌خورد؛ چون در خوردن آب، نه اقدام نیتی و نه اقدام عملی کرده، بلکه فرد دیگری این کار را کرده است. در عبادات اجباری هم همین است و اگر کسی را در عبادت مجبور کنند، آن عبادتش ارزش ندارد.

بهشت و جهنم، نتیجه اختیار انسان در عمل

شما الان خدا را با آزادی و اختیار خودتان عبادت می‌کنید و بهشت بر شما واجب است؛ همچنین به اختیار خودتان گناه نمی‌کنید و جهنم بر شما حرام است؛ حتی بعضی از مستحبها هم این‌طور است. در روایت داریم (این روایت با کاشی‌کاری قیمتی سردِ صحن امام هشتم است و کتاب‌های مهم ما هم نقل کرده‌اند) که امیرالمؤمنین ع فرموده‌اند (بین امیرالمؤمنین و حضرت رضا بیش از صد سال زمان بوده، ولی سخن امیرالمؤمنین قبل از تولد زین‌العابدین است): «سُتْدَفْنُ بَضْعَةً مِّنْ يَأْرُضِ خُرَاسَانَ مَنْ زَارَهُ إِلَيْهَا عَارِفًا بِحَقِّهِ وَ حَرَّمَ اللَّهُ

جسده علیّ الّار» کسی که با شناخت حضرت رضا<عليه السلام> به اینکه امام واجب‌الاطاعه است؛ از ما نخواسته‌اند که تاریخ تولد حضرت (یازدهم ذی‌القعده) یا تاریخ شهادتش را بدانیم (روز سی‌ام صفر) یا اینکه بدانیم چندسال عمر کرده‌اند؛ بلکه می‌فرمایند: «عَارِفًا بِحَقِّهِ» کسی به حق حضرت رضا<عليه السلام> معرفت داشته باشد. حق او حق امامت و حق من هم حق مأمور بودن است. همین را بدانم و وقتی بدانم، مسئله‌ای که از حضرت رضا<عليه السلام> به من رسید، چون او را امام و واجب‌الاطاعه و خودم را مأمور می‌دانم، عمل می‌کنم. امیرالمؤمنین<عليه السلام> می‌فرمایند: کسی که با این وضع به زیارت‌ش برود، حالا در طول عمرش یکبار به زیارت برود، دیگر نگفته‌اند چندبار، مشهد هم که رفت، نگفته‌اند چندروز بماند؛ با این وسائل فعلی ممکن است ساعت پنج بعدازظهر با هواپیما برود، ساعت شش برسد و خودش را تا ساعت هفت به حرم برساند و زیارت بکند، دوباره به تهران برگردد. یک زیارت برود، اما «عَارِفًا بِحَقِّهِ» باشد، پروردگار بدن او را بر آتش جهنم حرام می‌کند؛ چون قدرت بعضی از مستحب‌ها هم به قدرت واجب نزدیک است.

نجات انسان در گرو دینداری قلبی و عملی

اینها برای آن‌کسی است که می‌خواهد دیندار و واقعاً مسلمان باشد، حالا عده‌ای هم نمی‌خواهند. در زمان پیغمبر<صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلم> هم نمی‌خواستند و بی‌دین بودند؛ یهودی، مسیحی یا منافق بودند. پرونده آنها با من و شما که می‌خواهیم دیندار باشیم و می‌خواستیم دیندار باشیم، بعداً هم می‌خواهیم دیندار باشیم، فرق دارد. امام باقر<عليه السلام> می‌فرمایند: برای کسی که دوست دارد، رغبت و میل دارد که دیندار باشد، این دین پنج رکن دارد. من وقتی با این پنج رکن در ارتباط باشم، هم قلبًا و هم عملاً دیندار هستم. عاقبت دیندار چه خواهد شد؟ یقیناً دیندار نجات پیدا می‌کند و شک ندارد. خدای ناکرده اگر من یا شما که با این پنج حقیقت در ارتباط و دیندار هستیم، در عاقبت و نجات خودمان شک بکنیم، به قرآن شک کرده‌ایم. چرا؟



شک انسان به نجات خود، به منزله شک به آیات قرآن

آیات فراوانی در قرآن می‌گوید: مردم مؤمن که دارای عمل صالح هستند، اهل آمرزش، رحمت و بهشت هستند. این سه موضوع در بیشتر سوره‌های قرآن هست که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمُنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» آدم دیندار که به دین هم عمل دارد، شایسته آمرزش، رحمت و بهشت من هستند. اگر آدم در خودش شک بکند، حالاً مؤمن است، هم خدا و هم قیامت را باور دارد، هم واجبات را عمل می‌کند، اما به خودش شک دارد و می‌گوید: آیا واقعاً نجات پیدا می‌کنم؟ نجات پیدا نمی‌کنم؟ نمی‌دانم! این شک به آیات قرآن است و خیلی زشت است. ما باید به نجات خودمان یقین داشته باشیم. مرحوم فیض کاشانی که سیصد جلد کتاب علمی دارد، این مطلب را در کتاب «شفافی» نقل می‌کند که از کتاب‌های مهم اوست. من خیلی با کتاب شفافی سروکار داشته‌ام، الان هم به آن نیاز دارم؛ گاهی باید برای کارهای نوشتگی باز بکنم و روایاتش را ببینم. مردم در جلسه‌ای در اتاق امام صادق علیه السلام پر بودند که پیرمرد قدخدیده‌ای در حالی که مثل مادر داغدیده گریه می‌کرد، وارد اتاق شد. جایی برای نشستن نبود و تا دم در ورودی اتاق پر بود. مردم وقتی صدای گریه را شنیدند، همه برگشتن و نگاه کردند، دیدند پیرمردی است. امام صادق علیه السلام اشاره کردند که از وسط جمعیت جلو بیا! به او راه دادند.

سفارش ائمه به احترام و تکریم بزرگترها

ائمه به ما دستور داده‌اند که به بزرگ‌ترها احترام کنید و ائمه‌ما خودشان در عمل به دین بر همه مقدم و پیشرو بودند. ائمه، هم دین را می‌شناختند، هم ارزش دین را می‌دانستند و هم می‌دانستند که دین کلید نجات دنیا و آخرت است. یکی از دستورات اخلاقی دین این است: «وَ اقْرُوا كِبَارَكُم» به پیرمردهایتان احترام کنید. این خیلی حرف است! این غیر از آیاتی مثل «وَ إِلَوَالِدِينِ إِحْسَانًا» است که در قرآن هست. اینهایی که پدرها و مادرهایشان را سوار ماشین می‌کنند، قبلًا هم با سالم‌مندان قرارداد می‌بنندند که ما می‌خواهیم پدر یا مادرمان به اینجا بیاوریم، در حقیقت پدر و مادرها را دور می‌اندازند. در روایت هست (البته



این روایت عظمت کار و زحمت پدر و مادر را می‌گوید) که جوانی به امام صادق علیه السلام گفت: یابن رسول الله! مادرم خیلی دوست داشت به حج برود، ولی از پا افتاده بود، پاهایش خشک و ضعیف شده، سن او هم بالا رفته بود و نمی‌توانست راه برود. وزنی هم نداشت و پیرزن لاغر مردنی‌ای بود. من مادرم را از محل خودمان کول گرفتم و آرام‌آرام تا مکه بردم، کمک کردم که اعمالش را هم انجام بدهد و حاجیه خانم شد، بعد دوباره منطقه‌مان برگرداندم. آیا من حق مادرم را به جا آورده‌ام؟ حضرت فرمودند: حق یک شب‌بیداری او را در کنار گهواره‌ات و آن دغدغه و ناراحتی‌اش را هم به جا نیاورده‌ای؛ آیا باید اینها را دور انداخت؟ حالا خانم آدم حاضر نیست به مادر یا پدر ما کمک بکند، خودمان که می‌توانیم.

به دیدن تاجری در شهری رفتم که شنیده بودم خیلی اهل خیر، بزرگواری، کمک و دادن خمس است و وضع او هم خیلی خوب است. وقتی رفتم، دیدم پیرمرد نوادگاهی در اتاقش روی تخت دراز کشیده است. به او گفتیم: او کیست؟ گفت: پدرم است. گفتم: راه می‌رود؟ گفت: هفت‌هشت‌سال است که دیگر راه نمی‌رود. گفتم: پیش خودت است؟ گفت: بله، پیش خودم است. وقتی پدر من سرپا بود، عاشق نماز بود، اما الآن وقتی می‌خواهد نماز بخواند، یادش می‌رود؛ هم خواندن نماز و هم رکوع و سجودش را فراموش می‌کند. من صبح، ظهر و شب، بغل دستش می‌نشینم و می‌گویم بابا وقت نماز است (وقتی هم نباشم، یکی مأمور این کار است)، می‌گوید بخوان؛ من هم بلندبلند می‌خوانم و دقت هم می‌کنم، پدرم هم به‌دبیال من می‌خواند. تا الآن نگذاشته‌ام که یک رکعت از نمازش به گردنش بماند. دستشویی هم نمی‌تواند برود، می‌دانم و مواطبس هستم که چه موقع باید عوضش کنم، عوض می‌کنم و می‌شورم، پلاستیکش می‌کنم، کف پایش را می‌بوسم. هر هفته هم، خودم یکبار به حمام می‌برم و این قدر قربان صدقه‌اش می‌روم. بعد به من گفت: این کاسبی و زندگی من، اینکه الان در این رکود اقتصادی هیچ رکودی ندارم، فقط محصول همین کارم است. خوش‌به‌حال آدمی که دین را بفهمد؛ یعنی «وَ إِلَّا الَّذِينَ إِحْسَانًا» را بفهمد که بخشی از دین است. بعد گفت: همه زندگی من از دعا و گریه اوتست. من می‌توانستم او را در خانه سالم‌دان مدرنی بیرم و ماهی پنج‌میلیون هم بدهم؛ اما



می‌داند که او را یک‌روز هم از خودم جدا نمی‌کنم. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: کسی که بخواهد دیندار باشد، دین پنج رکن دارد و بعد هم شک نکند که اهل نجات است.

بشارت و مژده ائمه به شیعیان

پیرمرد از طرف امام صادق علیه السلام احترام شد و بغل امام صادق علیه السلام آمد. امام فرمودند: پدر، چرا گریه می‌کنی؟ گفت: شکلم را ببینید؛ کمر خمیده و ورشکستگی بدنم را ببینید! نزدیک مردمنم است و از ترس عالم بعد گریه می‌کنم. من می‌ترسم که بعد از مردن چه خواهد شد؟! امام ششم فرمودند: یک سؤال مرا جواب بده که تکلیف بعد از مرگت را برای تو بگوییم. عرض کرد: پرسید! فرمودند: شیعه هستی؟ گفت: یا بن رسول الله! افتخارم است که شیعه شما هستم. فرمودند: دیگر گریه را ادامه نده و ترس در دلت نباشد. شما بعد از مردتنان با خود ما هستید، دیگر چه ترسی؟! چه گریه و چه نالهای؟! ما چقدر روایت داریم که پیغمبر علیه السلام به امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: به شیعیانش بشارت و مژده بده؛ یک روایت هم نداریم که فرموده باشند شیعیان را بترسان! این کافر و منافق و بی‌دین است که باید بترسند.

توبه، علاج ترس از روز قیامت

من یک ترسی (البته نه ترس از بابت نجاتم) نسبت به گناهانی لازم دارم که به غفلت مرتكب شده‌ام. جوان بودم و نمی‌دانستم یا عمدآ مرتكب شده‌ام، دیگر بالاتر از این نیست! این ترس را از گناهانم داشته باشم که نکند گریبان مرا دم مردن یا بعد از مردن یا روز قیامت بگیرد. تو که می‌ترسی، ائمه ما فرموده‌اند: برای علاج ترس خودت توبه کن و دیگر هم نترس. چطوری توبه کنم؟ پیغمبر علیه السلام می‌فرمایند: گناهت را ارزیابی کن که چه گناهی است، ما توبه مربوط به آن گناه را بیان کرده‌ایم. گناهت این است که زمانی صدهزار تومان از یکی گرفته‌ای و دیگر به او نداده‌ای؛ توبه گناهت این است که پول را به صاحبیش بدهی و توبه دیگری ندارد. دهتا نماز صبحت را نخوانده‌ای، بیدار شده‌ای، ولی نخوانده‌ای؛ حالا دهتا نماز صبح بخوان، این توبه‌اش است. یک روز در ماه رمضان خیلی تشننه بودی و

ها هم گرم بود، آب خوردن و روزهات را شکستی؛ حالا آن روزه را جبران کن. گناهانی هم هست که گناهان بدنی است؛ به نامحرم نگاه کردهام و خدای ناکرده در جوانی ام یکی دوبار گرفتار زنا شدهام. اینها را هم قرآن مجید می‌گوید: اگر پشیمان هستی، از خدا عذرخواهی کن که بخشیده می‌شوی.

رستگاری امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان در رستاخیز

این یک ذره ترس لازم است، اما ترس از نجات نه، نباید از آن بترسیم. در روایت داریم: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ شَيْعَتُكَ هُمُ الْفَائِرُونَ» تو و شیعیان رستگار هستند. ما فقط این روایت را نقل نکرده‌ایم، الان شاید ده کتاب مهم سنی‌ها در ذهنم است که آنها هم نقل کرده‌اند و خود من هم در کتاب‌های آنها دیده‌ام. حالا عده‌ای نمی‌خواهند دیندار باشند، خدا مجبورشان نمی‌کند. بی‌دین زندگی می‌کنند و می‌میرند و به نتیجهٔ تلخ بی‌دینی‌شان می‌رسند! اما عده‌ای دوست دارند دیندار باشند و می‌گویند: خدا ما را خلق کرده، روزی ما را داده و به ما زن و بچه داده، ما باید به حرف او گوش بدیم؛ حرفش هم این است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا آتَيْتُمُوا آمِنُوا»^۱ این حرف خداست که می‌گوید دیندار باشید؛ من هم دوست دارم دیندار باشم. دینداری چیست؟

پایه‌های دین در کلام امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجَّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوِلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِي بِالْوِلَايَةِ».

اقامه نماز

دینداری به نماز خواندن است و آن که نماز نمی‌خواند، یقین بدانید که بی‌دین عملی است. می‌گوید من نماز را قبول دارم و منکر آن نیستم، اما حوصله‌اش را ندارم و خوشم هم

۱. نساء: ۱۳۶

نمی‌آید. خوشش نمی‌آید، این بی‌دین است. ما رفیقی داریم که خودش خیلی متدين است، چندروز پیش می‌گفت: نمی‌دانم با شوهرخواهرم چه کار کنم! پنجاه‌سال پیش که به خواستگاری خواهر ما آمد، پدرم به او گفت: من دخترم را به تو می‌دهم، فقط نماز بخوان و کار دیگری ندارم. گفت: چشم! با خواهرم ازدواج کرد، از شب عروسی تا حالا که پنجاه‌سال است، نه دو رکعت نماز صبح خوانده، نه یک نماز ظهر و نه یک نماز مغرب و عشا! سر ببابی ما را کلاه گذاشت. این بی‌دین است؛ عاقبت او چه می‌شود؟

عاقبتش در سوره مدثر است: **﴿فِي جَحَّاتِ يَتَسَاءُلُونَ﴾**^۱ بهشتی‌ها که در بهشت هستند (نه در زمین قیامت) و در جای خود استقرار پیدا کرده‌اند، خدا آنها را یکبار به جهنمی‌ها مُشرِف می‌کند و اینها جهنمی‌ها را از داخل بهشت می‌بینند؛ البته جهنمی‌های آشنا را می‌بینند، نه جهنمی‌های غریبه؛ با جهنمی‌های غریبه که حرف ندارند. جهنمی آشنا مثل همسایه، رفیق یا قوم و خویش. از همان داخل بهشت به جهنمی‌ها می‌گویند: **﴿مَا سَلَكُوكُمْ فِي سَقَرَ﴾**^۲ سبب جهنم آمدن تو چه بود؟ اوّلين جوابی که آن قوم و خویش، رفیق، شریک یا همسایه می‌دهد، به بهشتی می‌گوید: **﴿لَمْ تَأْكِ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾**^۳ نماز نخوانده‌ام؛ بنابراین، نماز از دینداری و یک رکن اسلام است.

پرداخت زکات

پرداخت زکات هم دینداری و رکن دوم اسلام است؛ حالا ممکن است تهرانی‌های متدين بگویند ما که گاو و گوسفند و شتر، گندم و جو، خرما و مویز نداریم، این زکات به ما تعلق می‌گیرد؟ شهری‌ها اینها را ندارند، ولی طلا و نقره که دارند. به طلا و نقره‌ای که واجد شرایط فقهی است، زکات تعلق می‌گیرد. پرداخت زکات دینداری است. جمله‌ای هم برایتان از قرآن بگوییم؛ شما ممکن است تابستان‌ها به شهرهایتان بروید و به قوم و خویش‌ها، برادرها



یا پدرتان که کشاورز هستند، بگویید: در متن قرآن آمده کسی که زکات پرداخت نمی‌کند، با کسی که ایمان به آخرت ندارد، خدا دوتایی را یک‌جور حساب کرده است؛ آن که زکات نمی‌دهد و آن که کافر به آخرت است، یکی هستند. این هم یک رکن دینداری است.

روزه و حج

رکن سوم هم روزه ماه رمضان و رکن چهارم حج خانه خداست.

ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام

رکن پنجم که امام باقر علیه السلام می‌فرمایند برای هیچ رکنی از این چهارتا مثل این رکن پنجم در اسلام فریاد کشیده نشده و ناله زده نشده، ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام است. ولایت یعنی چه؟ ولایت یعنی من اعتقاداً به صورت باور، آنها را ولی خودم بدانم، خودم را در اختیار ولایت آنها بدانم و دینم را از آنها بگیرم؛ مسائل نماز، زکات، روزه، حج، مسائل ازدواج و طلاق و حلال و حرام را از آنها بگیرم و به سراغ مدرسه و مکتب دیگری نروم. وقتی می‌خواهم وضو بگیرم، مطابق وضوی آنها باشد؛ می‌خواهم نماز بخوانم، مطابق نماز اهل بیت باشد. آنها ولی ما هستند و خدا این ولایت را برای آنها بر عهده ما قرار داده است. آیه‌اش را بخوانم: «إِنَّمَا وَلِكُومُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْنَ اللَّهِ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيَقُولُونَ آلِ اللَّهِ وَهُمْ رَأْكُونُ»^۱ در این آیه سه ولایت مطرح است: «ولایت الله»، «ولایت الرسول» و «ولایت الامام». آنها به ما ولایت دارند و بر ما واجب است که از ولایتشان پیروی کنیم. این به خیر دنیا و آخرت ماست و ما را سرمایه‌دار می‌کند.

عبدالله بن یعقوب به زیارت امام ششم آمد، حضرت با چندنفر نشسته بودند و در بشقابی هم انار جلوی امام صادق علیه السلام بود. حضرت برای آنکه معنی اطاعت را به آنها بفهماند، به عبد الله بن یعقوب رو کردند و فرمودند: تا کجا مطیع ما هستی؟ گفت: یا بن رسول الله، این انار

۱. مائدہ: ۵۵

نماز، زیباترین صدای هستی

را نصف کنید و به من بگویید نصف این صدرصد حلال و نصف دیگر هم صدرصد حرام است، من اصلاً از شما نمی‌پرسم این انار که برای یک درخت، باغ و زمین است، یک آب هم به پای آن رفته و برای یک مالک است، چرا نصف آن حلال و نصفش حرام است؟ من نمی‌پرسم! شما می‌گویید حرام است، به روی چشم! شما می‌گویید حلال است، به روی چشم.



جلسہ سوم

نماز، زیستیں صدادِ عالم

نماز، زیست‌رین صدای دنیا

کلام درباره نماز بود و از سال گذشته تا امروز، این سیزدهمین جلسه‌ای است که درباره این عبادت عظیم اسلامی بحث می‌شود. عبادتی که اگر دست کسی در قیامت از این عبادت خالی باشد، نجات نخواهد داشت. بزرگان دین ما دو معنا برای کلمه صلاة ذکر کرده‌اند:

صلاه در معنای دعا

بعضی صلاة را به معنای دعا گفته‌اند که درست هم است؛ چراکه دعای بسیار مهمی در متن نماز قرار داده شده که در رأس همه دعاها، «إِهْدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است. دعا امر بسیار مطلوبی است که انسان به خاطر فقر ذاتی اش نیازمند به دعاست و باید دست دل، جان و فکرش به عنوان گدایی به طرف پروردگار مهربان عالم دراز باشد و واقعاً از معدن بی‌نهایت ارزش‌ها درخواست کند، بخواهد، التماس کند و بطلبید. در روایاتمان هست، مخصوصاً در جلد دوم «أصول کافی»، باب دعا که خدا دعای بنده‌اش را دوست دارد. چرا دوست دارد؟ مگر چیست؟!

علت نفرت خداوند از برخی بندگان

خدا دعای بنده‌اش را به این خاطر دوست دارد که بنده‌اش طبل بی‌نیازی و استنکبار نزده، خودش را بnde و محتاج دانسته است و براساس طبع خلقتش رفتار می‌کند؛ چون در اصل



خلقت هم گدا و فقیر است. به قول اهل دل، نه فقیر است، بلکه فقر است. خدا این را دوست دارد که آدم برخلاف خلقت و هویتش نباشد و به همان کیفیتی باقی بماند که او را آفریده است. چرا در قرآن به ابليس و فرعون و امثال این چهره‌ها (با اسم و بدون اسم) شدیداً حمله شده است؟ به خاطر دو خصلت آنها:

۱. خصلت تکبر برابر پروردگار

خدا در قرآن به ابليس می‌گوید: ﴿أَبِي وَاسْتَكْبَرَ﴾^۱ خودش را مقابل من کسی حساب کرد؛ یکی من و یکی خدا گفت که نباید این‌گونه حساب می‌کرد و چون خودش را کسی حساب کرد، امر خدا را رد کرد. پروردگار امر فرموده بود: ﴿فَإِذَا سُوِّيَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲; ﴿وَإِذْ قُنْا لِلْمَلائِكَةِ أُسْجَدُوا إِلَيْنِي أَبِي وَاسْتَكْبَرَ﴾^۳; اما ابليس گفت: من این سجده و فروتنی آوردن در پیشگاه تو را نمی‌خواهم. خدا از دروغ‌گو نفرت دارد! تو مستقل نیستی و محکوم حکومت من هستی، چرا کوس استقلال می‌زنی؟ تو دروغ می‌گویی و کار خیلی زشتی کردی. مرا هم به خاطر این دروغت از خودت متنفر کردی؛ چون این حرفت با خلقت ذاتیات نمی‌خواند. من تو را مملوک آفریده‌ام و تو می‌گویی من مالک خودم هستم؛ درحالی‌که فقط یک مالک در تمام عالم هستی وجود ندارد و بقیه موجودات مملوک هستند. یک غنی بیشتر وجود ندارد و بقیه فقیرند.

۲. خصلت علو و برتری بر دیگران

خصلت دیگر که اینها برای آن مورد نفرت خدا قرار گرفتند، خصلت علو بود. در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِنَّ فَرْعَوْنَ عَلَّاكِي الْأَرْضَ﴾^۴ فرعون گفت که من از همه برتر هستم، درحالی‌که این جور نبود و خیلی از موجودات برتر از فرعون بودند؛ مثل ملائکه، انبیاء، عالمان، عابدان و

۱. بقره: ۳۴

۲. ص: ۷۲

۳. بقره: ۳۴

۴. قصص: ۴

پاکان. تو دروغ می‌گویی که من از همه برتر هستم، خدا از دروغ‌گو نفرت دارد و دروغ‌گو را رد می‌کند؛ چون آنچه هست، آن را پوشانده و کافر شده است. خودش را از آنچه که هست، پنهان کرده است و چهره دیگری نشان می‌دهد.

دعا، راهی برای درمان درد فقر بنده

اما آدمی که خودش را مملوک، فقیر و نیازمند می‌داند و می‌گوید باید درد فقرم را درمان بکنم، چه راهی برای درمان درد فقر وجود دارد؟ دعا راه درمان است؛ یعنی بلند شوم و دست گدایی دراز بکنم و بگوییم: مولای من، مالک من، رب من، مدبر من، همه‌کاره من، به گدایی آمدام؛ چون گدا هستم، نماز را دعا می‌گویند: «الصَّلَاةُ هِيَ الدُّعَا». این آدم گدا که گدایی خودش را اعتراف و توجه دارد، در پنج وقت صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا به گدایی می‌رود و تا آخر عمرش هم این گدایی را قطع نمی‌کند؛ چون هیچ وقت احساس بی‌نیازی نمی‌کند و به خاطر این توجه به فقر و نداری اش، گدایی و توجه به غنی مطلق و اینکه باید فقرم را جبران و درمان بکنم، محظوظ خداست. معنی روایت این است که خدا دعای شما را دوست دارد. چرا دوست دارد؟ به این علتی که بیان شد.

طلب صراط مستقیم، بالاترین دعا

حالا بنده دعا می‌کند، چه دعایی؟ این بالاترین دعاست: «إِهْدِنَا الصَّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یک راه واقعی در عالم وجود دارد که آن هم صراط مستقیم است. خدا در قرآن می‌گوید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَشْبِعُوا أَلَّا سُبُّلٌ»^۱ مسیر و حرکت شما در راه صراط مستقیم من باشد، اصلاً در جاده دیگر نرو که «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ» شما را متلاشی و نابود و قطعه قطعه می‌کند و همه‌چیزتان را به باد می‌دهد. آخر جاده‌های غیر از جاده من پوکی، پوچی و هیزم شدن برای جهنم است: «فَكَلُّوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا».^۲

۱. انعام: ۱۵۳.

۲. جن: ۱۵.



صراط مستقیم، راه چهار طایفه

این نظر بعضی از بزرگان بود که فرمودند صلاة به معنی دعاست و حرفشان هم درست است؛ چون دعا یک بدنه نماز است. دعاکننده از پروردگار درخواست می‌کند و می‌گوید از من دستگیری کن و به من توفیق بده، از درون به من یاری بده که من در صراط مستقیم تو قرار بگیرم؛ بعد هم در این دعایی که خود خدا تعلیم داده، به دعاکننده توجه می‌دهد و می‌گوید: این راهی که دلت می‌خواهد به تو کمک بدهم تا در این راه قرار بگیری، راه چهار طایفه است. این جاده را چهار طایفه عالم، فهمیده و عاقل انتخاب کرده‌اند. «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^۱ می‌باشد. این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» چه کسانی هستند؟ در آیه ۶۹ سوره نساء معرفی می‌کنند: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيِّنَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشَّهِيدَاتِ وَالصَّالِحِينَ». «مَنْ» در اینجا «مَنْ» بیانیه است. این چهار طایفه عاقل، فهمیم، بیدار و بینا، مدت عمر و حرکتشان در صراط مستقیم بوده و صراط مستقیم هم راه من است.

بهترین و ماندگارترین صدای دنیا

۱. قرآن

این دعا با این خصوصیاتی که بیان شد، آدم را محبوب خدا می‌کند که در روایاتمان داریم: وقتی دعا می‌کنید، نه تنها خودتان، خدا حتی صدایتان را هم دوست دارد. این صدا بهترین صداست. قرآن خواندن که ما در شبانه‌روز دهبار سوره حمد را می‌خوانیم؛ در ده رکعت اوایل نماز، دو رکعت صبح و دو رکعت ظهر و عصر و مغرب و عشا، در هر نمازی دوبار قرآن می‌خوانیم (دو سوره می‌خوانیم)؛ سوره حمد واجب است، اما سوره بعدی آن واجب نیست و فقط باید یک سوره معین خوانده شود. آدم می‌تواند هر سوره‌ای را از سوره‌های قرآن در جزء ۲۹ و ۳۰ انتخاب بکند. واجب نیست یک سوره باشد، ولی سوره حمد باید



دائم سر جای خودش باشد و خوانده شود؛ اینکه می‌ایستم و می‌گویم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، این بهترین صدا در دنیاست، چون صدای خداست.

سوره حمد نازل شده پروردگار است و به من اجازه داده که صدای او را با این گلویم در وجودم بپیچانم و اظهار هم بکنم؛ حالا یا به صورت جهر، مثل نماز صبح، نماز مغرب، نماز عشا یا به صورت اخفا، مثل نماز ظهر و عصر است. واجب است که بخوانم و صدایی از خودم دریاورم که این صدای خداست و من را لایق و شایسته دانسته، به من اجازه داده این صدایی که اول از خدا درآمده، من آن صدا را در پیشگاهش از گلوی خودم دریاورم. معنی صدایتان را دوست دارم، این است؛ نه اینکه حالا من با رفیق حرف بزنم و بگویم «چه موقع آمدی؟»، «چه موقع رفتی؟»، «دیشب چه موقع خوابیدی؟» یا «در خانه خیلی با محبت به همسرم بگوییم ناهار چه داریم و چه پخته‌ای، خوب و خوشمزه است؟»، خدا این صدا را دوست داشته باشد و بگوید که من صدایت را دوست دارم. این صدای حیوانی من است، نه صدای الهی من. این صدا منظور نیست، چون این صدا صدای جنبه حیوانیت، مادیت و شهوانی من است و صدای خدا نیست و اصلاً هیچ‌چیز آن به صدای خدا نمی‌ماند.

قرآن بخشی از صدای خداست، یک بخش آن، توراتی است که به موسی علیه السلام نازل شده، یک بخش هم انجیل است، یک بخش هم زبور است، یک بخش هم صحف ابراهیم است، یک بخش از صدای خدا هم صدای همه انبیاست، یک بخش هم صدای ائمه طاهرین علیهم السلام است؛ اینها صدای خداست. من خودم این روایت را دیده‌ام که پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم می‌فرمایند: در شب معراج اولین باری بود که صدای علی را در آن عالم عظیم ملکوتی شنیدم و تعجب کردم، گفتم که علی الآن در مکه بود و با من هم هم‌سفر نبود، ما هم به ملکوت عالم آمده‌ایم، آیا علی جلوتر از ما آمده است؟ پروردگار به من فرمود: حبیب من، علی نیامده است، چون من و تو صدای علی را دوست داریم، من با صدای علی با تو حرف می‌زنم. این صدایها صدای محبوب، احسن، معنی‌دار و مفهومدار است. بعضی از این صدایها ماندگارند و اصلاً از صفحه جهان پاک نمی‌شود. این صدا صدای ماندگار است: «إِلَهِي



رِضَىٰ بِرِضاِكَ صَبْرًا عَلَىٰ قَضَايَكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ لِي سِواكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغْيَثِينَ»
هیچ کس این صدا را در اول کار نشنید؛ گوдал، بدن پر از خون، پیشانی تیرخورده و صورت
روی خاک بود و فقط خاک شنید: «إِلَهِي رِضَىٰ بِرِضاِكَ»، اما خدا این صدا را ماندگار کرد.
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری است که در گندبد دوار بماند
برای همین است که خیلی در روایات به ما سفارش شده زبان خودتان را کنترل کنید، آزاد
حرف نزنید، هر حرفی را نزنید و هر مطلبی را نگویید، هر مسئله‌ای را نسبت به مردم
نگویید. صدا باید کنترل باشد و در صدای خدا و انبیا و ائمه طاهرين برود.

۲. نماز

زیباترین صدایی که در این عالم بعد از قرآن مجید مانده، صدای نماز است. مخصوصاً
وقتی آدم حواسش جمع باشد و خودش را شناخته باشد، عبادت و خدا هم را شناخته باشد،
بعد دست‌هایش را موازی گوش بلند کند که معنی اش این است: محبوب من! هرچه دارم
(زن، بچه، پول، خودم)، پشت دو دستم گذاشتم و بلند کردم، پشت سر ریختم و حالا من
هستم و تو، دیگر بین من و تو هیچ‌چیزی نیست و می‌خواهم با تو عشق‌بازی بکنم؛ دیگر
بین من و تو، نه بانک هست و نه زنم، نه بچه‌هایم، نه پولم، نه مسجدم، نه منبرم و نه
مرجعیتم است. همه را پشت سر ریخته‌ام و من مانده‌ام و تو؛ این معنی «الله‌اکبر» است.
این زیباترین و بهترین صداست که صدا می‌ماند. چه موقع به ما تحويل می‌دهند؟ این هم
در روایات است: وقتی بند کفن ما را باز کنند و صورتمان را روی خاک بگذارند. بدن که
می‌رود، ولی روح ما موجود است، یک مرتبه در عالم برزخ می‌بینیم که بالای سر، پایین پا،
دست راست و چپ ما، نورهای عجیب و غریبی می‌درخشند که از این نورها صدا درمی‌آید؛
یکی صدای نماز است که می‌گوید نترسی، من همان نمازهای پنجاه‌شصت سالهات هستم
که مرا به صورت نور درآورده‌اند. در روایاتمان هم داریم که «الْصَّلَاةُ نُورٌ»؛ مرا به صورت
نور درآورده‌اند و من تا قیامت با تو هستم، از محشر هم با تو تا بهشت می‌آیم. این صدای
ماندگار و دائمی است.

نماز، نزدیک‌کننده اهل پاکی به خداوند

این یک معنای صلاة بود؛ صلاة یعنی دعا به این شکلی که برایتان توضیح دادم. البته به این راحتی هم نبود که من گفتم! شکافتن این مسئله هفت‌هشت منبر می‌خواهد که نماز چطوری دعاست؟ چرا خدا گفته من دعایتان را دوست دارم؟ چرا گفته صدای دعایتان را دوست دارم؟ این یک دریا حرف دارد! می‌گویند نماز چهارهزار مسئله دارد، اما چهل‌هزار مسئله هم کم است، چهارصدهزار مسئله هم کم است! نماز یک دریاست و ساحل ندارد. نماز یک کشتی است که انسان را به خدا تحويل می‌دهد. «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقْيَّ» نماز نزدیک‌کننده اهل پاکی به پروردگار است. یک کشتی است که مسافرش را صبح سوار می‌کند، در ظهر و غرب و عشا حرکت می‌کند و در کنار قرب خدا می‌گوید که تو را به مقصد رساندم. دیگر جایی بالاتر از اینجا نیست که تو را ببرم؛ اینجا دیگر مقام جمع‌الجمع و کُل فی‌الکُل است. این نماز است.

صلاه در معنای اتصال

معنای دیگری هم برای کلمه صلاة کرده‌اند و می‌گویند احتمال قوی دارد که ریشه صلاة از «وصله» باشد. وصل و اتصال، یعنی من زمینی را که دستم به هیچ‌جا و هیچ‌کس بند نیست، آیا برای شما تا حالا مشکل پیش آمده یا نه؟ برای همه ما پیش آمده و تجربه کرده‌ایم. گاهی که مشکل سختی برای آدم پیش می‌آید، پیش پدرش می‌رود، پدرش می‌گوید کاری از دستم برنمی‌آید؛ پیش برادرش می‌رود، برادرش می‌گوید کاری از دستم برنمی‌آید؛ پیش شریکش می‌رود، شریکش هم می‌گوید کاری از دستم برنمی‌آید؛ با خودش می‌گوید راستی من به وکیل شهرمان رأی داده‌ام، به مجلس و پیش و کیلمان بروم، او دیگر قدرتی است و می‌تواند کارم را انجام دهد. به دفتر وکیل شهرشان می‌رود، اما وقت ندارد و می‌گوید ده روز دیگر بیا! ده روز دیگر بروی که دیگر نوش‌دارو بعد از مرگ سه‌هاب به چه درد می‌خورد؟! حالا گریه و التماس کن، در آخر، جناب وکیل بیاید و تو را ملاقات کند، می‌گوید: تو به من رأی دادی که در مجلس قانون بگذرانم، من مقام اجرایی نیستم و بی‌خود به اینجا آمدہ‌ای.



نماز سبب اتصال است، یعنی من که روی کره زمین زندگی می‌کنم، نه دستم به خودم بند است که خودم قدرت داشته باشم تا هر گرهی را باز کنم و نه دستم به دیگران بند است. گاهی هم مشکلاتی پیش می‌آید که کلیدش پول نیست. آدم متدينی بود که زن و بچه‌اش متجدد شده بودند، او خیلی ناراحت بود و مریض شده بود. یکی از دوستانم به من گفت: این بندۀ خدا به منبرهای شما هم علاقه دارد، به دیدنش می‌آیی؟ گفتم: بله می‌آیم، اما من خانه‌اش را بلد نیستم. گفت: من تو را می‌برم. با همدیگر رفتیم. خانه‌اش در یکی از مراکز بالای شهر تهران بود که فکر کنم الان زمین‌هایش متری ده دوازده میلیون تومان است. یک خانه هزار متری، دو طبقه و حیاط آن چنانی داشت. در اتاقی رفتیم که بستر بیماری‌اش بود، این دوستم که مرا برده بود، به من گفت: خیلی به محبت نیاز دارد، چون زن و بچه‌اش اصلاً پیش او نمی‌آیند و فقط صبح در اتاق را باز می‌کنند، یک سینی صبحانه جلویش می‌گذارند، ظهر هم همین‌طور؛ گوش آنها هم به او بدھکار نیست و منتظر هستند که بمیرد و پول‌ها را ببرند.

نماز، متصل‌کننده انسان به منبع عطاها و احسان‌ها

من در زمینی زندگی می‌کنم که دستم به هیچ‌چیزی بند نیست و آن‌چه دست مرا به منبع همه احسان‌ها، عطاها و کرامات‌ها وصل می‌کند، نماز است. دستم را وصل می‌کند و خیلی کارها هم برایم می‌کند. دو کار آن را از قرآن بگوییم، البته یک کار دیگرش هم در قرآن است که منبر جداگانه‌ای می‌خواهد. یک کاری که برایم می‌کند: من مقام عصمت ندارم، صبح که بیدار می‌شوم تا ظهر، احتمالاً به یکی دو گناه برخورد می‌کنم. حالا ما اهل گناهان کبیره نیستیم؛ ریاخور، فراری از خدا و زناکار نیستیم، قسم دروغ نمی‌خوریم و به مردم ظلم نمی‌کنیم؛ اما گناهان (به قول آنها) که خیلی اهمیت نمی‌دهند) پیش پاافتاده‌ای که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: ما گناه پیش پاافتاده نداریم و گناه گناه است. دوتا دروغ به زنت، بچهات و رفیقت می‌گویی، این گناه است؛ دوتا نامحرم را از دور نگاه می‌کنی، گناه است؛ من دستم به هیچ جایی بند نیست و این چهار گناهی که کرده‌ام، در پرونده‌ام نوشته



و ثبت شده است. قرآن مجید می‌گوید: «كَرِمًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَقْعَلُونَ»^۱ به پای تو می‌نویسند و آگاه هم هستند؛ حالا اگر این گناهان ریز و به قول آنها پیش پالفتاده بماند که در قیامت دادگاه دارم، چون وچرا و عتاب دارم. در دادگاه قیامت به من می‌گویند که نباید گناه می‌کردی، چرا گناه کردی؟! دستم هم به هیچ‌جا بند نیست، اما نماز سبب اتصال است.

شست و شوی انسان از گناهان با نماز

قرآن می‌گوید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذَهِّبُنَّ السَّيِّئَاتِ»^۲ وقتی تو به این خوبی وصل می‌شوی، وارد نماز ظهر که می‌شوی، گناه‌های خرد و پیش پالفتاده را تا نماز صبح تو پاک می‌کند؛ از ظهر تا مغرب، باز اگر دچار این پیش پالفتاده‌ها شدی، همین که وارد نماز مغرب می‌شوی، خدا به ملائکه می‌گوید که دوبار در اول کار نمازش گفت من رحمان و رحیم هستم، یکبار در «بِسْمِ اللَّهِ» و یکبار در «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت و من حیا می‌کنم که به بندهام توجه نکنم. گناهان بین نماز ظهر و عصر تا مغرب و عشايش را پاک کردم؛ اگر بماند که ما نجات نداریم و این اتصال به خدا سبب شست و شوی ماست.

نماز واقعی، مانع افتادن در گناهان کبیره

و اما یک آیه دیگر که در سوره عنکبوت است: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَهْمِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۳ نماز واقعی، یعنی خود نماز نمی‌گذارد که دامن من به گناهان کبیره آشکار و پنهان آلوده بشود؛ یعنی صلاة فاعل فعل «تهمی» است. این اتصال به خدا مانع از این می‌شود که من در چاله گناهان کبیره بیفتم؛ چون وصل شده‌ام و او مرا نگه داشته که این هم یک معنای نماز است.

۱. انفطار: ۱۱-۱۲.

۲. هود: ۱۱۴.

۳. عنکبوت: ۴۵.



اما آیه‌ای که بحث کاملی دارد و خیلی هم لازم است بدانیم، این آیه است: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱ ذکر در این آیه سه معنای بسیار مهم دارد.

هدف از درس و تحصیل، تحصیل برای خداوند

به این برادران عزیزم و جوان‌های پاک که طلاب علوم دینی همین مدرسه نزدیک هستند و امروز مهمان شما هستند، عرض بکنم که اگر خوب و لِلَّهِ درس بخوانید، یعنی هیچ نیت دیگری با درس خواندن شما قاتی نشود؛ اگر به این نیت درس می‌خوانید که قاضی یا حاکم بشوید و در اداره‌ای یا ایدئولوژی‌ای کار بکنید، این درس‌ها را برای نوکری شکم می‌برید و هیچ کار دیگری برایتان نمی‌کند. همان شکم شما را سیر می‌کند که این نیت‌ها هم نیت‌های بدی است؛ اما اگر درس بخوانید و به پروردگار بگویید: من وقتی به قم رفتم و طلبه شدم، از خودم در روزهای اول طلبگی پرسیدم که برای چه درس می‌خوانی؟ به خودم جواب دادم: برای مرجع شدن که درس نمی‌خوانی، واقعاً هم چنین هدفی نداشتمن؛ برای اینکه مدرس مهم قم هم بشوی که نمی‌خوانی، برای اینکه چهره معروفی بشوی که نمی‌خوانی، برای اینکه گوینده مهمی از آب دریابی که نمی‌خوانی؛ اگر این نیت‌ها را داشتم، می‌دانم که به هیچ‌چیزی نمی‌رسیدم. گفتم: برای چه آمده‌ای که درس بخوانی؟

روایت «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ كَانَ» در «أصول کافی» است که درس را برای خدا می‌خوانیم و خدا هم برای ما می‌شود. دوتایی که در گل هم رفتیم، به همه‌جا می‌رسیم. به نیت خدا درس بخوانید و وقتی به نیت خدا «لمعه» و «مکاسب» و «رسائل» و «کفایه» و در قم «خارج» خوانید، آن وقت بیش از من به این لطایف آیات و روایات می‌رسید؛ چون خیلی از این لطایف در هیچ کتابی نیست و فقط یاری خداست که او با مغز و باطن آدم، چنان‌که در «نهج‌البلاغه» هست، حرف می‌زند. بعد حرف‌هایی که خدا در باطن با او می‌زند، آنها را



جلسه سوم / نماز، زیباترین صدا در عالم

به مردم می‌گوید، تعجب و تعریفی هم ندارد که حالا به مدرسه بروید و بگویید سرِ کلمهٔ نماز چه کار کرد! من کاری نکردم. من چه کار کردم! ما دستمان به هیچ‌جا بند نیست و کارهای هم نیستیم، ولی شما درس بخوانید تا خدا حجاب‌ها را برطرف بکند و به مناطق نور راهتان بدهد. ده‌پانزده‌سال دیگر به چهره‌ای تبدیل بشوید که صدای خدا را در میان بندگانش پخش بکنید، مردم با خدا آشتبانی کنند و دنیا و آخرت شما آباد بشود.



جلسہ چھارم

زدودن گناہان، از اثرات نماز

دَعْوَةُ خَدَّا، دَعْوَةُ عَالَمَانِ وَحَكِيمَانِ

از روایاتی که درباره نماز مطرح شد، چند روایت باقی مانده است. این چند روایت در معتبرترین کتاب‌های ما از دو نفر نقل شده است: وجود مبارک رسول خدا^{علیه السلام} و امام صادق^{علیه السلام}. دو روایت از رسول خدا^{علیه السلام} برایتان می‌خوانم که هر دو مهم است. در هر دو روایت به گوشه‌ای از آثار و منافع نماز برای نمازگزار اشاره شده است. نماز سلسله منافعی هم دارد که از جانب نمازگزار به مردم می‌رسد و بعداً بحث می‌شود؛ اما در این دو روایت، دو فایده و نتیجه بیان شده است که از نمازِ نمازگزار به خواننده نماز می‌رسد. هیچ‌چیزی در این عالم، چه در عالم ماده و چه در عالم معنا، بی‌اثر نیست؛ اگر خداوند متعال بر امور معنوی اثری بار نکرده بود، دعوت او به عمل، دعوت به پوچی، زحمت، بیهوده و عبث می‌شد؛ درحالی که دعوت خداوند، دعوی عالمانه و حکیمانه است.

ای کاش! همه مردم از نظریات پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} و ائمه طاهرين^{علیهم السلام} نسبت به طاعت و معصیت خبر داشتند. امیرالمؤمنین^{علیه السلام} خطبه‌ای دارند که از چشم و چراغ‌های خطبه‌هایشان است و در این خطبه، ۱۱۰ مسئله را به عنوان ثمرات تقوا بیان می‌کنند. دقیقاً ۱۱۰ تاست که این عدد، عدد حروف اسم خود حضرت است. علی، «عین، لام، یاء» از نظر شمار ابجد، ۱۱۰ تا در علم حروف و اعداد است. حتماً در این حروف به قول متخصصین، حکمت‌هایی در زیر، بیانات و اعدادش، بخصوص در اسمای انبیا و ائمه طاهرين^{علیهم السلام} هست که ما نمی‌دانیم.



پاسخ خداوند به درخواست ذکریا در وقت نماز

وقتی خدا می‌خواست به ذکریا که از انبیا بود و هشتاد سال بیشتر داشت، بچه بدهد؛ آدمی که هشتادسال دارد و بچه‌دار نشده است، به پروردگار می‌گوید: **﴿وَإِشْتَعَلَ الْأَرْضُ شَيْبَاً﴾**^۱ موی سر و صورتم سفید شده، **﴿وَكَانَتِ إِمْرَأَتِي عَاقِرًا﴾** خانم هم به سن نازایی رسیده است (خانم ۷۵ ساله بچه‌دار نمی‌شود)، ذکریا خودش دعا کرد: **﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيَا * يَرِنُّي وَيَرِثُ مِنْ أَلِّي يَقْوُب﴾**^۲ خدایا اولادی به من بده که ارث بر من و خاندان یعقوب باشد. خدا چه موقع جوابش را داد؟ این خیلی نکته مهمی است! سحر؟ شب جمعه؟ در موقعیت معین زمانی؟ نه! قرآن می‌گوید که جوابش را در این وقت دادم: **﴿وَهُوَ فَأَئِمَّهٌ يُصَلِّي فِي الْمَيْرَابِ﴾**^۳ از طریق نماز.

نماز، قدرتی الهی و یاری‌کنندگانی بی‌نظیر

نماز یاری فوق العاده و کمک‌کننده بسیار مهمی است. شما علی‌نی در قرآن می‌بینید که خدا می‌فرماید: **﴿وَإِسْتَعِينُوا بِالصَّبَرِ وَالصَّلَاةِ﴾**^۴ از نماز کمک بگیرید؛ معلوم می‌شود که نماز قدرت دارد و یک‌مُشت الفاظ و حرکات مُرده نیست، بلکه قدرتی الهی است که وقتی آدم به این نیرو و قدرت، اتصال و به قول امروزی‌ها انرژی پیدا می‌کند، برای او کار انجام می‌دهد. این حرف صریح خداست: «**إِسْتَعِينُوا**»، کمک بگیرید!

بشارت خداوند به ذکریا در نماز

﴿وَهُوَ فَأَئِمَّهٌ يُصَلِّي فِي الْمَيْرَابِ﴾^۵ در آن وقتی که در محراب نماز ایستاده بود، صدای مرا از طریق نماز شنید که به یک بچه به او بشارت دادم. خودم هم در همان وقتی که به این

۱. مریم: ۴.

۲. مریم: ۶-۵.

۳. آل عمران: ۳۹.

۴. بقره: ۴۵.

۵. آل عمران: ۳۹.



پدر پیر بشارت بچه را دادم، گفتم اسم او هم یحیی است و این اسم قبلاً به روی کسی گذاشته نشده و اولین بار است. حتماً در اسم یک سری هست و ما نمی‌دانیم که پروردگار عالم می‌گوید خودم اسم او را می‌گذارم. قبل از این بچهات، هیچ انسانی تا زمان آدم به این نام نامیده نشده است؛ پس چیزی هست که ما نمی‌دانیم؛ خیلی چیزها را نمی‌دانیم، یکی هم این است.

نشانه‌های اهل تقوا در خطبهٔ متقین

حقیقت معنایی کلمه «علی»

کلمهٔ علی سه حرف است: «عین، لام، یاء»، آنهایی که اهلش هستند، می‌گویند که «عین» با عبودیت، عرفان، علم و عین‌بودن امیرالمؤمنین علیه السلام، یعنی انسان کامل‌بودن ارتباط دارد. «لام» هم به این عین‌بودن امیرالمؤمنین علیه السلام، یعنی انسان کامل بودن که این انسان از بدو تولدش تا روز نوزدهم ماه رمضان که در تاریکی ترور شد، الله عزوجلّ بود. «یاء» هم اشاره به این حقیقت دارد که این انسان «یَعْسُوب الدِّين» و کارگردان شیرین کاملی نسبت به دین خداست. باز هم همهٔ اسرار برای ما کشف نیست، چون در روایاتمان دارد که خدا ۱۰۰۱ اسم دارد که هزارتای آن در جوشن کبیر است، یکی علی است. وقتی حضرت در کعبه به دنیا آمد، بعد از سه روز که مادرش او را از کعبه بیرون آورد و به ابوطالب علیه السلام داد، ابوطالب علیه السلام گفت: خدایا! اسم این بچه را چه بگذارم و از چه کسی بپرسم؟ ناگهان لوح کوچکی جلوی او افتاد، برداشت و دید که نوشته اسم این بچه را همان اسم خود من بگذار؛ علی بگذار.

خطبهٔ متقین، بیانگر خصایل انسان کامل

علی اسم خداست، این حروفش به شمار ریاضیات ابجدی ۱۱۰ است و امام هم در این خطبهٔ ۱۱۰ خصلت برای اهل تقوا بیان کرده‌اند که آدم فکر می‌کند این ۱۱۰ تا خصلت‌های خودشان است. امام نمی‌گویند برای من است، بلکه می‌گویند اهل تقوا این گونه هستند که در رأس همه‌شان خودشان هستند. کامل، اکمل و اجمع این خصلت‌ها در خودشان بود. آدم



صدرصد میزانی که هیچ کجا، نه در امور ظاهر و نه در امور باطن، کمترین انحرافی نداشت. وقتی به صفين رسید، آنهایی که مأمور آشپزخانه بودند، به خیمه‌اش آمدند و گفتند: معاویه محل برداشت آب را بسته و چهارهزار نفر را مأمور کرده است، ما نمی‌توانیم آب برداریم؛ اگر بخواهیم به راههای دور برویم، آنجا هم مأمور بهدبال ما می‌فرستند و ما را می‌کشنند. چه کار کنیم، الان لنگ آب هستیم! گفتند: مشکلی نیست، من الان حل می‌کنم. به حضرت ابی عبدالله^ع رو کردند و فرمودند: حسین جان! برو و آب را آزاد کن؛ مأمورینی که جلوی آب را گرفته بودند، وقتی چشمشان به ابی عبدالله^ع افتاد که با بیستنفر می‌آمدند تا آب را آزاد کنند، همه فرار کردند. ابی عبدالله^ع به کسی گفتند: به مأمورین آشپزخانه بگو که هر چقدر می‌خواهند، آب بردارند و به پدرم هم بگو آب آزاد شد. وقتی مأمور آمد و به امیرالمؤمنین^ع گفت که آب آزاد شد، امام فرمودند: تو نمی‌خواهد بهدبال آب بروی، پیش معاویه برو و بگو مأمورین را بفرست تا هرچه می‌خواهید، آب بردارید و ببرید.

منفعت انسان در طاعت خدا

علی^ع انحراف و بی‌نظمی ندارد، علی همه‌جا علی است. ایشان در مقدمه همین خطبه می‌فرمایند: «خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَيْرًا عَنْ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ» پروردگار وقتی انسان‌ها را خلق کرد، گناه خلائق هیچ زیانی متوجه او نمی‌کند، اطاعت بندگانش هم هیچ سودی به او نمی‌دهد؛ چون نیاز ندارد. مگر وقتی عالم نبود و خودش از ازل بود، به چیزی احتیاج داشت؟ قرآن مجید می‌گوید: یکروز هم در نفح صور (صور اول) دمیده می‌شد که کل می‌میرند وقتی همه مُردنده، اوضاع زمین و آسمان و ستارگان به هم می‌خورد. آن وقت به چیزی احتیاج دارد؟ بود و نبود عالم برای او مساوی است؛ حالا این خدایی که بود و نبود عالم برای او مساوی است، اگر من شبی ۵۲ رکعت نماز با نمازهای واجیم بخوانم، چیزی به او نمی‌رسد و اگر نخوانم، ضرری به او نمی‌رسد.

من می‌خواهم این نکته را بگویم که اگر امیرالمؤمنین^ع می‌گویند در طاعت خدا منفعت است، یعنی خدا به کار پوچی دعوت نکرده است. حالا من دل‌سرد باشم که این همه

صبح‌ها از خواب بیدار می‌شوم و زن و بچه را آرام بیدار می‌کنم، خودم به مسجد می‌آیم و نماز جماعت هم می‌خوانم، چه‌چیزی گیرم می‌آید؟

حضور حقيقی عبد در کلاس بندگی خدا

خدا خیلی منفعت در این نماز گذاشته است و خیلی گیرم می‌آید که یکی در همین روایت اول پیغمبر ﷺ است. عجب روایتی است: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ إِلَى الصَّلَاةِ الْمُكْتُوبَةِ مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِقَلْبِهِ وَ سَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ» هنگامی که عبد (مرد یا زن فرقی نمی‌کند) برای خواندن «صلوة مكتوبة» نمازهای واجب آماده می‌شود (مكتوبة یعنی واجب)، فقط بدن خالی خود را در نماز و محراب و قبله نمی‌آورد، به پروردگار عالم رو می‌کند و به طرف خداوند با قلب، گوش و چشم اقبال می‌کند. در این دو رکعت نمازی که می‌خواند، این‌قدر حواسش جمع است که دل با این نماز در پیشگاه خدا باشد و در این دو رکعت نمازش شش دفعه به بانک نرود و برگردد، دو دفعه به خانه نرود و برگردد، سه دفعه در این فکر نرود که حالا امروز صبحانه چه‌چیزی داریم! پختنی است یا نان و پنیر! خودش به طرف خدا می‌رود، دلش را هم می‌برد، یعنی در کلاس دلش حاضر است و غایب نیست، وجود دارد و دل در گرو جمال دلبر است. مگر جلسه نماز چقدر طول می‌کشد؟ دو رکعت نماز صبح چقدر طول می‌کشد که من ده دفعه قلبم از پروردگار غایب بشود!

دل عبد، غرق در طاعت معبد

من خیلی نمازخوان دیده‌ام؛ البته چندین سال است که دیگر این جور نمازها را ندیده‌ام. نمازخوان‌هایی دیده‌ام که دلشان کاملاً (من می‌فهمم، چون دو روایت و آیه بلد هستم) غرق در نماز است؛ اگر غرق در نماز نبود، در نماز مثل زن بچه‌مرده گریه‌شان نمی‌گرفت. به قول امیرالمؤمنین ؑ، آدم‌هایی هستند که اگر دست قدرت خدا جلوی روحشان را نگیرد تا در بدن بماند، روح یک چشم به هم‌زدن هم نمی‌ماند، بدن را رها می‌کند و به آنجایی می‌رود که باید برود. این گفتار حضرت، هم در «نهج‌البلاغه» و هم در بیرون نهج‌البلاغه



است؛ همچنین در جلد دوم «اصول کافی» هم پیغمبر ﷺ روایتی دارند که همین جمله را می‌فرمایند: «وَ لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» اگر خدا ساعت مردنشان را مقرر نکرده بود که این آدم باید سر ۷۵ سالگی بمیرد، «لَمْ تَسْتَقِرْ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى التَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ» یک نماز می‌خواند و می‌مرد؛ در همان یک نمازی که قلبش را در کار آورده است: «مُقْبِلاً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِقَلْبِهِ». علت اینکه نمی‌میرد، چون آن وقتی که خدا مقرر کرده، هنوز نشده است. نماز یک کلاس است و باید خودم و دلم در آن حاضر باشیم.

همراهی گوش و چشم با دل نمازگزار

«وَ سَمِعَهُ» یعنی گوشش را نگه دارد و پرت صدایها نشود. دین خیلی ظرف است! حالا چه کار کنیم؟ این دین ما، یعنی دین اهل بیت ﷺ است. شخصی به امام صادق علیه السلام می‌گوید: یا بن رسول الله، همسایه من آدم بی‌دین و اهل عیش و عشرت است، گاهی در خانه‌اش جلسه می‌گیرد و دهیست نفر را دعوت می‌کند، زن و مرد آوازه‌خوان هم می‌خواند، ما هم نمی‌توانیم جایمان را عوض کنیم، پول نداریم که جایه‌جا بشویم. خانه این مرد پشت دیوار دستشویی من است و من وقتی به دستشویی می‌روم، صدای ساز و آواز می‌آید. هر وقت به دستشویی می‌روم، دو دقیقه باید دستشویی باشم، اما انگار این صدای خوب خوانده‌ها و نوازنه‌ها یک‌خرده مرا در دستشویی نگه می‌دارد؛ این معنی گوش دادن است. گوش خود را نگه‌دار که تو را نبرد! یا بن رسول الله، آن یک‌خرده‌ای که انگار مرا به خاطر صدای قشنگ غزل‌خوان‌ها و خواننده‌های زن، یعنی معنی‌های نگه می‌دارد، آیا گناه می‌کنم؟ امام فرمودند: آیا این آیه را نخوانده‌ای: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَكُلُّ أُوْلَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا^۱» در قیامت مسئول همه گوش‌دادن‌هایت هستی. بی‌خود یک‌خرده معطل می‌شوی! پیغمبر ﷺ می‌گویند: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوَةِ مُقْبِلاً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى

بِقُلْبِهِ وَ سَمِعِهِ» حالاً من نماز می‌خوانم و دو نفر در کنار من هستند که قصهٔ شیرینی تعریف می‌کنند، من نماز می‌خوانم یا قصه گوش می‌دهم؟ گوشم کجاست؟! «وَ بَصَرِهِ» من الآن نماز می‌خوانم یا آیات ثبت در محراب را می‌خوانم یا اسم‌ها را می‌بینم یا کاشی کاری را تماشا می‌کنم یا تابلوی فرشی اتاق را می‌بینم؟ چه کار می‌کنم، دوتا کار می‌کنم؟ هم نماز می‌خوانم و هم تابلو تماشا می‌کنم، هم نماز می‌خوانم و هم نوء شیرینم را تماشا می‌کنم که از سر اتاق به انتهای اتاق می‌دود و از انتهای اتاق به دم در اتاق می‌دود. چه کار می‌کنم؟ خانم در آشپزخانه با آن زن کارگر حرف می‌زند و من نماز می‌خوانم، گوش بدهم که ببینم چه می‌گوید. کجایی؟ در نماز هستی یا در آشپزخانه رفته‌ای؟

نماز واجب، پاک‌کننده گناهان

این گفتار رسول خداست که یکی از اثرات نماز این است و روایت را هم بزرگان دینمان نقل کرده‌اند: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ إِلَى الصَّلَاةِ الْمُكْتُوبَةِ مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِقُلْبِهِ وَ سَمِعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ إِنْصَرَفَ» بعد سلام نماز را بدهد. «وَ إِنْصَرَفَ» یعنی وقتی سلام نماز را گفت و نماز تمام شد. این نماز با این کیفیت چه کار می‌کند؟ پیغمبر می‌فرمایند: «وَ قَدْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيْوُمْ وَ لَدَنَتُهُ أُمَّةُ» وقتی سلام نماز را داد، از همه گناهان عمرش بیرون می‌آید و مثل روزی می‌شود که از مادر به دنیا آمده است و پرونده ندارد. وقتی بچه تازه به دنیا آمده، پرونده‌ای ندارد که گناهی در آن ثبت باشد. این یک اثر نماز واجب است.

یکبار دیگر متن روایت را بخوانم؛ چون خود الفاظ ائمه و پیغمبر، نور است: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»؛ گفتن آن هم باعث نزول رحمت خداست و دل را روشن می‌کند: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ إِلَى الصَّلَاةِ الْمُكْتُوبَةِ مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِقُلْبِهِ وَ سَمِعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ إِنْصَرَفَ وَ قَدْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيْوُمْ وَ لَدَنَتُهُ أُمَّةُ».

جلسه پنجم

خداوند، همراه، میشکی

بندگان

اسمای حُسنای الٰهی در قرآن

اسمای حُسنای الٰهی و صفات وجود مقدس او در قرآن مجید مطرح است؛ مخصوصاً در آیات پایانی سوره مبارکهٔ حشر که موج عظیمی از علم و معرفت است. وقتی در ارتباط با پروردگار عالم، به اسماء و صفاتش توجه می‌کنیم که باید هم توجه قلی و عقلی کنیم؛ می‌بینیم اسماء و صفاتی برای پروردگار هست که وجود ما با آن اسماء و صفات ارتباط شدیدی دارد. در قرآن مجید می‌خوانیم: «خالق»، در مقابل خالق چیست؟ مخلوق در مقابل خالق است. خالق کاری کرده یا می‌کند که موصوف به صفت خالق است. چه کار می‌کند که خودش اسم خالق را برای خودش انتخاب کرده است؟ بدون علت نیست که به خودش خالق می‌گوید؛ کار او این است که می‌سازد، می‌آفریند و به وجود می‌آورد. آفریده‌های او که یکی هم ما انسان‌ها هستیم، نسبت به خالقیت او مخلوق هستند. آیا این مخلوق مخلوق رهایی است؟ اگر فکر و دقت بکنیم و با چشم دل ببینیم، وقتی آفریده‌اش را می‌آفریند، آیا بعد از آفریده‌شدن رهایش می‌کند؟ اگر رهایش بکند که اصلاً وجود خارجی برای آفریده نمی‌ماند. خدا باید دو کار در حق این آفریده بکند تا این آفریده در حد عمری بماند که برایش رقم زده است.

کارهای خالق در حق مخلوق

الف) تغذیه موجودات زنده

کار خالق برای آفریده‌اش این است که آفریده‌اش را در حد سعه وجودی‌اش تغذیه کند. شما می‌توانید این مسئله را خیلی ساده‌تر در موجودات زنده ببینید. ما موجود زنده‌ای هستیم،

حیوانات دریا، پرندگان فضا و حیوانات خشکی هم زنده هستند و موجود زنده به تعذیه نیاز دارد؛ اگر زنده را در این بخش رها بکند و بگوید من تو را خلق کرم، دیگر کاری به کار تو ندارم و برو؛ این زنده در همان ابتدای جاده آفریده شدن زنده نمی‌ماند! باید به او هوا بدهد، چون موجود زنده به هوا نیاز دارد؛ آب، نور و غذای مورد نیازش را به او بدهد. اگر انسان است، گوشت، سبزی، میوه، صیفی‌جات، نور، هوا و آب می‌خواهد؛ آیا می‌شود او را رها بکند که زنده زنده بماند؟ می‌تواند رها بکند، اما آیا جا دارد رهایش بکند، با اینکه می‌تواند رهایش بکند؟ اگر رهایش بکند که در همان رحم مادر باید رهایش بکند؛ رها کردن او هم به این است که برایش جفت و بند جفت نگذارد؛ چون جفت منبع غذای جنین است، آن بند جفت و بند ناف هم لوله‌ای است که از بدن مادر به این جفت وصل شده و یک سر آن هم در ناف جنین است. آنجا هم به تنظیم مادر نیاز ندارد و مدتی که جنین باید تعذیه بشود، مقدار نیاز بدنش را به‌طور اتوماتیک از جفت می‌گیرد. مادر به رحمش دسترسی ندارد که بگوید حالا ساعت هشت صبح یا دو بعدازظهر یا هشت شب است، بچه‌ام را در شکمم غذا بدهم. اصلاً کار او نیست! خالق او او رهایش نکرده است؛ می‌توانسته رهایش بکند، اما این کار را نکرده است. وقتی هم می‌خواهد به دنیا بیاید، کمکش می‌کند؛ چون وقتی بچه در رحم مادر ساخته می‌شود، سر او به‌طرف قلب مادر است و پایش هم دراز نیست. از همان وقتی که دست و پا پیدا می‌کند، پروردگار عالم دو دست جنین را می‌آورد و جنین خودش را بغل می‌گیرد، زانویش را بغل می‌گیرد و چندروز مانده به دنیا آمدن او، به مادر درد می‌دهد. درد یعنی اعلام به مادر، پدر، بیمارستان، قابله و طبیب که مدت اقامت جنین تمام شده، گذرنامه‌اش در رحم به آخر رسیده است و دیگر تمدید نمی‌شود و باید از کشور رحم برود.

توصیه پیامبر ﷺ به زنان

پیغمبر ﷺ خیلی روی زاییده شدن طبیعی بچه اصرار دارند که به تازگی در دنیای غرب هم به این نتیجه رسیده‌اند. حرفی که رسول خدا ﷺ ۱۵۰۰ سال پیش فرموده‌اند، اینها تازه بعد از پانزده قرن بیدار شده‌اند که اگر جنین سزارین نشود، به شدت به نفع جنین و مادر است. این دیگر برای آنها مسلم شده است، لذا برای تشویق خانم‌های حامله جایزه گذاشته‌اند که

یک خرد درد را تحمل کن تا جنین طبیعی به دنیا بیاید. هیچ پیغمبر و امامی با سزارین به دنیا نیامده است؛ اینکه زن حامله جیغ می‌کشد که دارم می‌میرم، زودتر بچه‌ام را به دنیا بیاورید، چرنده می‌گوید. از زمان آدم علیه السلام تا حالا، میلیون‌ها سال بیمارستان نبوده و قابله هم در خانه بوده؛ آنها هم هنرمند و بلد بودند که چطوری به دنیا بیاورند. حالا زنی بین دهمیلیون نفر سرِ زا رفته، امری طبیعی است. بدن است دیگر؛ یک بدن طاقت ندارد و می‌رود. البته جایی هم نمی‌رود! پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: وقتی بچه به دنیا می‌آید و از بدن مادر جدا می‌شود، مادر هم از همه گناهان گذشته‌اش جدا می‌شود و اگر در حادثه زاییدن بمیرد، مقام شهید را دارد. حالا یک مادر هم در دهمیلیون نفر از دنیا می‌رود، رقمی است که خدا برای او زده و در خانواده انبیا و ائمه هم پیش آمده است. وقتی وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام به دنیا آمدند، نیم ساعت بعد مادرشان از دنیا رفتند.

اینکه خیلی زود باید به زن حامله گوش داد و سزارین کرد، الان برای طب ثابت شده است که سزارین حتماً ضرر دارد، به راحتی زیر بار آن نروید و قبول نکنید، زن هم باید تحمل بکند. مادرهای ما که ما را زاییده‌اند، زن‌های نازک‌نارنجی نبودند. الان هم هنوز در عشاير، بیلاق و فشلاق دیده‌ام. وقتی با ماشین از محیط‌های عشايري رد شده‌ام و چادرهایشان را دیده‌ام، پیاده شده و در چادرها رفته‌ام، با آنها نشسته و صحبت کرده‌ام. وقتی در حرکت‌اند، مثلًا از مناطق خرم‌آباد و شهرکرد می‌خواهند در زمستان به طرف خوزستان بروند، تعدادی زن حامله در قافله بر روی قاطر یا اسب است که دردش می‌گیرد، پایین می‌آید و خانم‌ها هم دور او را می‌گیرند و می‌زاید، همان‌جا بچه را با یک قابلمه آب می‌شویند و لباس می‌پوشانند، زن زائو بچه را در یک پارچه می‌پیچد و روی کولش می‌اندازد و دوباره سوار اسب می‌شود. این قدر نازک‌نارنجی نبودند، اما عده‌ای از دخترها و زن‌های الان این قدر لوس و نُر شده‌اند که کار را برخلاف طبیعت انجام می‌دهند.

ب) فراهم آوردن نیاز مخلوق

حالا این بچه که دست‌ها و زانوهایش را در رحم مادر به بغل گرفته، چون اگر خدا او را رها می‌کرد، مدام می‌خواست به شکم مادر لگد بزند و داخل بدن مادر را خراب می‌کرد. پس باید



پای او مقید باشد، اما چون آنجا طناب و زنجیر نیست، خدا بچه را با دست خود بچه بسته است. وقتی درد می‌آید، اعلام است و اگر این درد نبود، بچه بعد از نهماه در رحم می‌مُرد؛ چون دیگر جای ماندن نبود. حد نهایی نُهماه است که اگر بکذرد، دیگر نمی‌تواند ساکن آن کشور باشد و خفه می‌شود.

درد، سفیر خداوند در بدن انسان

درد از نعمت‌های الهی است؛ شما اگر کلیه‌ات سنگ‌ساز است و درد نگیرد، این سنگ مدام بزرگ‌تر می‌شود، بعد هم کلیه را از کار می‌اندازد و یک کلیه‌ای می‌شوی؛ یا معده اگر درد نگیرد، مشکل خون‌ریزی پیدا می‌کند. باید درد بگیرد که آدم زودتر به دکتر برود و مشکل را حل بکند. درد سفیر پروردگار است! همهٔ ما از درد بدمان می‌آید، اما این درد نمایندهٔ خدا برای اعلام خطر یا اعلام ولادت است.

وقتی درد شروع می‌شود، پروردگار عالم خودش بچه را در رحم برمی‌گرداند که سر به جای ورودی دنیا بیاید و راحت به دنیا بیاید؛ چون اگر بخواهد با دو پا به دنیا بیاید، گیر می‌کند و باید بچه را تکه‌تکه کند و درآورند. خالق یعنی وجود مقدسی که آفریده است، آیا آفریده‌اش را رها می‌کند؟ می‌تواند رها کند، اما نمی‌کند؛ چون همین جنین‌ها را اگر رها می‌کرد، دیگر آدمی در کره زمین نبود و همان اول‌های کار همه مرده بودند؛ جنین مرده بود، پدر و مادرها مرده بودند و کار تمام بود. خدا رها نمی‌کند!

خالق، همراه همیشگی مخلوق

خالق خالقی است که مخلوقش را رها نمی‌کند و هرچه مخلوقش نیاز دارد، برای او آماده کرده است. جنین باید وقت زاییده‌شدن در رحم برگردد، این برگشتن را برای او آماده کرده و این کار دکتر و قابله و این حرف‌ها نیست. وقتی هم به دنیا می‌آید، یک گلو به اندازه نصف بند انگشت دارد، دندان هم ندارد، لثه هم نرم و دهان او کوچک است، آیا می‌توان نان، خیار یا خربزه به او داد؟ همهٔ اینها هم ویتامین دارد و برای بدن مورد نیاز است، اما نمی‌شود؛ حتی اطباء می‌گویند که تا ششم‌ماه آب هم به او نده! پس باید چه کار کرد؟ آیا

خدا رهایش کرده است؟ نه! هنوز چند روز مانده که به دنیا بیاید، دو مشک دقیق و منظم روی سینه مادر ساخته که این دو مشک با بدن مادر و تقذیه مادر در ارتباط است. ما هم نمی‌دانیم این کارخانه در کجاست، فقط می‌بینیم که مادر گوشت قرمز می‌خورد، زن زائوست و خرمای قهوه‌ای سیر می‌خورد، نان رنگ تیره می‌خورد، سبزی سبز می‌خورد، هندوانه قرمز می‌خورد، پرتقال نارنجی می‌خورد؛ ولی کارخانه در کجای بدن مادر است که همه اینها را می‌گیرد، تصفیه می‌کند و شیر درست می‌کند؟! شیر هم نه سیاه، نه نارنجی، نه قرمز و نه به رنگ دیگری است؛ قرآن می‌گوید: **﴿لَبَّا حَالِصَّا سَاقِّا﴾**.^۱ «لَبَّا» یعنی شیر؛ ماده روانی که رنگش هم سفید است و این دو مشک هم مدام از بدن مادر پر می‌شود، خدا سر دو مشک را هم نخ نبسته و باز است. شما مشک‌ها را می‌بینید که آب پر می‌کنند؛ هنوز هم در مناطق آفریقا و بعضی از مناطق عرب‌نشین هست. وقتی آب را پر می‌کنند، در مشک را سفت می‌بنند که آب نریزد. درحالی که خدا در این دو مشک را نبسته و نوک این مشک‌ها هم سوراخ است، ولی این شیرها بیرون نمیریزد.

خدا بچه را رها نکرده است؛ اگر می‌خواست رها بکند، فقط شیر خالی را رها می‌کرد. شیر از یک طرف بدن در این دو مشک پر می‌شود و از این طرف هم مدام می‌ریخت، مشک‌ها سرازیر هم هست و سربالا نیست که بگوییم نه، دو مشک روی سینه مادر سربالاست، پر از شیر می‌شود و نمیریزد. مشک‌ها سرازیر است، اما وقتی مادر می‌خوابد، می‌غلتد یا بچه را بغل می‌گیرد، شیر بیرون ریختن شیر را فقط و فقط به دو لب بچه واگذار کرده و مخلوقش را رها نکرده است. این یک معنای خالق، البته با توجه به اینکه خالق یعنی وجودی که مخلوق دارد؛ خالق بدون مخلوق نیست، بلکه با مخلوق است.

ج) پرورش مخلوق

آفریدن یک کار خدا، یک کار او هم تأمین نیاز مخلوق، یعنی همین مواد غذایی، یک کار خدا هم پرورش مخلوق است. دو نوع پرورش هم دارد؛ یک پرورش این است که دو سال

۱. نحل: ۶۴

شیر را در بدن بچه می‌دهد، شیر یک جا نمی‌ماند و شیر در بدن تبدیل می‌شود؛ تبدیل به اضافه‌شدن گوشت، پوست، مو، اعضاء، جوارح و اسکلت. بچه که به دنیا آمده، دو کیلوست؛ وقتی چهار ماهه می‌شود، شش کیلوست؛ پرورش و رشد می‌دهد و حالا که بچه دو سال دارد، سیزده کیلوست؛ الان آن بچه من و شما هستیم که هشتاد نود کیلو شده‌ایم.

د) هدایت انسان به صراط مستقیم

خالق یعنی وجود مقدسی که مخلوق دارد، مخلوق را رها نمی‌کند و او را رشد می‌دهد. کارش تمام است؟ نه هنوز تمام نشده و یک کار دیگر ش مانده است: **﴿فَالرَّبُّنَا الَّذِي أَنْعَلَ كُلَّ شَيْءٍ حَلَقَهُ فُرُّهَدِي﴾**^۱ کار دیگر خالق این است که مخلوقش را هدایت می‌کند و می‌گوید جاده زندگی و برنامه‌ات تا آخر عمر این است. البته وقتی خواسته ما را هدایت بکند، از درونمان هدایتمن نکرده است. خالق و آزاد است، نخواسته که ما را از درون هدایت بکند، بلکه از بیرون هدایت کرده است. به همین دلیل هم، ۱۲۴ هزار چراغ و دوازده امام در جاده زندگی مان گذاشته است تا ما را به صراط مستقیم هدایت بکنند؛ دیگر اینه بگویند این جاده ماتریالیستی است، نرو که آخر آن جهنم است؛ این جاده کمونیسمی است، نرو که آخر آن جهنم است؛ این جاده عرفان من درآورده است، نرو که آخر آن جهنم است؛ این جاده بی‌بندوباری است، نرو که آخر آن جهنم است. یک جاده سالم در این عالم هست که هدایت‌کننده از طرف خالق می‌گوید؛ آن جاده، صراط مستقیم و آخر آن هم بهشت، مغفرت و رحمت است.

تواضع مخلوق در برابر خالق

خدا برای ما کار می‌کند، تا کجا؟ تا وقتی به ملک الموت بگوید که او نهماه در شکم مادرش مهلت ماندن داشت و دیگر بعد از نهماه، فرد آن مملکت نبود، ما گذرنامه‌اش را باطل کردیم و در کشور جهان آمد؛ حالا هم وقت او در اینجا تمام شده و دیگر گذرنامه‌اش مهر نمی‌شود.



جانش را بگیر و او را به عالم بعد بیاور. وقتی ما را به عالم بعد می‌برد، خالق با ما چه کار دارد؟ خالق برای خودش با ما کاری ندارد، بلکه وقتی ما را بهوسیلهٔ مأمورش ملک‌الموت به آن طرف برد، می‌گوید: عقل، انصاف و اخلاق به خرج دادی، حرف انبیا و امامان مرا به نفع خودت گوش دادی و عبادت کردی، گناه پیش آمد و ترک گناه کردی؛ مهلت دنیايت هم شست، هفتاد، هشتاد، نود یا صد سال بود. اینجا هم مهلت را به خاطر زحمتی که در عبادت کشیده‌ای، از تو برداشته‌ام و تو لیاقت بهشت را داری؛ آنجا هم نود، صد، دویست، یک‌میلیون یا دهمیلیون برای تو نیست، بلکه آنجا «*حَالِدِينَ فِيهَا أَبْدًا*» است.

نکتهٔ اصلی مسئله که در ذهن من هست، این است: بعد از انتقال ما به عالم بعد، می‌خواهد به ما بگوید که تو در برابر من تواضع کردی و حرف من، انبیا و ائمهٔ مرا گوش دادی و شانه بالا نینداختی. یک حرف من این بود که صبح، ظهر، عصر، غرب و عشا نماز بخوان، تو گفتی چشم؛ شانه بالا نینداختی و نگفتی من برای چه نماز بخوانم؟ نماز چه کار می‌کند؟ خواب و استراحتم را بهم بریزم و بلند شوم، یک‌خرده آب به صورت و دستم بمالم، بعد هم دولاً و راست بشوم که چه شود؟ آنوقت، خدا در آنجا به آدم می‌گوید: تو را به بهشت ببرم که چه بشود؟ ما دوتا با هم معامله می‌کنیم؛ تو در دنیا به من گفتی که چه، حالا هم من تو را به جهنم می‌برم، نمی‌توانی هم بگویی که چه! اخلاق تو این بوده که چه، حالا هم تو را به بهشت ببرم که چه؟! جواب «که چه‌هایی» که در دنیا گفته‌ای، دوزخ است؛ حالا فریاد بزن که مرا به بهشت ببر، می‌گوییم که چه بشود! چه‌چیزی داری که تو را به بهشت ببرم؟ چه کاره هستی؟ چه لیاقتی و استعدادی داری؟ آخرت هم برای همین است که به متواضع بگوید بارک الله، به بهشت برو؛ به متکبر هم بگوید خاک بر سرت، به جهنم برو.

مشاهده مخلوقیت برای فهم وجود خالق

این کلمهٔ خالق است! شما وقتی خالق را در قرآن می‌بینی، فقط خالقیتش را نبین؛ همین‌هایی که من امروز گفتم، در ذهنتان باشد تا وقتی کلمهٔ خالق را دیدید، مخلوقیت خودتان را هم نسبت به او ببینید؛ یعنی ببینید که خالق می‌توانسته شما را رها بکند و رها نکرده است. از زمانی که نطفه در رحم مادر بودی، مواطن تو بوده و نیازهایت را برطرف



کرده، تغذیهات کرده، نور و هوا و آب و غذا به تو داده و بعد هم رشد داده، بعد هم با محبت گفته که صلاح توست، چون به دنیا دیگری هم باید بیایی؛ چنانچه در رحم ماندگار نبودی و در دنیا آمدی، اینجا هم یک رحم بزرگ‌تر است و ماندگار نیستی. یک دنیا دیگر برای تو درست کرده‌ام که برای ابد در آنجا هستی. حالا که به حرف من گوش دادی و تواضع کردی؛ مثل ابلیس نبودی که وقتی امر کردم به آدم سجده کنید، **﴿إِلَّا مَلَائِكَةُ أَسْجُدُونَ الْأَكْمَرَ فَسَاجُوا﴾**^۱ همه گوش دادند، **﴿إِلَّا إِلِيَّسَ أَبْيَ وَاسْتَكْبَرَ﴾** اما او شانه بالا انداخت و گفت: که چه؟ من به این موجود خاکی سجده کنم؟ من سجده نمی‌کنم! ما هم به او گفتیم: تو آزاد هستی که سجده کنی؛ اما من خالق هم آزاد هستم که به تو بگوییم: **﴿فَأَخْرُجْ﴾**^۲ حالا که سجده نکردی، از این مقام بیرون برو! **﴿فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾** من آزاد هستم که بگوییم رجم بشوی. **﴿وَإِنَّ عَيْنَكَ لَغَنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّين﴾**^۳ آزاد هستم که به تو بگوییم از حالا تا قیامت، لعنت من دائم به‌دنبال توست. من خالق آزاد هستم، چنان که تو هم در سجده نکردن آزاد بودی. ما نمی‌خواستیم تو را اجبار بکنیم، خودت گفتی نه! ما هم آزاد هستیم که به تو بگوییم: حالا که گفتی نه، رجیم، مدحور و ملعون هستی. هر کسی هم در دنیا مثل خودت بشود و شاخ‌وشانه برای من بکشد، تو و همه شاخ‌وشانه‌کشیده‌ها را در قیامت یک‌جا در هفت طبقه جهنم می‌ریزم: **﴿لَا مَلَائِكَةَ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَيَعَّكَ مِنْهُمْ أَنَّجَعِينَ﴾**^۴.

نماز، تشکر از خداوند

بحث ما راجع به نماز بود، حرف‌های امروز برای چه بود؟ امروز هم بحث ما نماز بود، نماز یعنی شاخ‌وشانه نکشیدن، یعنی «که چه نگفتن»، تواضع به خرج دادن و تشکر کردن از خالقیت خالق که مرا ساخت، تغذیه‌ام کرد، رشد هم داد و هدایت هم کرد. آن که نماز

۱. بقره: ۳۴.

۲. ص: ۷۷.

۳. ص: ۷۸.

۴. ص: ۸۵.



نمی خواند، گردن کش است؛ نمک خورده و نمک به حرامی کرده، نمک خورده و نمکدان شکسته است. حالا از دست خودتان خوشحال شدید؟

عباد خوب پروردگار از نظر امام رضا علیه السلام

حضرت رضا علیه السلام روایتی دارند که پنج قسمت است؛ من تا حالا در دوره عمر منبرم نشده که این روایت را کامل کنم! فقط ده شب در خرم آباد، قسمت اول آن را از پنج قسمت گفتم، فرصت نشد و ده شب تمام شد؛ جای دیگر هم نشد که مطرح بکنم.

الف) شادی در وقت عبادت

وقتی یکی از حضرت رضا علیه السلام پرسید که یابن رسول الله، عباد خوب خدا چه کسانی هستند؟ به نظر شما آن که بندۀ خوبی است، کیست؟ حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند: یک علامت بندۀ خوب، این است که در گفتارشان «الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا أَسْتَبَشَرُوا» هستند. این «أَسْتَبَشَرُوا» برای باب استفعال است، ولی لازم معنی می‌شود؛ یعنی هر وقت کار خوبی، چه عبادت حق و چه خدمت به خلق‌می‌کنند، شاد می‌شوند. شاد می‌شوند، یعنی سینه‌سپر می‌کنند که من بودم نماز خواندم یا من بودم که یک میلیون به این مستحق کمک کردم؟ نه، شادی از عجب نیست؛ بلکه شاد می‌شوند که خدا به آنها توفیق داد تا متواضع باشند، دست به جیب باشند. شاد می‌شوند که تشک و متکا و پتو را کنار انداختند، شیر آب را باز کردند و وضو گرفتند، به مسجد آمدند و نماز جماعت خوانند.

حالا این یک مورد از تحقق شادی است. ما هرچه عبادت بکنیم، شادی آفرین است؛ هرچه هم خدمت بکنیم، شادی آفرین است. پس اگر ما توجه دقیقی داشته باشیم، می‌توانیم همیشه شاد باشیم. در کشور الهی، یعنی جهان هستی اخم نکنیم و قیافه‌مان را برای خدا تلخ نکنیم. او هم همیشه گریه ما را که نمی‌خواهد، خنده ما را هم می‌خواهد. آیا شادی ما را نمی‌خواهد؟ می‌خواهد! اگر آدم در خالقیت و مخلوقیت خودش دقت بکند، شاد است و دلش هم نمی‌خواهد بمیرد، می‌گوید مرا نگهدار، من می‌خواهم همیشه برای تو و بندگان



کار بکنم؛ شاد و خوشحال است. این پرونده معلوم نیست که چند ورق دارد! این پرونده نماز و بالاتر، پرونده خالقیت و مخلوقیت موجودات، پرونده عجیب و غریبی به گستردنگی تمام آفرینش است.

ب) کسب معرفت

روزها سه کار مهم می‌کنیم: یکی نماز جماعت، یکی هم نشستن پای علم و معرفت (در اصول کافی است): شما وقتی از خانه بیرون می‌آید و وارد مسجد می‌شوید، پروردگار می‌داند که می‌خواهید نیم ساعت علم گوش بدید. نمازان را می‌خوانید، وقتی علم شروع می‌شود، خطاب می‌رسد: ملائکه! قیمت اینها که به دنبال معرفت آمدند، خیلی بالاست؛ اینها باید روی فرش‌ها بنشینند، شما بروید و پرهایتان را پهن بکنید، بندگان مرا که به دنبال علم هستند، روی پر خودتان بشانید. ما چشم نداریم، اگر پروردگار اشاره‌ای بکند و چشم ما باز بشود، همه می‌دیدیم که روی پر فرشتگان نشسته‌ایم و در عرش هستیم.

ج) گریه بر ابی عبدالله

کار سوم شما که عبادت و معرفت شما را شاداب می‌کند، رشد می‌دهد و به گلستان شگفت‌آوری تبدیل می‌کند، گریه بر ابی عبدالله است. بیشتر شما شهرستانی هستید، ریشه من هم دهاتی است. همه ما می‌دانیم که پدران ما، حتی خود ما در جوانی‌هایمان، وقتی می‌خواستیم زمین کشاورزی بخریم، زمین را نگاه نمی‌کردیم و اول متراژش را نمی‌گرفتیم، به فروشنده می‌گفتیم چقدر آب دارد؟ زمینی که آب نداشته باشد، نمی‌توان کاری روی آن کرد. انسانی که برای ابی عبدالله گریه ندارد، إشل او خیلی پایین است؛ اما وقتی گریه می‌کند، این گریه در عبادتش می‌رود. گریه علت تامه برای بهشت رفتن نیست، گریه جزء علت تامه است، ولی مهم‌ترین جزء است. من هنوز روایتش را پیدا نکرده‌ام، اما از بچگی که در جلسات علمای گذشته می‌رفتم، این روایت را شنیده‌ام؛ چون خیلی از منبری‌های گذشته‌ما مجتهد بودند و من آنها را دیده بودم؛ آدم‌های نجف درس خوانده، قم

جلسه پنجم / خداوند، همراه همیشگی بندگان

درس خوانده. منبرها در دست متخصص و مهمترین چهره‌ها بود، حالا به دست ما افتاده است. آیت‌الله‌العظمی سید علی نجف‌آبادی یک منبری از زمان گذشته‌ما بوده که می‌گفتند اعلم علمای شیعه است. او در طول سال به منبر می‌رفت، هیچ هم تکبر نداشت که حالا من اعلم هستم، برای مردم یک ساعت حرف بزنم! می‌آمد، حرف هم می‌زد؛ اول هم که روی منبر می‌نشست و هنوز شروع نکرده بود، پنج دقیقه یا ده دقیقه عین داغ‌دیده‌ها برای ابی عبدالله^ع گریه می‌کرد، در آخر منبر هم روضه می‌خواند و گریه می‌کرد. در حقیقت، منبر او بین دو گریه بود.

این گریه خیلی فوق العاده است و من از آن منبری‌ها شنیده‌ام: آدمی که بتواند گریه کند (حالا یک وقت اصلاً به من اشک نداده‌اند و نمی‌توانم، نمی‌توانم که نمی‌توانم) و برای ابی عبدالله^ع گریه نکند، در قیامت مورد سؤال صدیقهٔ کبری^ع قرار می‌گیرد که تو چرا برای حسین من گریه نکردی؟ چه شد که گریه نکردی؟ این گریه چه نعمتی است!



جلسه ششم

اشر ماندگار اعمال انسان

در دنیا و آخرت

ماندگاری اثر خوبی و بدی در عالم هست

وقتی انسان در آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام به خوبی دقت و بررسی کند و بیندیشد، این حقیقت را در می‌یابد که دو اثر در همه عبادات واجبی که خداوند مهربان از باب لطف، رحمت و احسانش به بندگانش عطا کرده، هست: یکی آثار دنیاگیری و یکی هم آثار آخرتی است. تقریباً به آثار دنیاگیری و آخرتی عبادات اشاره شده است و پروردگار، پیغمبر و ائمه، مردم را در این زمینه محروم نگذاشته‌اند؛ فقط دستور نیامده است که انجام بدھید و دیگر مطلبی درباره انجام آن گفته نشده باشد. آیات و روایات در این زمینه کم نیست. زمانی روایتی را دیدم که روایت خیلی مهمی بود و کتابی هم که نقل کرده، شاید تاریخ تألیفش برای ده قرن قبل بود. وجود مبارک مرحوم مجلسی این روایت را از همان کتاب قدیمی نقل کرده که چهارصدسال پیش در اختیارش بوده است. وقتی یکی از اصحاب خوب امام صادق علیه السلام از مکه بر می‌گردد و به زیارت امام ششم می‌آید، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

خدا و مرا از خودت خوشحال کردی، در مرگ را هم به روی قوم و خویشت باز کردی. این زائر می‌گوید: من اصلاً هیچ صحبتی با حضرت نکرده بودم! وقتی نشستم، اما خود امام صحبت را شروع کردند؛ بعد به من فرمودند: آن قوم و خویشت تو را به ناحق اذیت می‌کرد و رنج می‌داد. آدم‌های اذیت‌کن، بالاخره یا حسود هستند یا طبع‌شان طبع ظلم است و آدم‌های خبیثی هستند؛ چون اگر آدم این اوصاف را نداشته باشد، اذیت نمی‌کند. آدمی که حسود نیست، طبع ظالمانه ندارد، باطنش آلوده و خبیث نیست، مراحم هیچ‌کس نمی‌شود؛



نه تنها مزاحم هم کیش خود نیست، بلکه مزاحم انسان‌ها هم نیست. اذیت‌هایی که آدم اول به زن و بچه، بعد به قوم‌خویش‌ها و بعد هم به مردم می‌کند، در این عالم جواب دارد. پروردگار سیستم نظام خلقت را به‌گونه‌ای سرپا کرده است که هم اثر بدی‌ها و هم خوبی‌ها به آدم برمی‌گردد.

شعور، خصیصه‌ای برای کل موجودات عالم

کتابی را در اوایل طلبگی‌ام خریدم که هفت‌صد الی هشت‌صد صفحه بود. خارجی‌ها این کتاب را نوشته بودند که «تاریخ علوم» نام داشت. کتاب خیلی خوب و بالارزشی است که درباره رشته‌های مختلف علوم ظاهری، یعنی همین علوم پخش‌شده در دنیاست. نام افراد زیادی از علماء را ذکر کرده که پایه‌گذار بودند و بعضی از مسائل مهم علمی‌شان را هم نقل کرده بود. به یاد دارم که وقتی این کتاب را به‌دقت می‌خواندم، به دانشمندی رسیدم که دانش این دانشمند به آفرینش مربوط بود. بحث خداشناسی در مطالبش نبود، بلکه به قول معروف، مکانیسم عالم را در آن مقاله علمی بیان کرده بود؛ از جمله نیز این مطلب بود. این مطلب هم در همان وقت برای من تازگی نداشت؛ چون ما ریشه این مطلب را هم در قرآن و هم در روایاتمان داریم. حرف زیبایی که زده، این بود:

من در کتابخانه‌ام پشت میز نشستم و نیت کردم که کار علمی انجام بدهم. کتابی را از قفسه کتابخانه‌ام درمی‌آورم، فعلاً روی میز می‌گذارم و هنوز شروع به خواندن نمی‌کنم. تنها کاری که کرده‌ام، دستم را حرکت داده‌ام، انگشت‌هایم کتاب را گرفته و روی میز آورده است. تمام جهان از این کار من خبردار می‌شوند! بعد مثال جالبی زده و نوشته بود که ما کنار استخر خیلی بزرگ پنجاه‌متر در هشتادمتری می‌رویم. این استخر خیلی بزرگی است که عرض استخر پنجاه‌متر و طولش هشتادمتر! آب خیلی آرام است و یک‌ذره موج ندارد؛ چون هوا هم باد ندارد و تکان نمی‌خورد. آب صاف و آرام است. من ریگ کوچکی را به اندازه یک نخود برمی‌دارم و در استخر می‌اندازم. بالا‌فاصله تمام آب استخر از اینکه یک ریگ کوچک در آن افتاده خبر می‌شود. چطوری؟ وقتی این ریگ کوچک وسط این استخر می‌افتد که پنجاه‌متر



عرض آن و هشتادمتر طول آن است، دایره کوچکی به اندازه خودش در آب ایجاد می‌کند؛ یعنی آب تکان می‌خورد و آن دایره همین‌طور بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود تا محیط این دایره به دیوار عرض و طول استخر بخورد. بنابراین، هیچ جای آب از افتادن این ریگ بی‌اطلاع نیست، چون عکس‌العمل نشان می‌دهد. حالا او نتوانسته بود که بیشتر از این جلو برود؛ وی می‌گوید: آگاهی آب، همین ایجاد دایره‌های پشت‌سر هم است؛ اما عجیب این است که قرآن مجید می‌گوید: کل موجودات عالم شعور دارد.

محرمیت، لازمه شنیدن صداها

یکی از همسران پیغمبر ﷺ به حضرت گفت: دو سه‌روز یک‌بار لباس عوض می‌کنید، آیا لازم است؟ مثلاً هوای مدینه که خوب است و به ظاهر خیلی چرک در لباس‌هایتان دیده نمی‌شود، چطور دو سه‌روز یک‌بار عوض می‌کنید؟ خودشان هم لباس‌هایشان را می‌شستند؛ چون در دوره عمرشان از کسی درخواست کاری نکردند. یک‌وقت خود خانم‌ها می‌دیدند که حضرت لباسشان را عوض کرده، اما کار داشته و بیرون رفته است، آن‌هم برای ثواب می‌شستند. حضرت فرمودند: باید این کار را بکنم؛ چون هر کسی در این دنیا هر لباسی بر تن اوست، لباسش تسبیح خدا را می‌گوید و تسبیح‌گو باید تمیز و پاکیزه باشد. معلوم می‌شود که پیراهن و زیرپیراهنی ما شعور دارد به اینکه عالم خدایی دارد و خدا بی‌عیب و نقص است. «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی ای پروردگاری که عیب و نقصی در تو نیست و کمال مطلق هستی، لباس تن من، هم می‌داند که عالم خدایی دارد، هم می‌داند این خدا بی‌عیب و نقص است و هم به بی‌عیب و نقص بودن خدا اقرار دارد. لباس من «سُبْحَانَ اللَّهِ» می‌گوید، اما گوش من باز نیست و نمی‌شنوم. اگر همین الان یک لحظه گوش ما را باز بکنند، می‌بینیم تمام موجودات عالم نطق دارند و به ما می‌گویند:

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم
با شما نامحرمان ما خاموشیم

تو هم محرم بشو تا صدای ما را بشنوی؛ من رفیقی داشتم که صدا می‌شنید و می‌گفت، من می‌دیدم که حرف او کاملاً با آیات قرآن و روایات مطابق است.



نظام عالم، حافظ اسرار آدمی تا روز محشر

مرحوم آخوند ملامحمد کاشانی یکی از بزرگترین علمای شیعه در صدسال پیش است که مرحوم حاجآقارحیم ارباب از شاگردان ناب اوست. من دوبار مخصوصاً از قم به اصفهان رفتم تا ایشان را زیارت کنم. در آن وقت نودساله بود و خود ایشان برای من بیواسطه گفت: آخوند کاشانی وقتی برای نمازش بلند می‌شد و ذکر می‌گفت، تمام درختان مدرسه صدر، آجرها و درها همان ذکر را با او هماهنگی می‌کردند. وقتی نظام عالم از کار من خبردار بشود، این خبر را چه کار می‌کند؟ قرآن مجید می‌گوید: این خبر را حفظ می‌کند و نگه می‌دارد. برای چه این خبر را نگه می‌دارد؟ برای اینکه جلوی روی خودم در قیامت، از خبرهایی پرده بردارد که از من گرفته و حفظ کرده است. در قرآن می‌خوانیم: **﴿يَوْمَئِذِيٰ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾**^۱ خدا به زمین اجازه می‌دهد که این آقا و خانم، البته نه آقا و خانم مؤمن، چون خدا همین طور که آبروی مرد و زن مؤمن را در دنیا حفظ می‌کند، در قیامت هم حفظ می‌کند؛ ولی آن که آدم بی‌شخصیت، بی‌آبرو و لابالی‌ای در دنیا بوده، هر گناهی را مرتکب می‌شده و از هیچ‌کس خجالت هم نمی‌کشیده، خودش یادش رفته پنجاه‌شصت‌سالی که در دنیا بوده، چه کار کرده است، ولی قرآن می‌گوید: به زمین می‌گوییم اخباری که از این مرد و زن گرفته‌ای و نگه داشته‌ای، حالا بر ملا و آشکار کن. در آیه ۲۱ سوره مبارکه فصلت است: **﴿وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾** به پوست بدنش می‌گوییم هر خبری از صاحب خودت داری، بگو؛ به دست و پایش می‌گوییم هر خبری از صاحبت داری، بیرون ببریز. عجیب این است که اخبار ما را می‌گیرند و نگه می‌دارند، با به‌هم‌خوردن ساختمان آفرینش، اخبار ما گم نمی‌شود و همه را در قیامت در معرض دید خودمان قرار می‌دهند: **﴿فَنَّيَعْمَلُ مِنْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلُ مِنْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾**^۲

۱. زلزال: ۴.

۲. زلزال: ۸-۷



انسان، صاحب کتاب ابرار یا فجار

زائری به مکه رفته و کاری هم کرده که به هیچ کس نگفته است، بعد از یکی دوماه از مکه برگشته و به زیارت امام صادق علیه السلام آمده است؛ اما حرف خود را شروع نکرده بود که امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا از تو راضی شده، من هم راضی هستم و تو به مرگ پسرعمویت شتاب دادی. امام از کجا می‌دانند؟ امام در خانه‌اش بوده و من هم در مکه بوده‌ام! اتفاقاً امام در گیرندگی اخبار بعد از خدا و پیغمبر علیه السلام، از همه موجودات عالم قوی‌تر است؛ لذا ما پرونده‌ای پیش خودمان داریم که اسم آن، «كتاب الأبرار» یا «كتاب الفجّار» است. ما یا آدم خوبی هستیم و كتاب ابرار داریم (ابرار جمع «بر»، یعنی آدم نیکوکار)؛ یا اینکه بروندۀ ما پرونده فجّاری است (فجر، فجور یعنی گناه). چنان‌که در قرآن آمده است: ﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي سَجْنٍ﴾.^۱ **الْأَبْرَارِ لَفِي عِلْيَنَ﴾^۲؛ **﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجْنٍ﴾^۳.****

گیرندگان و شاهدان پرونده‌های انسان

خود انسان و زمین

یک پرونده کامل پیش خودمان و یک پرونده کامل ما هم پیش جناب زمین است که روی آن زندگی می‌کنیم. آیه این است: **﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدَّثُ أَخْبَارُهَا﴾^۴**.

فرشتگان کرام کاتبین

یک پرونده کامل ما هم پیش فرشتگان است: **﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ حَافِظِينَ * كَرَامًا كَاتِبِينَ * يَقَالُونَ مَا تَقَعُلُونَ﴾^۵** همه اخبار شما پیش فرشته کرام کاتبین است.

۱. مطففین: ۱۸.

۲. مطففین: ۷.

۳. زلزال: ۴.

۴. انفطار: ۱۰-۱۲.

خدا، پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين علیهم السلام

یک پرونده دقیقی هم داریم که نزد پیغمبر اسلام ﷺ و ائمه طاهرين علیهم السلام است. شیعه مدرک هم دارد: **﴿فَسَيِّرِي اللَّهُ عَمَلَكُو وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾**.^۱ ما طلبها به این «سین» در «سیری الله»، «سین» سوف می‌گوییم که می‌خواهد آینده را بگوید؛ اما «سین» در این آیه را «سین» سوف نمی‌گوییم، چون غلط است بگوییم که این «سین» و فعل مضارعش معنی آینده می‌دهد. این کاملاً اشتباه است! وقتی می‌گوییم خدا، پیغمبر و مؤمنون اعمال را می‌بینند، این «سین» «سین تحقیق» است؛ یعنی یقیناً می‌شود و فعل «یَرَى» هم فعل حال می‌شود. معنی ندارد که خدا عمل ما را بعداً ببیند. همین الان که مرتكب می‌شوم، خدا می‌بیند و غایب از او نیستم که این «سین» را «سین» سوف معنی بکنم یا فعلش را فعل مضارع بدانم. همین الان خدا می‌بیند؛ چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: **﴿وَإِنَّ كُلَّ لَمَّا جَعَلَنَا مُحْضَرُونَ﴾**^۲ همه‌چیز پیش او حاضر است. خدا نه گذشته، نه حال و نه آینده دارد. ما انسان‌ها دچار سه زمان هستیم؛ چون ما در اتاقی بهنام دنیا نشسته‌ایم که پنجره‌اش باز است، وقتی اولی قطاری از شتر می‌آید، اولی را می‌بینیم که الان هست، ولی دومی را نمی‌بینیم. وقتی اولی رد می‌شود، اولی را دیگر نمی‌بینیم و دومی را می‌بینیم، ولی سومی را نمی‌بینیم. این قدر باید کنار پنجره بنشینیم تا این ده شتر رد بشوند و ما این دهتا را ببینیم؛ اما آن که بیرون از خانه است، هر ده شتر را می‌بیند. پروردگار عالم، نه پنجره دارد و نه زمان. همین الان کل گذشته، آینده و کل فعلی در پیش او حاضر است و زمان ندارد.

حقیقت معنایی مؤمنون در آیه

طبق آیه، یکی پیغمبر است و یکی هم مؤمنون هستند. منظور از مؤمنون که عمل را می‌بینند، ما نیستیم؛ ولی یکی در خیابان ماشین پارک می‌کند و همهٔ ما هم مؤمن هستیم، او

۱. توبه: ۱۰۵.

۲. یس: ۳۲.

را می‌بینیم؟ نه نمی‌بینیم؛ چون دیوار بین ما و آن که ماشین را پارک می‌کند، فاصله است و اگر داخل باید، در حال حرکت و نشستن باشد، او را می‌بینیم. ما یقیناً مؤمنون در آیه نیستیم، پس کیست؟ آن که زمانی که در دنیا، بزرخ و قیامت است، پرونده ما بهطور کامل پیش اوست. قاضی‌ای است که خدا پرونده ما را تکمیل کرده و یک پرونده‌اش را پیش خودمان گذاشته، یک پرونده‌اش را پیش کرام کاتبین، یک پرونده‌اش را پیش زمین، یک پرونده‌اش هم نزد خودش است، یک پرونده هم پیش پیغمبر ﷺ و یک پرونده هم پیش امام معصوم است.

حالا اگر بنا باشد که در قیامت از روی کارهای ما پرده بردارند، با این چند پرونده (آن هم پیش آنها)، آیا ما می‌توانیم منکر کارهای بد خودمان بشویم و بگوییم ما این کار را انجام نداده‌ایم؟! خدا به زمین می‌گوید: پرونده‌اش را رو کنید، می‌گوید من این کار را انجام نداده‌ام؛ خدا به کرام کاتبین می‌گوید: پرونده‌اش را رو کن، باز هم دروغ می‌گوید و پرروزی می‌کند. در قرآن هست که در قیامت منکر می‌شوند و می‌گویند این کار ما نیست! به کرام کاتبین و امام می‌گوییم پرونده‌اش را رو کن. وقتی همه را منکر بشود، «وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبُ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ» بالای دست همه اینها کل پرونده پیش خودم است، به من هم می‌گویی دروغ است؟!

این اعتقاد شیعه براساس قرآن است؛ حالا هر کسی هرچه می‌خواهد بگوید، مگر هر کسی هرچه گفت، حتی عالم هم باشد، حرف او ارزش دارد؟ شیعه به دو منبع قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام متکی است، هر دو را هم قبول دارد و به هر دو هم اعتقاد دارد. علوم جدید هم بسیاری از معتقدات شیعه را که از قرآن و روایات گرفته شده است، تأیید می‌کنند؛ بلکه همان حرف داشمندی است که در اول منبر گفتم؛ من در اتاق می‌آیم و کتابی را برمی‌دارم، روی میزم می‌گذارم و همه عالم خبر می‌شود که حرفش درست هم هست. پرونده پیش امام است؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید: **«كُلُّ شَيْءٍ أَخْصَصَنَا هُنَّ إِمَامُهُمْ مُّبِينٌ»**.^۱ ائمه تأویل امام مبین هستند که در «أصول کافی» است.

۱. یس: ۱۲.

امام، مقدم بر همه در هر زمان

امام صادق علیه السلام می فرمایند: کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «آنی احیک» علی جان، من خیلی عاشقت هستم. امیرالمؤمنین علیه السلام چند لحظه سرشان را پایین انداختند و جوابی به این آدم ندادند که گفته بود من عاشقت هستم، بعد سرشان را بلند کردند و فرمودند: «کذبَتَ» دروغ گفتی! آن مرد گفت: از کجا می دانی که من دروغ گفته‌ام، مگر تو در قلب من هستی؟ محبت امری قلبی است، مگر تو در دل من هستی؟ فرمودند: اصلاً نیازی ندارد من در قلب تو باشم که بگوییم راست یا دروغ می گویی؛ همین که گفتی من تو را دوست دارم، من ارواح تمام مردان و زنانی که مرا در این عالم از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت دوست دارند، نگاه کردم و تو در آنها نبودی؛ پس دروغ می گویی! اگر امام این جوری نباشد، امام نیست و مثل خود ماست. ما الان هرچه هم بشنیم و نگاه بکنیم، یک روح هم نمی بینیم؛ اگر امیرالمؤمنین علیه السلام هم نمی دیدند، مثل خود ما بودند و دیگر معنی نداشت که امام باشند. امام یعنی آن که در همه امور، فوق ما و مقدم بر ماست.

بازگشت دنیایی و آخرتی اعمال انسان

امام صادق علیه السلام هم به این زائر فرمودند: پسرعمویت تو را به ناحق خیلی اذیت می کند. تجربه تاریخ ثابت کرده که ظلم عمر را کوتاه می کند. بدن صدام خیلی سالم و قوی بود. مهم ترین دکترهایی که در دنیا فکر می کنید، به بغداد می آمدند و معاینه اش می کردند، گران ترین دواهای دنیا را هم کنار او می گذاشتند؛ اما ۵۴-۵۵ ساله بود که خدا شر او را کند و به جهنم برد. می توانست صد سال بماند، ولی ظلم عمر را کوتاه می کند؛ قطع رحم هم عمر را کوتاه می کند. همه را برای ما گفته اند.

امام فرمودند: این پسرعمویت که خیلی به ناحق به تو ظلم می کند (همه در قوم و خویش هایمان آدم های خبیث، ناپاک، متکبر و عوضی داریم. آنها می دانند ما تقصیری نداریم و آدم مسجدی و امام حسینی هستیم؛ اما چون خبیث هستند، ما را اذیت می کنند، غیبت ما را می کنند، به ما تهمت می زند و مشکل برایمان می سازند. آنها می دانند ما تقصیری



نداریم، اما او خبیث است و خبیث براساس خباتش حرکت می‌کند، پاک هم براساس پاکی‌اش). وقتی تو دیدی واجب‌الحج هستی، پول رفتن به مکه و برگشتنت را داری، خرجی زن و بچهات هم داری و اضافه هم داری؛ چون این قوم‌وخویش تو یک‌خرده مشکل مالی دارد، یک کیسه را پر از پول کردی و به شخصی گفتی که یواشکی ببرد و به پسرعمویت بدهد. تو با این پولی که به او دادی، خدا را از خودت راضی کرده‌ای.

پول به آدم بد را می‌گوییم، نه اینکه به مسجد بیایم و پیرمرد قدخدیده‌ای را ببینم که آثار سجده به پیشانی‌اش است، یواشکی با او دست بدhem و صورتش را ببوسنم که هیچ‌کس نفهمد، بعد بگوییم مشکلی نداری؟ اشک او بریزد و بگویید: سه‌چهار ماه است که پول برق، گاز و آبم عقب مانده است و می‌خواهند قطع کنند. می‌گوییم: هیچ مشکلی نیست! قبض‌هایت کلاً چقدر می‌شود؟ می‌گویید: پانصد تومان؛ می‌گوییم: این یک‌میلیون را بگیر که برای قبض‌های سه‌چهار ماه دیگر هم داشته باشی. حضرت رسول ﷺ درباره این کارت می‌فرمایند: این یک‌میلیون را مستقیم در دست خدا گذاشته‌ای؛ اما روایات ما ندارد که به آدم بد و قوم‌وخویش بد کمک نکن. خیلی دین عجیبی است! تو یک کیسه پر از پول درست کردی و گفتی یواشکی به قوم‌وخویشت بدنه‌ند؛ تو مورد رضایت خدا قرار گرفته‌ای، مورد رضای ما هم قرار گرفته‌ای و مرگ این قوم‌وخویشت هم به‌خاطر ظلم‌هایی که به تو و زن و بچه تو کرده، جلو افتاد. من این را از باب نمونه برایتان گفتم.

خاموشی آتش جهنم، بازگشت آخرتی نماز

نظام عالم خلقت نظامی است که کسی هیچ کار خوب و بدی در این دنیا انجام نمی‌دهد، مگر اینکه هم بازگشت نتیجهٔ دنیایی و هم بازگشت نتیجهٔ آخرتی دارد. یکی از این کارها که بازگشت دنیایی و آخرتی‌اش خیلی سنگین است، نماز است. بازگشت دنیایی یک‌خرده توضیح دارد که ان شاء الله در جلسهٔ بعد باید بگوییم، اما یک بازگشت آخرتی نماز این است: من گناهی را مرتکب شده‌ام که این گناه در قیامت طبق قرآن، آتش است. اصلاً کل گناهان آتش است و صریحاً در قرآن (سوره نساء) هم هست؛ کسی که مال حرام می‌خورد، آتش می‌خورد و چون در دنیاست، نه در این چلوکبابش آتش می‌بیند، نه در لباسش که از حرام



خریده، آتش می‌بیند و نه در این زمینی آتش می‌بیند که از حرام خریده است؛ ولی وقتی پرده در قیامت کنار برود و ظاهر بشود، آن لقمه حرام به صورت آتش از شکم بیرون می‌زند و قیافه آن لباس حرام به صورت یک لباس آهنه آتشین در جهنم ظاهر می‌شود. حال چه کار کنیم؟ این حرف‌های خدا در قرآن است.

ما احتمالاً گناهانی در گذشته عمرمان کرده باشیم که آن گناهان، آتش است. آتش قیامت هم الان هست که هیچ‌چیزی آن را خاموشش نمی‌کند، مگر مسائلی که خدا خاموش کردن آتش را در ذات آن مسائل قرار داده است. این روایت خیلی عالی است که باعث خوشحالی ما هم هست و ما هم همین امروز این کار را کرده‌ایم. رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلم} می‌فرمایند: «إِنَّ لِلَّهِ مَلِكًا يُنادِي عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ» خدا فرشته‌ای دارد که وقتی زمان نماز صبح، نماز ظهر، نماز مغرب و عشا شد، فریاد می‌زند و به کل مردم می‌گوید: «يَا بَنِي آدَمَ قُوْمُوا إِلَى نِيرَانِكُمْ» برای خاموش کردن آتشی بلند شوید که خودتان روشن کرده‌اید. با چه‌چیزی این آتش را خاموش کنیم؟ این آتش با نماز خاموش می‌شود. نماز عجب قدرتی دارد که می‌تواند آتش جهنمی را که خود ما برای خودمان ساخته‌ایم، خاموش کند. نماز خیلی قدرت دارد که آتش جهنم را خاموش می‌کند! چه‌چیز دیگری می‌تواند آتش جهنم را خاموش کند؟! این نتیجه آخرتی عبادت است.



جلسه، هفتم

اهتمام به نماز، از ویژگی‌های معصومین

و اهل ایمان

مقربین درگاه الهی

از آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود که دو گروه از انسان‌ها در پیشگاه خداوند دارای ارزش هستند و طبق صریح آیات قرآن مورد اکرام پروردگارند؛ چون در آیه دارد: ﴿أُولُّا لَكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرُمَةٍ﴾.^۱

دارندگان مقام عصمت

گروه اول، دارندگان مقام عصمت هستند که این گروه انبیای الهی و ائمه طاھرین هستند و تعدادی زن هم این مقام را دارند که از یکی از آنها در دو یا سه جای قرآن اسم برده شده و به یکی از آنها هم اشاره شده است. در سوره آل عمران، سوره تحریم و سوره احزاب از زنی نام می‌برد که دارای مقام عصمت است و همان مقام روحی و عقلی انبیا را دارد. از خانمی هم با وصف ذکر می‌کند: ﴿وَيُطَهِّرُ كُلَّ تَقْهِيرٍ﴾.^۲ این یک طایفه که هم مرد و هم زن در آنها هست و اشتراکشان با همدیگر نیز مقام عصمت است.

اهل ایمان

طایفه دومی که در پیشگاه حق از ارزش و اکرام برخوردارند، مؤمنین هستند که بین آنها هم مرد و هم زن هست و عدد معینی ندارند. به گفته امام صادق علیه السلام در روایات، انبیا ۱۲۴ هزار

۱. معارج: ۳۵.

۲. احزاب: ۳۳.

نفر هستند، چهارده معصوم که رسول خدا^{علیه السلام} هم جزء آنهاست و سیزده نفرشان هم صدیقهٔ کبری^{علیهم السلام} و ائمه طاهرين^{علیهم السلام} هستند. برای مردان و زنان بایمان در هیچ جایی عددی ذکر نشده است؛ چون از زمان حضرت آدم^{علیه السلام} و در همه قرن‌ها و دوره‌ها بوده‌اند، آن هم هستند و در آینده هم خواهند بود.

خواسته‌های بدون قید و نامعقول، عامل سقوط آدمی

پروردگار عالم اهل ایمان را نسبت به جمعیت کره زمین در هر روزگاری کمتر از غیراصل ایمان می‌داند؛ چون بیشتر مردم دنیا و مردم تاریخ به‌دنبال دنیا و شکم و لذت‌ها بوده‌اند و شرایط ایمان را که انسان را محدود می‌کند، نمی‌پذیرفتند و قبول نمی‌کردند. حالا یا به قول خودشان حال و حوصله‌اش را نداشتند یا متکبر بودند و نمی‌خواستند قیود الهیه را قبول بکنند که در مال، اخلاق، عمل یا رفتار مقید باشند.

این قول خودشان است که می‌گویند ما می‌خواهیم آزاد باشیم؛ البته به غلط هم اسم آزادی روی آن می‌گذارند. اینها اسیر چندجور شیطان هستند: یکی شیطان درون خودشان است که گاهی پروردگار عالم اسم این شیطان درون را در قرآن «نفس اماره» و گاهی هم «هوا» فرموده است. کلمه «هوا» در قرآن مجید به معنای این هوای دور کره زمین نیست که موجودات زنده و نباتات و گیاهان از این هوا تنفس می‌کنند، بلکه «هوا» در آیه شریفه به معنای سقوط است. علت سقوط چیست؟ خواسته‌های نامشروع و نامعقول که قید ندارد و فقط می‌گوید می‌خواهم. این «می‌خواهم» خواسته است؛ چه می‌خواهی؟ پول می‌خواهم! از چه راهی می‌خواهد؟ می‌گوید از هر راهی که بشود! حتی اگر بردن حق دیگران باشد؟ می‌گوید باشد! همه‌جای دنیا هم می‌برند و فقط اینجا نیست که می‌برند. برای ارث خواهر و برادر و امی‌بندند، به محضری و اداره ثبت پول و رشوه می‌دهند و تمام حقوق خواهر و برادر را به نام خودشان می‌کنند. از محبتی که پدر به آنها دارد، سر پدر را کلاه می‌گذارند که این کار هم زیاد می‌شود. وکالت بلاعزل از پدر می‌گیرند و تا زمانی که پدرشان زنده است، کاری نمی‌کنند؛ اما تا آثار مرگ در او ظاهر می‌شود، همه‌چیز پدر را با آن وکالت



به نام خودشان می‌کنند که اسم این هواست. می‌خواهم، اما بی‌قید و شرط! مال دزدی، مال غصب، مال بیت‌المال، مال ارث خواهر و برادر، مال حق یتیم یا حق مردم است؛ می‌گوید من به اینها کار ندارم و پول می‌خواهم! حق کیست، به من چه؟! گاهی انسان‌ها به این درجه از حیوانیت و درندگی می‌رسند که فقط می‌خواهد و هیچ هم دلش نمی‌سوزد.

بدترین نوع اسارت برای انسانِ خواستار آزادی بی‌قید

وقتی خباثت انباشته شد، آدم نسبت به ظلم‌هایی که می‌کند، اصلاً دلش نمی‌سوزد. الان کلاس‌هایی در اروپا و آمریکا برای ارتش‌هایشان تشکیل داده‌اند و سربازان، افسران و سروان‌ها را در این کلاس‌ها تخلیه محبتی‌شان می‌کنند؛ یعنی از نظر روانی روی آنها کار می‌کنند که اگر سربازشان به افغانستان، سوریه یا عراق آمد، مردم را زنده‌زنده آتش بزند و هیچ ناراحت نشود، مردم را بکشد و هیچ هم دلش نسوزد، بمباران بکند و ناراحت نشود. سربازهای آمریکایی در عراق صدتاً صدتاً هشتادتاً از مرد و زن و پیر و جوان را می‌کشند، روی جنازه‌هایشان می‌نشستند و سیگار می‌کشیدند. اینها دیگر در اوج درندگی نسبت به مال، جان، آبروی مردم، ناموس و حقوق مردم هستند.

پروردگار عالم می‌فرماید: این وضعی که دارند، به خاطر عبادت کردن هوای وجودشان است. آیه می‌گوید (چه آیه مهمی است و فرقان عجب روانکاوی دارد): «أَرَأَيْتَ مَنِ الْخَذَّلُ لِلَّهُ هُوَ أَهُوَ».^۱ «إِلَه» در لغت عرب، یعنی معبد؛ هر کسی در این دنیا هر چیزی یا هر کسی را عبادت بکند، اسم آن عبادت شده «إِلَه» و معبد است. «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهًا هُوَ أُهُوَ» آیا کسی را دیده‌ای که معبدش، یعنی آن را که بندگی می‌کند، هوای اوست.

هوا یعنی چه؟ یعنی مجموعه خواسته‌های نامعقول نامشروع بی‌محاسبه. اینها می‌گویند ما دلمان می‌خواهد آزاد باشیم، در حالی که اسیرتر از هر اسیری همین‌ها هستند و بدترین اسارت را دارند. یک معبد اینها هوای نفسشان، یک معبدشان نفس اماره‌شان و یک معبدشان

۱. فرقان: ۴۳.

هم همین شیطان‌های بیرونی هستند. الان گردن کلفت‌ترین این شیطان‌ها دولت آمریکاست که معبد آل سعود، معبد اماراتی‌ها و معبد اسرائیل است و اینها آمریکا، یعنی شیطان بیرونی را بندگی می‌کنند. یک شیطان درونی به نام هوا و نفس اماره دارند که همان هواست. یک شیطان بیرونی هم دارند؛ قدران اسلحه‌داری که اینها به خاطر دین‌داشتن از آنها می‌ترسند و می‌گویند هرچه ما می‌گوییم، باید انجام بدھید، و گرنه صندلی تان را می‌گیریم. اینها هم که عاشق دنیا و صندلی هستند، برای اینکه صندلی‌شان را نگیرند، شیطان بیرونی را عبادت می‌کنند.

شمار اندک مؤمنین در عالم هستی

انبیا و ائمه طاهرین ﷺ مقام عصمت دارند و در پیشگاه پروردگار مُکرم هستند؛ چنان‌که در سوره مراجع است. اهل ایمان در رده بعد از انبیا و ائمه هستند و تعدادشان مثل انبیا و ائمه کم است. تعداد انبیا و ائمه طاهرین معلوم است؛ ۱۲۴ هزار نبی، دوازده‌نفر امام، به انضمام صدیقه کبری ۶۰۰ که سیزده‌نفر می‌شوند و پیغمبر ﷺ هم جزء انبیاست؛ ولی مرد و زن مؤمن عدد ندارد و نسبت به جمعیت جهان کم هستند. در قرآن می‌خوانیم: «قَلِيلًا مَا شَكُورُونَ»^۱؛ وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّكُورُ^۲ یعنی بندگان مؤمن.

خدا ۱۵۰۰ سال پیش در قرآن فرموده مردم مؤمن کم هستند، همین الان همین‌طور است. کره زمین هفت‌میلیارد جمعیت دارد که بالای یک‌میلیارد و نزدیک دومیلیارد بودایی، بتپرست و گاپرست هستند؛ بالای دومیلیارد هم مسیحی کلیسا‌ای هستند، نه مسیحی عیسایی! مسیحیت کلیسا‌ای شرک است و این دومیلیارد نفر می‌گویند خدا در این عالم ترکیبی از عیسی (به او ابن می‌گویند)، پدر و روح القدس است. این سه با هم‌دیگر یک شرکت سهامی تشکیل داده‌اند که خدا شده است. دومیلیارد هم شرک در این عالم هستند؛



تقریباً تا زمانی که شوروی به هم نخورده بود، با کشورهای کمونیستی در اروپای شرقی و در بعضی از کشورهای آمریکا، مثل کوبا، اینها هم لائیک هستند که آنوقت کمونیست می‌گفتند و حالا لائیک (بی‌دین) می‌گوییم.

الآن چقدر مؤمن در دنیا هست؟ ائمه ما می‌گویند: آن که واقعاً دوازده امامی و مطیع ائمه طاهرین علیهم السلام است، شیعه است و بقیه را مؤمن نمی‌گویند. یک میلیارد و خردگان هم به تعبیر قرآن و ائمه، مسلمان هستند که دین ذرهم و برهمی دارند و آنها هم مؤمن نیستند، آنها هم هیچ! چهارصد پانصد میلیون شیعه دوازده امامی می‌ماند که به پانصد میلیون نمی‌رسد؛ در این شیعه‌های دوازده امامی هم، ریاخور، عرق‌خور، بی‌نماز و بی‌روزه، بی‌حجاب و ظالمش را دور بریز، چقدر زن و مرد مؤمن واقعی می‌ماند؟ همان که قرآن می‌گوید؛ یعنی «قلیلٌ مِنْ عِبادِ الشَّکُور».

الآن ده‌دوازده میلیون جمعیت در تهران هست، چند مرد و زن آن، مؤمن واقعی که قرآن امضا بکند، وجود دارد؟ یعنی مردی که ربا نمی‌خورد، عرق نمی‌خورد، اهل قمار و مال مردم خوردن نیست، ظالم، حرام‌خور، بددهان و زناکار نیست؛ خانمی که بی‌حجاب نیست و حیا، عفت و پاک‌دامنی دارد، کنار شوهر و بچه‌هایش است، روابط نامشروع و جلسات مرد و زن مخلوط ندارد. چندتا هستند؟ یک‌خرده از قدیمی‌ها مانده‌اند که خواهرها و خانم‌های ما و بعضی از مادرها هستند که هشتاد نود سال دارند و هنوز هم با اینکه خدا می‌گوید حالا که هشتاد نود ساله هستی، شما دیگر نامحرم نیستی و اگر روسربی هم سر تو نبود، مرد غریبه هم دید، گناه ندارد. در عین حال، وقتی مهمان غریبه‌ای به خانه می‌آید، این مادربزرگ‌های ما چادرشان را تا روی دماغشان جلو می‌کشند. چقدر مرد و زن مؤمن واقعی هست؟ کم هستند!

دیزش مجرمین حرفه‌ای از درخت انسانیت

این دو طایفه بودند که یکی دارندگان مقام عصمت و یکی هم دارندگان مقام ایمان هستند و در رده دوم قرار می‌گیرند؛ اگر در قرآن هم دقت کرده باشد، همین دو رده را

می‌بینید که مورد احترام خدا هستند. نمونه آیاتش را برایتان بخوانم: ﴿فَاصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا
أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾^۱ اینها مؤمنین - مرد و زن - در طول تاریخ هستند. ﴿وَالسَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ﴾^۲ اینها هم دارندگان مقام عصمت هستند.

سرانجام مجرمین حرفه‌ای

از این دو گروه که رد شویم، بقیه چه کسانی هستند؟ از قرآن برایتان بگوییم: ﴿فِي جَنَّاتٍ
يَتَسَاءلُونَ * عَنِ الْمُعْرِمِينَ﴾.^۳ این مجرمین چه کسانی هستند؟ آیا ما هستیم که گاهی
گناهی یا به اشتباه یا به غفلت یا به سهو یا به عمد از ما سر می‌زنند، آن‌هم نه گناه خیلی
بزرگ که عرش را بلرزاند! ما اهل گناه کبیره نیستیم و به قول لات‌های تهران، گناه
خرده‌پا داریم. مجرمین در این آیات، یعنی تبهکاران حرفه‌ای که من خدا می‌دانم تا روز
مرگشان توبه نخواهند کرد. غیر از مؤمنین، جامعه جهانی از زمان آدم^{علیه السلام} تا حالا، یک
گروه مجرم، یک گروه تبهکار، یک گروه فاسق، یک گروه فاجر، یک گروه منافق، یک
گروه مشرک، یک گروه کافر و یک گروه طاغوت بودند. اینها ریزش‌های درخت انسانیت
است که خداوند می‌گوید: ﴿أُولَئِكَ كَالْآَنَافِ﴾^۴ اینها از درخت انسانیت ریزش کرده‌اند و
دیگر آدم نیستند؛ یا در آیه شریفه می‌گوید: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾^۵ اینها سگ هستند؛
همچنین در این آیه می‌گوید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْزَاعَ فُلُّهُمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ
أَسْفَارًا﴾^۶ الاغ هستند.

۱. واقعه: ۸

۲. واقعه: ۱۰-۱۱

۳. مدثر: ۴۰-۴۱

۴. اعراف: ۱۷۹

۵. اعراف: ۱۷۶

۶. عر جمعه: ۵

در بعضی از آیات می‌گوید «كَلْأَنْعَمٌ»، در بعضی از آیات می‌گوید «كَمَثَلِ الْكَلْبِ» و در بعضی از آیات می‌گوید «كَمَثَلِ الْحِمَارِ»؛ چون اینها ریزش کرده‌اند و خودشان را با ارءه کفر، جرم، فسق، نفاق، شرك و تبهکاری از درخت انسانیت بریده‌اند و ریخته‌اند و دیگر آدم نیستند.

لطمه‌زنندگان به حق اهل بیت علیهم السلام

من این مقدمه را برای چه گفتیم؟ به ذهنتان می‌آید که گفتیم تمام مردم عالم دو طایفه هستند: یک طایفه، دارندگان مقام عصمت که «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» هستند و یک طایفه هم اهل ایمان هستند. اهل ایمان در زمان انبیا، آنها بودند که با همه سختی‌های زمان، نبوت و توحید و عمل به احکام انبیا را قبول کردند. این مؤمنین از زمان پیغمبر ﷺ تا زمان آدم علیهم السلام، یعنی قبل هستند؛ مؤمنین بعد هم، ائمه ما می‌فرمایند شیعیان واقعی هستند، نه شیعیان اسمی.

زمانی به یک قاضی برخوردم که پای منبر می‌آمد، همه‌جا و در همه‌وقت هم می‌آمد. گفت: یک نفر را دستگیر کرده و پیش من آورده بودند (نگفت چه کار کرده بود)، من گفتم با او صحبت بکنم تا مثلاً راهنمایی و هدایت بشود. به او گفتیم: شما نماز جمعه هم می‌روی؟ گفت: تا حالا نرفته‌ام! گفتیم: نماز می‌خوانی؟ گفت: تا حالا نخوانده‌ام! گفتیم: روزه می‌گیری؟ گفت: تا حالا نگرفته‌ام! گفتیم: حج هم که حتماً نرفته‌ای! گفت: نرفته‌ام! گفتیم: یهودی هستی؟ گفت: نه! گفتیم: مسیحی هستی؟ گفت: نه! گفتیم: زرتشتی هستی؟ گفت: نه! گفتیم: پس چه هستی؟ گفت: مسلمان هستم. گفتیم: پس جناب عالی از کل دین اسلام، یک ختنه‌شدن را داشته‌ای و بیشتر نداشته‌ای! تو مسلمان ختنه‌ای هستی.

عددی این جوری هستند که اینها هم دور ریخته‌های شیعه هستند. اینها همان‌هایی هستند که امام صادق علیهم السلام می‌فرمایند: ما از دست اینها زیاد بلا می‌کشیم؛ چون اینها آبروی شیعه را می‌برند و حق اهل بیت را رعایت نمی‌کنند. اینها همان‌هایی هستند که با مسیحی، یهودی و زرتشتی معامله می‌کنند و مال آنها را می‌خورند، با آنها می‌نشینند و آنها هم

می‌گویند بیا این هم شیعه! پس علی بن ابی طالب چه چیزی درست کرده است؟! این جوری به حق اهل بیت علیهم السلام لطمه می‌زنند.

نماز، از ویژگی‌های دارندگان مقام عصمت و ایمان

خیلی جالب است که از اول قرآن تا جزء آخر قرآن، هر کجای قرآن در ۱۱۴ سوره، پروردگار عالم اوصاف دارندگان مقام عصمت یا ویژگی‌های مردان و زنان با ایمان را بیان کرده، نماز یکی از ویژگی‌های بیان شده در دارندگان مقام عصمت و مقام ایمان است؛ مثلاً در آیه ۱۷۷ سوره بقره پائزده ویژگی برای این دو طایفه بیان شده که نماز یکی از آنهاست؛ در ده آیه اول سوره مؤمنون ویژگی‌های این دو طایفه بیان شده که نماز یکی از آنهاست؛ در بخشی از سوره معراج، اوصاف پاکان عالم بیان شده که نماز یکی از آنهاست. حالا بیشتر هم بخواهید، من برایتان می‌گوییم؛ مثلاً در آیات اول سوره بقره که اوصاف بیان شده، نماز یکی از آنهاست؛ در سوره مبارکه توبه شش وصف بیان شده که نماز یکی از آنهاست؛ همه اینها نشان می‌دهد که دارندگان مقام عصمت و دارندگان مقام ایمان که در صف بعد از معصومین هستند، تا روز مرگ از نماز جدا نیستند و تنها ظرفیت آنها مختلف است؛ یعنی نماز می‌خوانند، اما ممکن است نماز مستحبی نخوانند. طبق آیه قرآن اهل نمازند، ولی نماز مستحبی نمی‌خوانند.

اجتناب از گناه، عامل نجات آدمی از آتش دوزخ

مرد عربی آمد و به پیغمبر ﷺ گفت: یار رسول الله! من فقط نماز واجب می‌خوانم و حوصله نصفه رکعت نماز مستحبی ندارم و نمی‌خواهم بخوانم، روزه مستحبی هم نمی‌گیرم و فقط ماه رمضان روزه می‌گیرم، پول هم ندارم که به مکه بروم، این قدر گوسفند و گاو و گندم و جو هم ندارم که زکات بدhem، بدنم هم تحمل آمدن به جمیله را ندارد؛ می‌بینی که لاغر و مُردنی هستم، نه می‌توانم شمشیر بزنم، نه اینکه خنجر و نیزه پرتاب کنم. بدنم ضعف دارد و خدا مرا معاف کرده است. یار رسول الله! ما می‌مانیم و اینکه خدا و نبوت تو را قبول داریم، قیامت را هم

قبول داریم؛ از اعمال دین هم، کل اعمال ما یک نماز واجب است که می‌خوانیم و یک روزه واجب است که می‌گیریم. جای ما در قیامت کجاست؟ مرد عرب فکر کرد که کم دارد! کسی که اهل گناه نیست و فقط نماز واجب می‌خواند، روزه واجب می‌گیرد، امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «لا یَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَىٰ». شما اگر اجتناب از گناه داشته باشی، همان دو رکعت نماز صبح تو هم خیلی عمل است! اگر اهل هرزگی باشی، آن دو رکعت نمازت هم قاتی دارد و ارزشی ندارد؛ ولی اگر اهل تقوا باشی، نماز و روزه‌ات خیلی قیمت دارد.

این بندۀ خدا هم فکر می‌کرد که کم دارد و گفت از پیغمبر ﷺ پرسید؛ ما که دستمن از نمازهای مستحبی، روزه، زکات، حج و... خالی است، فقط یک نماز واجب می‌خوانیم و یک روزه واجب می‌گیریم. ما را در قیامت به کجا می‌برند؟ پیغمبر اکرم ﷺ دو انگشتستان را به‌هم چسبانده، به او نشان دادند و فرمودند: جای تو بغل به بغل جای من است؛ اما به شرطی که سه عضوت را از حرام‌های خدا نگه داری و پاک بمانی: یکی چشمت، یکی شکمت و یکی هم غریزه جنسی است. اگر زنا و رابطه با نامحرم نداشته باشی، اگر از دروازه شکم و دهانت لقمه حرام پایین ندهی، اگر چشمت هرز نباشد که به ناموس همه نگاه بکنی و با وسوسه‌های شیطانی زل بزنی؛ اگر از این سه عضو در گناه‌نکردن راحت باشی، در قیامت پیش من و با من هستی.

علوم می‌شود که نماز واجب دستگیره نجات است، ولو آدم در تمام عمرش یک نماز مستحب نخوانده باشد؛ روزه واجب دستگیره نجات است، ولو یک روزه مستحبی نگرفته باشی؛ شما مؤمن باش، همین که قرآن می‌گوید مؤمن، اصلاً یک سوره کامل قرآن به نام مؤمن است. خدا در کل این سوره از یک مؤمن در زمان موسی علیه السلام تعریف کرده و این سوره را هم به‌نام او (سوره مؤمن) گذاشته و برای کل مردان و زنان مؤمن هم یک سوره به‌نام سوره «مؤمنون» نام‌گذاری کرده است.

مؤمنون خیلی احترام دارند! شما به خدا و قیامت باور داشته باش، نمازهای واجبت را هم بخوان، روزه واجب هم بگیر، به‌سراغ حرام هم نرو، یقیناً اهل بهشت و مؤمن هستی و هیچ شکی ندارد.

مقام رفتت در پر تو گریه بابی عبد الله

پدر من با شخص مؤمنی در ارتباط بود که او خیلی مؤمن بود و ویژگی‌های عجیبی داشت. یک ویژگی اش این بود که حرف اول را در گریه کردن بر حضرت سیدالشہداء علیہ السلام می‌زد. من او را ندیده بودم و پدرم و دایی‌ام از او تعریف می‌کردند. وقتی من به دنیا آمدم، او از دنیا رفته بود؛ ولی خیلی تعریف او را می‌کردند! هم دایی‌ام و هم پدرم با او مربوط بودند؛ چون با پدرم هم محله‌ای و همسایه بودند. می‌گفتند: این مرد در گریه کردن خیلی آدم عجیبی است؛ اصلاً این قدر بی‌طاقت گریه می‌کرد که می‌ترسیدند بمیرد. البته عمرش هم خوب بوده و هشتاد سال عمر کرده است.

دایی‌ام می‌گفت: یکی از چهره‌های برجسته که او هم با ما هم محله‌ای بود، شبی خوابش را می‌بیند. این دیگر واقعاً روایی صادقه است. حالا که قیامت نشده، این جور خوابها به بزرخ مربوط است. بزرخ برای بدن نیست، بدن در قبر می‌پوسد و متلاشی می‌شود و در قیامت دوباره به آدم بر می‌گرداند؛ اما بزرخ برای روح است. برای اینکه روح مؤمن بتواند در بزرخ زندگی بزرخی داشته باشد، ائمه ما می‌گویند بدنبی شیبیه این بدن دنیایی به آن روح می‌دهند که وزن ندارد و اسم آن، «بدن مثالی» است. شما وقتی مرده‌هایتان را خواب می‌بینید، با این بدن دنیایی‌شان نیست و با همان بدن مثالی‌شان است. این روایت برای بدن بود، اما برای بزرخ: «بَرْزَخٌ رَوْضَةٌ مِنْ رِياضِ الْجَنَّةِ» یا باغی از باغ‌های بهشت است، «أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّيَّارِ» یا چاله‌ای از چاله‌های جهنم است. در سوره مؤمن دارد که روز و شب، همه فرعونیان تاریخ در بزرخ غرق در آتش هستند؛ یعنی در بزرخ هم زندگی هست.

یکی از چهره‌های ایمانی و الهی این مرد را خواب دید، گفت: دیدم از نرdbانی بالا می‌رود و پشت او به من بود، اسمش را بردم و گفتم فلانی! به پله آخر رسیده بود که برگشت و گفت: بله؟ گفتم: کجا؟ گفت: همین که مردم، از این نرdbان بالا رفتم. این نرdbان یعنی مقام رفتت، نه مثل نرdbان دنیا؛ در قرآن می‌خوانیم: ﴿إِلَيْهِ يُصَدَّعُ الْكَلْمَ الْطَّيْبُ وَالْعَمَلُ الْصَّالِحُ يُرَفَّعُ﴾.^۱ وقتی



جلسه هفتم / اهتمام به نماز، از ویژگی‌های معصومین و اهل ایمان

به بالای این نردهان رسیدم، باغ بی‌سروتهی را به نام زند و گفتند: ابی عبدالله علیه السلام این را به نام تو زده است و اکنون من به آن باغ می‌روم.

این مؤمن است که حالا نماز مستحبی بخواند، مزد بیشتری دارد؛ روزه مستحبی بگیرد، مزد بیشتری دارد؛ خمس و زکاتش را داده، ولی غیر از خمس و زکات هم پول دیگری بدهد، ثواب بیشتری دارد. بحث امروز این شد: یکی از نشانه‌های دارندگان مقام عصمت و مقام ایمان را که خدا در قرآن بیان می‌کند، حتماً نماز است. تا چه موقع نماز می‌خوانند؟ تا وقتی ملک‌الموت بباید و بگوید جای تو حاضر است، ناراحت نباش: ﴿أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَرُوا وَأَتْسِرُوا إِلَيْجَنَّةِ اللَّهِي كَثُرٌ قُوَّادُونَ﴾.^۱



۱. فصلت: ۳۰

جلسہ هشتم

نمایز، ناجی انسان ہے

دو فرمان اختصاصی خداوند به حضرت مریم علیها السلام

کلام روز گذشته به اینجا رسید که پروردگار عالم در سی جزء قرآن، در آیاتی که اوصاف انبیاء، امامان، اولیا و مؤمنان را بیان می‌کند و ویژگی‌های آنها را تذکر می‌دهد، نماز جزء اوصاف و ویژگی‌های آنهاست. در سال گذشته آیات مربوط به موسی بن عمران علیهم السلام، ابراهیم علیهم السلام، شعیب علیهم السلام، مسیح علیهم السلام و رسول خدا علیهم السلام را در رابطه با نماز انبیا برای شما خواندم؛ همچنین آیه‌ای هم درباره نماز حضرت مریم علیهم السلام خواندم که از جانب پروردگار دستور به نماز داشت: «يَا مَرِيمُ اقْتُلِ لِرِبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ازْكُرِي مَعَ الرَّاكِعِينَ».^۱ حالا ببینید پروردگار عالم با این دستوری که راجع به عبادت می‌دهد؛ در آیه شریفه، «قتوت» یعنی نماز و «وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» یعنی نماز جماعت. در حقیقت، پروردگار عالم در یک آیه، هم به اصل نماز اشاره دارد که به مریم علیهم السلام فرمان می‌دهد نماز بر تو واجب است و در همین آیه به نماز جماعت هم فرمان می‌دهد. آیه شریفه یک خط نمی‌شود و نصف خط است؛ اما در همین آیه کوتاه که نصف خط را در قرآن پر نکرده، دو دستور بسیار مهم، مفید و اثرگذار، اختصاصاً به مریم علیهم السلام داده شده است: نماز و نماز جماعت.

اگر انسان در همین یک آیه دقت کامل بکند، از آیه برمی‌آید و استفاده می‌شود که خدا این قدر به مریم علیهم السلام محبت و لطف داشته که خود پروردگار، او را هم به نماز و هم به نماز

۱. آل عمران: ۴۳.

جماعت دعوت کرده است. خود نماز آثار عظیمی برای دنیا و آخرت انسان دارد که من نرسیدم بعضی از این آثار را بگویم؛ اما آثار نماز جماعت خیلی بیشتر از نماز واجب فُراداست و هر دو نماز (نماز فُرادا و نماز جماعت)، هم آثار دنیابی و هم آثار آخرتی دارند.

حکایتی شنیدنی از اثر نماز

این داستانی که برایتان می‌گوییم، در نوجوانی از یکی از چهره‌های برجسته خانواده خودمان شنیدم که این چهره برجسته در این جریان بوده است. قضیه از وقتی که من شنیدم، با آنوقتی که اتفاق افتاده و تا الان که برای شما می‌گوییم، برای حدود نودسال پیش است. این شخص برجسته خانواده ما در شهر خیلی دوری از تهران زندگی می‌کرد که منطقه‌ای کشاورزی، کوهستانی و دامداری بود. جاده مردم، البته نه به طرف تهران، بلکه به طرف جنوب ایران، از لابه‌لای کوه‌های مناطق شهرکرد و بختیاری و آن نواحی می‌گذشت. ایشان می‌گفت: این جاده‌های کوهستانی به طرف مناطق بختیاری شهرکرد تا ایذه و تا به اهواز برسد، دزدهایی داشت؛ حالا تک‌دزد بوده، چهار یا ده دزد با هم بودند. اینها جلوی قافله‌ها را می‌گرفتند؛ چون مردم در آن مناطق خیلی کمتر به تنهایی مسافت می‌کردند و شاید هم تنها نمی‌رفتند! پول کم بود و آنها هم گرسنه بودند، گاهی هم دلشان به رحم می‌آمد و نمی‌کشتند، بار مردم را می‌گرفتند و رهایشان می‌کردند.

روزی قافله چندنفره‌ای (آن مناطق دهات‌های متعددی داشت و دیگر این دزدهای سر گردنه، هم دهات‌ها را می‌شناختند و چون جمعیت خیلی کم بود، افراد ده و اطراف را تقریباً می‌شناختند) یک‌مشت بار که بار آنجا هم پشم گوسفند، برگه، گندم و جو بود، به مناطق دیگری می‌برندند که این جنس‌ها را کم داشتند و آنجا می‌فروختند؛ از آنجاها هم اجنباسی می‌خریدند و می‌آورندند که این طرف کم داشت.

دزدها جلوی این قافله چهار پنج نفره را در گردنه گرفتند. این چهار پنج نفر آدم‌های خیلی متدينی بودند و این بزرگواری که برای من نقل می‌کرد، آنها را می‌شناخت. وقتی این آدم‌های متدين، مؤمن، بزرگوار و باکرامت گیر چند دزد افتادند، یکی از آنها که رئیس دزدها



بود، گفت: افراد را اذیت نکنید و فقط بگویید بارشان را پیاده کنند؛ قاطر و الاغ‌هایشان هم با خودشان ببرند و ما با مرکب‌هایشان کاری نداریم. اینها در این جاده‌های سخت کوهستانی پیاده نروند و فقط جنس آنها را بگیرند.

وقتی اینها به محل برگشته و یکی از آنها تعریف کرده بود، این بزرگ ما شنیده بود که می‌گوید: ما را اذیت نکردند و فقط جنس‌هایمان را پیاده کردند، مرکب‌هایمان را هم به ما دادند. در همین گیرودار اذان ظهر شد و این رئیس دزدها به نماز ایستاد. ما چهارپنج نفر هم ماتزده بودیم که تو اگر متدين هستی، مال مردم را برای چه می‌بری؟ اگر دزد هستی و مال مردم را می‌بری، این نمازت چیست و برای چه می‌خوانی؟!

نهج‌البلاغه، کتابی سرشار از شکفتی

این چهارپنج متدين خبر نداشتند و شاید خود آن دزد هم از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در باب حکمت‌های «نهج‌البلاغه» نقل شده، خبر نداشته است. کتاب نهج‌البلاغه در سه بخش است: سخنرانی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، نامه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و کلمات کوتاه یک خطی، دو خطی و نصفه خطی. البته همه این کلمات قصار در نهج‌البلاغه نیست و کمی از آنها در این کتاب هست. یکی از علمای کمنظیر اصفهان بهنام آقا جمال خوانساری، چهارصدسال پیش از این کتاب، این کلمات را جداگانه از آن کتاب، از کتاب‌های سنی و شیعه جمع کرده که اسم آن، «حکمت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام» است. حدود یازده‌هزار حکمت است و انسان بهترزده می‌شود که ۱۵۰۰ سال پیش در مکه و مدینه اصلاً مدرسه و مکتبی نبود، حتی خود امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: عرب‌های مکه در زمان ما و زمان بعثت پیغمبر علیه السلام، نه نوشتن و نه خواندن بلد بودند. اصلاً یک کلمه را نمی‌شناختند و قدرت و هنر نوشتن و خواندن نداشتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام تا نوزده بیست‌سالگی در آن شهر بودند و بعد به مدینه آمدند، مدینه هم مدرسه نداشت و چهارتا باسواند پراکنده داشت که آنها هم یهودی یا مسیحی بودند و بقیه اصلاً سواند نداشتند. آن وقت خداوند متعال در کنار رحمت‌للعالمین چه نظری به

امیرالمؤمنین علیه السلام کرده که ۱۵۰۰ سال پیش، فقط بخش کلمات قصارش نزدیک یازده هزار تاست. بیش از هزار سال است که این کلمات را تفسیر می‌کنند و هنوز هم به آخر نرسیده است. تفسیر آقاجمال خوانساری که تفسیر مفصلی هم نیست و هر حکمتی را در چند خط توضیح داده، شش جلد پانصد صفحه‌ای شده است؛ یعنی یازده هزار کلمه قصار را در سه هزار صفحه شرح مختصر داده است. اگر می‌خواست شرح مفصل بدهد، فکر کنم از سی هزار صفحه هم رد می‌شد.

حفظ حرمت بین خود و خدا

این کلمه هم در حکمت‌های نهج البلاغه، یعنی بخش ششم است که خیلی به درد ما و این مردم و ملت، چه مرد و چه زن می‌خورد. کم هم هست و یک خط نمی‌شود: «إِنَّ اللَّهَ بَعْضُ الْتُّقَىٰ وَإِنْ قَلَ، وَاجْعُلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ سِتْرًا وَإِنْ رَفِّ». توضیح آن مفصل است، اما مجموع این دو جمله این است: همه درهای بین خودت و خدا را نبند و دری را برای روز مبادا باز بگذار؛ همه پرده‌های احترام بین خودت و پروردگار را پاره نکن و پرده‌های را هم برای روز مبادا باقی بگذار. این نماز یک در است؛ اگر همه درهای بین خودت و خدا را به روی خودت می‌بندی، همه را تا آخر نبند و یک در را باز بگذار. این نماز یک در است. این چند نفر شاید از این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام خبر نداشتند، دزد هم خبر نداشته است. همه اینها تعجب کردند که جو و گندم ما را بردى، پشم و پنبه ما را بردى و دزد هستی، این نمازت چیست؟ اگر مؤمن هستی، پس دزدی ات چیست؟!

اثر نماز و توبه مرد دزد

این شخصیت خانواده ما می‌گفت: از ماجراهی آن دزد با نوچه‌هایش و آن چهارینج نفر که همه بارشان را گرفت و اول اذان ظهر ایستاد و نماز خواند، مدتی گذشت؛ تا اینکه به یکی از اینها حج واجب شد، آن وقت (نود سال پیش) ماشین هم نبود و با اسب یا قاطر به عراق می‌رفتند و از عراق به سوریه و اردن می‌رفتند، بعد وارد خاک عربستان می‌شدند و به حج

می‌رفتند. خیلی‌ها هم برنمی‌گشتند و در راه‌ها می‌مردند، ولی این به مکه رفت و برگشت. مکه چقدر طول می‌کشید؟ هفت‌هشت‌ماه طول می‌کشید؛ البته به این بستگی داشت که فاصله یک ایرانی تا مکه چقدر باشد! آنها یکی که در مناطق جنوب بودند، سعی می‌کردند با کشتنی بروند و از همین خلیج‌فارس سوار می‌شدند و از طریق دریای سیاه می‌رفتند، در جده پیاده می‌شدند و آنها یکی هم که زندگی‌شان این طرف بود، به عراق، اردن و سوریه می‌رفتند و وارد عربستان می‌شدند.

این شخص بعد از شش‌هفت‌ماه که از سفر حج برگشت، اهل محل برای دیدنش رفتند. همه دوست داشتند که خاطراتی از سفر این حاجی بشنوند. آن‌وقت هم مسافر کم بود، مثلاً نودسال پیش، فکر کنم کل حاجی‌هایی که از کشورهای اسلامی به مکه آمده بودند، شش‌هفت‌هزار نفر هم نبودند. سال اولی که خودم به حج رفتم، کل حاجی‌ها که هواپیما و ماشین هم بود و از کشورهای مختلف آمده بودند، آن کاغذی که آخر سر پخش کردند که از هر کشور چندتا آمدند، حدود شانزده‌هزار نفر از کل جمعیت ایران به مکه آمده بودند. حاجی نبود، پول نبود! مثلاً از کشوری (حالا دقیقاً نمی‌دانم که کدام کشور بود) چهار نفر به مکه آمده بودند. کل حاجی‌های آن سالی که من بودم، به یک‌میلیون نمی‌رسید. کل کف مسجد‌الحرام هم سنگ نبود و از هر طرفِ کعبه، دو تا خیابان پر از ریگ بود و خیابان‌هایی هم سنگ‌فرش بود. دور خانه هم، یعنی محل طواف، سنگ‌فرش بود و ما باید از روی این ریگ‌ها می‌رفتیم تا به مطاف برسیم. طواف هم خلوت بود.

یکی از خاطراتی که گفت، این بود: بعد از ظهر روز نهم ذی‌الحجه، یعنی روز عرفه (محل چادر ما ایرانی‌ها در منطقه معینی بود و کل ایرانی‌ها پنج‌شش چادر بود)، همه در حال خودشان بودند و گریه می‌کردند؛ عده‌ای دعای عرفه می‌خوانندند و عده‌ای هم روضه می‌خوانندند. شخصی وارد خیمهٔ ما شد، خیره‌خیره مرا نگاه کرد و با اشک چشم بغل دست من آمد و گفت: حاجی، می‌گویند خدا امروز هرچه گنهکار در عرفات است، می‌بخشد. گفتن: بله همین‌طور است. گفت: حاجی، کسانی هم که حق‌الناس به گردشان است، اگر آن حاجی که طلبکار است، بگوید من طلبم را می‌خواهم، اینجا داری بده و اگر نداری، در ایران بده یا

من طلبم را نمی‌خواهم؛ اگر این کار هم انجام بگیرد، خدا می‌بخشد؟ گفتم: بله می‌بخشد.
گفت: حاج آقا، پس مرا ببخش! گفتم: من خدمت شما نرسیده‌ام، به من چه کار کرده‌ای که تو
را ببخشم؟ گفت: من همان دزد هستم که سر ظهر به نماز ایستادم و شماها تعجب کردید.
من آن یک در را باز گذاشته بودم و بالاخره نماز هم مرا نجات داد. یکبار در نماز به فکر
افتادم و گفتم این چه نمازی است که تو می‌خوانی؟ دل مردم را می‌ترسانی و مال مردم را
هم می‌بری؛ حالا مال زیادی هم نبرده بودم، اما هرچه برد بودم، به دهات‌های اطراف آمد
و صاحب‌هایش را پیدا کردم. اگر نقد و جنس بود، به آنها برگرداندم یا مرا حلال کردن؛ ولی
تو را پیدا نکردم و الان وقتی می‌خواستم از اینجا رد بشوم، تو را بین این رفقا دیدم و
شناختم که من یک بار گندم تو را هم در آن گردنه زده‌ام.
آن دزد این جور به من گفت و خیلی هم گریه کرد؛ من به او گفتم: من همینجا تو را
می‌بخشم؛ وقتی به ایران هم آمدیم، هم‌دیگر را می‌بینیم و تو اصلاً به من بدھکار نیستی.
خدا تو را بخشیده، من هم باید از خدا یاد بگیرم و تو را ببخشم. این اثر نماز است.

رنگ خدایی داشتن، عامل نجات آدمی

این آیه را سال گذشته برای شما خوانده‌ام: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۱ تو
نمازت را بخوان، بالاخره نمازت تو را از فحشا و منکر بازمی‌دارد و یکبار به فکر می‌افتد و
می‌گویی: من نمازخوان که می‌گوییم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ *الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». من که در یک لحظه دوبار «الرَّحْمَنِ» و دوبار «الرَّحِيمِ» می‌گوییم، پس چرا
خودم آدم نامهربانی هستم؟ اگر خدای من رحمان و رحیم است، پس چرا من آدم تلخی
هستم؟ چرا با زنم، بچه‌مام، دامادم، رفیقم یا دوست مسجدی‌ام تلخ هستم؟ این چه نمازی
است که من می‌خوانم؟! آدم به فکر می‌افتد! من که صبح‌ها در هر رکعت چهاربار «الرَّحْمَنِالرَّحِيمِ» می‌گوییم؛ دوبار در رکعت اول و دوبار در رکعت دوم می‌گوییم، پس چرا خودم مهربان



نیستم و الآن بین من و پروردگار تضاد است؟ خدا مهربان نیستم، من مهربان نیستم؛ خدا مهرورز است، من مهرورز نیستم؛ خدا اخلاق محبتی دارد، من اخلاق محبتی ندارم؛ پس بین من و خدا دعواست! او یک جور دیگر است و من یک جور دیگر هستم. حالا در روز قیامت، اگر من رنگ خدا را نداشته باشم، آیا اهل نجات هستم؟ نماز این را به فکر آدم می‌اندازد؛ حالا نه تنها نماز، خدا می‌بیند زحمت می‌کشی و سحر بلند می‌شوی، وضو می‌گیری و نماز می‌خوانی، بالاخره تو را کمک می‌کند و به فکرت می‌اندازد که او «الْوَحْمَنِ الرَّحِيم» است، من چرا ضد او هستم؟ من هم مهربان بشوم، این «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» است. حالا نماز هم این دزد را نجاتش داد.

گسترهٔ منافع نماز برای بشر

نماز سودهای عجیبی دارد، اما من سودهای خیلی گستردگی و وسیع و بزرگش را کار ندارم. در همین شهر، دزد خیلی قوی‌ای وانتش را دم در خانه‌ای می‌گذارد و به قول ما، قبل‌آنجا را در نظر گرفته بود. دزدها هم از قبل می‌آیند و ارزیابی می‌کنند که امشب چراغ‌های این سه طبقه روشن است و همه هستند، فردا شب برویم و ببینیم چراغ کدامیک از آنها خاموش است، دو روز دیگر برویم و ببینیم. بالاخره این دزد یکبار نصف شب می‌آید. ساعتی بوده که هنوز مردم نخوایده بودند، می‌بیند که چراغ طبقه سوم خاموش است. یک ساعتی در کوچه می‌رود (خودش آمد و تعریف کرد) و می‌آید، می‌بیند که چراغ روشن نشد، صبر می‌کند تا آن دو واحد هم چراغ‌ها را خاموش کنند. یک ساعتی می‌چرخد که اینها خوابشان ببرد. وقتی بساط برای دزدی او آمده می‌شود، یک ساعتی به اذان می‌ماند. صاحب طبقه سوم که خیلی آدم پرخوابی نبوده، یک ساعت به اذان مانده، آرام که مثلاً زن و بچه‌اش بیدار نشوند، می‌آمده و بی‌صدا وضو می‌گرفته، گوشهای در تاریکی خانه نماز می‌خوانده که می‌شنود انگار کلیدی به در آپارتمان فرو شد. من در تلویزیون دیده‌ام که گاهی با دزدها صحبت می‌کنند، خیلی هنرمندانه در را باز می‌کنند. همین چند شب پیش هم یک قفل را به دزدی دادند که پلیس‌ها بلد نبودند قفل را باز کنند، به دزد گفتند: این قفل خیلی پیچیده است! دزد گفت: برای شما پیچیده است؛ به من بده تا باز کنم. دو ثانیه‌ای هم باز کرد.



این صاحب خانه نمازخوان که حالا زودتر از نماز صبح هم بلند شده بود، دید یک کلید در قفل در رفت. دزد به آرامی در را باز کرد و دید که صاحب خانه انگار در گوشاهی نشسته است. دزد نفهمید که او خواب است یا بیدار! صاحب خانه صبر کرد تا دزد به داخل خانه بیاید و وقتی داخل آمد، آرام به دزد سلام کرد و گفت: قربانت بروم، نترسی! شام خوردهای؟ دزد گفت: خوردهام. گفت: الان صبحانه می خوری؟ گفت: خیلی زود است و گرسنه نیستم. گفت: عیبی ندارد، می خواهی چه چیزی ببری؟ گفت: هیچ چیزی! گفت: هیچ چیز که نمی شود، رحمت کشیدهای و تا اینجا آمدهای؛ بیا تا تو را کمک کنم. گفت: نمی خواهم! گفت: نه نمی شود، نمی خواهم ندارد! اول سر مبلها را بگیر.

از طبقه سوم به دزد کمک داد و مبلها را به گوشۀ حیاط آوردند. یک اتاق خواب هم دارند که خانمش خواب است و در آن بسته است. گفت: بیا سر فرشها را بگیر! گفت: فرشهای را که می خواهی. صاحب خانه گفت: نه با خانم قرار گذاشته ام که خانه را نو کنم؛ سر فرشها را هم بگیر. مبل، فرش، یخچال و ظرفها را پایین آورده و دیگر هیچ چیزی نمانده بود. اتاق خوابشان هم یک موکت و تختخواب معمولی بود. هوا دیگر روشن می شد، دزد را در حیاط بغل گرفت و بوسید و گفت: خدا پدر و مادرت را بیامرزد! من فردا اثاث کشی داشتم، همه اش در فکر بودم که این اثاثها را چطور از آن بالا به پایین بیاورم و چه کسی را بیاورم که مطمئن باشد؛ تو آمدی و به ما کمک کردي.

نماز، ناجی انسان در دنیا و آخرت

گاهی نماز خانه‌ای را از دزدی نجات می دهد، گاهی نماز دزدی را نجات می دهد و گاهی نماز گنهکار را نجات می دهد. نماز چه کار می کند! چه آثاری برای دنیا، چه آثاری برای آخرت و چه آثاری برای برزخ دارد. امام صادق علیه السلام می فرمایند: وقتی میت را دفن می کنند، در برزخ میت، این روح زنده که کنار بدن است و چون بدن هنوز تر و تازه است، هنوز بدن را رها نکرده؛ این روح می بیند که چیز نورانی ای بالای سر میت ایستاده، پایین پای او هم یک چیز نورانی، طرف راست یک چیز نورانی و چپ هم یک چیز نورانی است. اتفاقاً



پیغمبر اکرم ﷺ روایت دو کلمه‌ای دارند، باید یکبار برای شما بگویم که این نماز در روایت پیغمبر ﷺ چیست و در قیامت به چه شکلی ظاهر می‌شود.

این چهار چیز نورانی با همدیگر راجع به میّت حرف می‌زنند؛ یکی از آنها می‌گوید من روزهاش هستم، یکی می‌گوید من حج او هستم، یکی می‌گوید من زکاتش هستم و یکی هم که بالای سر است، می‌گوید من نمازش هستم. هر کدام از شما که برای او گرفتاری پیش آمد و زورتان نرسید که از کارش در این عالم بزرخ گره باز کنید، من باز می‌کنم؛ چون قدرت من از همه شما بیشتر است. هر کدام قدرت نداشتید که مشکل بزرخی این آدم را حل بکنید، هیچ‌چیزی برای من غیرقابل حل نیست. این قدرت نماز است! آن وقت این نماز را چطوری باید خواند؟

کیفیت عبادت پروردگار

من خیلی غصه می‌خورم که این متن را از یک دانشمند ایرانی دیدم؛ وی در جوانی به سوئیس رفته و همان‌جا هم بود تا در نوادسالگی از دنیا رفت. این دانشمند کتابی پانصد صفحه‌ای دارد که به فارسی نوشته است و من این کتاب را در ایام طلبگی‌ام خریدم. من این مطلب را از آن کتاب یاد گرفتم. اسم صاحب کتاب، «حسین کاظمزاده ایران‌شهر» بود؛ البته اهل تبریز بود. آدم خیلی دانشمند و باسادی بوده و با اینکه پنجاه‌سال هم در سوئیس بوده، لباس و قیافه و شکل آنها نشد. لباس خیلی مؤبدانه ایرانی و محاسن سفیدی داشت و خیلی اهل حال بود.

سه مایه در ترکیب عبادت بنده

چطوری نماز بخوانیم؟ چطوری خدا را عبادت کنیم؟ ایشان نوشته که در عبادت ما باید سه مایه ریخته بشود: یکی مایه معرفت که بدانم چه کار می‌کنم و برای چه کسی کار می‌کنم؛ یکی مایه همت، یعنی عبادتم با کسالت و بی‌میلی انجام نگیرد که تندتند نماز را بخوانم و تمام بکنم، بعد هم بگویم آخیش راحت شدم! مگر تکه‌ای از کوه دماوند را گَنده‌ای که راحت شدی؟! یک مایه هم عبادت با محبت است؛ یعنی منجر و بی‌میل از عبادت عبادت

نماز، زیباترین صدای هستی

نکن و به قول لات‌های تهران، با عبادت عشق کن و از عبادت لذت ببر. چگونه عبادت کنم؟ سه چیز شد: با معرفت، با همت و با محبت که هر سه کلمه هم «ت» دارد: معرفت، محبت، همت. این‌گونه خدا را عبادت کن.

جلسه نهم

قدرت و ضعف ایمان

در انسان

سبقت مؤمنین برای جانبازی در راه خدا

از جمله آیاتی که ویژگی‌های مردم مؤمن، چه زن و چه مرد را بیان می‌کند، این آیه شریفه در سوره مبارکه توبه است که در مدینه نازل شده است. زمانی که زحمات سنگین پیغمبر ﷺ ثمر داده و رسول خدا ﷺ در مدینه (اگرچه تعداد نفراتشان کم بود) جامعه‌ای ایمانی و الهی ساخته بود. تعدادی از این جامعه از سال دوم هجرت تا دهم، به شرف باعظمت شهادت نائل شدند؛ آن‌هم شهادتی مشتاقانه و عاشقانه! این قدر کیفیت ایمان آنها بالا بود که به حقیقت، از هزینه‌کردن جان و مال در راه خدا دریغ نداشتند و بین آنها برای شهادت و پول دادن در راه خدا مسابقه بود.

پرونده آنها را از پرونده آنهازی جدا کنید که بعد از مرگ پیغمبر ﷺ با اینکه ۲۳ سال با پیغمبر بودند، ولی اوضاع امت و ایمان را بهم ریختند. فکر نکنید این حقایق بیان شده در آیات در آنهازی که بعد از مرگ پیغمبر ﷺ زنده ماندند، بوده است؛ بلکه از اول نبود و ریشه و ایمان نداشتند. این آیات مصدق واقعی دارد، یعنی مردان و زنانی در زمان خود پیغمبر ﷺ بودند که این خصلتها را داشتند؛ حالا یا شهید یا محروم شدند و در ایام مجرح بودن از دنیا رفتند یا عمرشان تا بعد از مرگ پیغمبر ﷺ باقی بود و بعد از مرگ پیغمبر ﷺ، آنهازی که این آیات می‌گوید، بهشدت به قرآن مجید و اهل بیت ﷺ وفادار بودند.

وفاداری اهل ایمان به امام و رهبر خود

وفاداری آنها خیلی شدید بودند؛ مثلاً یکی از آنها که مسلمان شده مکه و شکنجه دیده بود، دو هجرت هم به حبشه و مدینه داشت، وقتی امیر المؤمنین علیه السلام بعد از جنگ جمل می‌خواستند

به کوفه بیایند و آنجا بمانند، خانه و یک قطعه زمینش را در مدینه به قیمت معمولی فروخت، زندگی اش را بهم زد و به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: من طاقت دوری تو را ندارم! در جنگ جمل، جنگ صفين و جنگ نهروان بود، بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام هم نزد حضرت مجتبی علیه السلام آمد و گفت: من نمی‌توانم در کوفه بمانم، درحالی که شما در این شهر نباشید. شما امام من هستید، حال که می‌خواهید به مدینه بروید، من هم می‌آیم. امام مجتبی علیه السلام می‌دانستند که این آدم به خاطر امیرالمؤمنین علیه السلام خانه و زمینش را فروخت و زندگی اش را جمع کرد؛ اگر الان به مدینه بیاید، حتی دو اتاق ندارد که اجاره کند. زن و بچه هم داشت! وقتی با حضرت مجتبی علیه السلام به مدینه رسید، امام مجتبی علیه السلام نصف خانه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن زندگی می‌کردند، بهنام او کردند.

صبر امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ

این جور آدمها هم بعد از مرگ پیغمبر ﷺ بودند. فکر نکنید همه به‌طرف دنیا و شکم و صندلی فرار کردند! همه مؤمنان واقعی در مدینه نبودند، تعدادی از آنها بیرون مدینه زندگی می‌کردند، تعدادی هم چادرنشین بودند که آدمهای خیلی بزرگواری بودند و از جریانات بعد از مرگ پیغمبر ﷺ هم خبر نشدند. مدتی بعد از آنکه آنها حکومت را گرفتند و امیرالمؤمنین علیه السلام را از حقش محروم کردند، این گروه فهمیدند که دیگر کار از کار گذشته بود و نمی‌توانستند کمکی بدهند. البته طبق گفته امیرالمؤمنین علیه السلام، پیغمبر ﷺ به ایشان وصیت کرده و گفته بودند: جریاناتی بعد از من پیش می‌آید که بر ضد تو (ضد امیرالمؤمنین)، البته نه بر ضد شخص، یعنی بر ضد توحید، نبوت و قرآن است (همه اینها در وجود علی بود)، هرگز شمشیر نکش و صبر کن؛ چون پیغمبر ﷺ این مسئله را می‌دانستند که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام با منافقین مدینه بعد از مرگ ایشان درگیر بشود، آنها طرح دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام، حسن و حسین علیهم السلام را بگشند و چراغ را به کل خاموش کنند؛ ولی پیغمبر ﷺ جلوی آنها را با این وصیتشان گرفتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام هم مسئول جنگ با اینها نبودند؛ لذا مؤمنینی که در مدینه نبودند و بیرون زندگی می‌کردند و آدمهای بالارزشی بودند، اینها هم مثل خود امیرالمؤمنین علیه السلام صبر پیشه کردند، ولی پراکنده بودند. در روایاتمان بنا به فرموده حضرت رضا علیه السلام داریم که

بعد از مرگ پیغمبر ﷺ، دوازده فادار و مؤمن واقعی بیشتر در مدینه نماندند، نه بیرون مدینه. آنهایی که بیرون بودند، چه موقع اوضاع مدینه را فهمیدند؟ وقتی جریان اتفاق افتاده بود و آنها بر امور مسلط شده بودند و نمی‌توانستند کاری بکنند.

ایمان، مانعی بزرگ در یاری ظلم

حالا من نمونه‌ای از آنها را برای شما می‌گویم که پیغمبر ﷺ چقدر هم او را دوست داشتند و دعایش کردند. این شخص مدیر قبیله‌شان بود و قبیله‌شان هم از مدینه دور بود. بعد از مرگ پیغمبر ﷺ سر سال شده بود و برای جمع‌آوری زکات، مثل حالا که در مغازه‌ها و کارخانه‌ها می‌آیند و ارزیابی می‌کنند، می‌گویند این قدر باید مالیات بدھی؛ حالا یا مأمور گوش می‌دهد یا گوش نمی‌دهد و می‌گوید مالیات بده. عده‌ای در زمان پیغمبر ﷺ مأمور این کار بودند که حقوقشان را هم از همین زکات جمع‌آوری شده می‌دادند. حالا پیغمبر ﷺ از دنیا رفته است، آنهایی که پاییند به امامت و توحید هستند، آنها مأمور دولت بعد از مرگ پیغمبر ﷺ نشدند؛ حتی بلال که یک اذان‌گو بود، تا وقتی زنده بود، برای اینها یک اذان هم نگفت! چون می‌گفت همین اذان گفتن تأیید ظالم و ستمگر است. اگر چهار نفر ببینند که من اذان می‌گویم، می‌گویند عیب اینها خیلی سنگین نیست! آنها هم حکومت را با اذان گفتن من قبول می‌کردند. تا این حد باید از کمک به ظالم در هر روزگاری فراری بود و نباید ظالم را تأیید کرد، ولو به اذان! آنها خودشان از خودشان مأمور درست کردند و لیست دادند که شما از این طرف مدینه برو، شما از آن طرف برو؛ الآن وقت جمع‌کردن زکات گوسفنده، شتر، گاو، گندم و جوست. خالدبن‌ولید را که به اصطلاح بازوی نظامی حکومتشان بود و بسیار هم آدم بی‌تقوی بی‌دینی بود، برای جمع‌آوری زکات فرستادند. حکومت آنها که به سلمان، ابوذر، مقداد یا ابورافع مأموریت نمی‌داد. مؤمن اصلاً به حرف آنها گوش نمی‌داد و مخالف بود و بیعت هم نکرد. برای برپا نگهداشتمن چنین حکومت غاصبانه‌ای، تعدادی چاقوکش لات، بی‌تقوی و بی‌دین لازم است؛ دیندار که به ظالم کمک نمی‌کند! موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند: خیاطی که برای ظالمان لباس بدوزد، خرازی فروشی که برای ظالم لیقه دوات درست بکند، جنس کرایه‌بهدهی که برای ظالم جنس کرایه بدهد، آدم هنرمندی که برای ظالم نوک قلم بتراسد؛ همه آنها در قیامت با ظالم در جهنم هستند. همیشه که نمی‌شود ظلم را با اسلحه جمع کرد



و گاهی ظلم مبارزه منفی می‌خواهد. کاری که خود شما قبل از بهمن ۵۷ کردید؛ یعنی اعتصاب کردید، مالیات ندادید، شیرهای نفت را بستید و ظالم را فلچ کردید.

الآن هم اگر در ادارات بینید که مدیرتان می‌خواهد به یکی ظلم کند، شما اصلاً حق ندارید به او کمک کنید؛ آن که وردست قاضی است و می‌داند قاضی به مظلومی ظلم می‌کند، حق ندارد چیزی برای قاضی بنویسد و پاکتی به این طرف و آن طرف ببرد. البته اگر همه این کار را بکنند، ظلم و رشوه در همه ادارات تعطیل می‌شود؛ اما مشکل این است که عده‌ای از مردم هم با ظالم همکار هستند. اینها که آدم حسابی برای برق نگاهداشت حکومت مدینه در بدنه دولتشان نمی‌رفت و خود آنها هم راه نمی‌دادند؛ اگر سلمان می‌خواست در زمان حکومت آنها استاندار مدینه بشود، راه نمی‌دادند و خود سلمان هم نمی‌رفت؛ یعنی در از دو طرف بسته بود. آنها مؤمن را استخدام نمی‌کردند و مؤمن هم نمی‌رفت که استخدام بشود.

چقدر ایمان قدرت دارد و چقدر ایمان کار زیبا می‌کند! چقدر ایمان توانمند است که ظالم را در هر حدی که هست، به زانو بیاورد؛ اما قرآن می‌گوید تعداد مؤمنان واقعی کم است. یک میلیارد و چهارصدپانصد میلیون مسلمان در دنیاست که بیشترشان هم در خاورمیانه هستند. شیرهای نفت کره زمین در آسیا و به دست مسلمان‌هاست، گاز و معادن هم به دست مسلمان‌هاست؛ اما می‌بینید که دشمن در افغانستان، یمن و عراق، امت اسلام را درو می‌کند و می‌کشد. آنها بی کثرة و دین ندارند و همه ثروت مسلمان‌ها در دستشان است، اینها یار آمریکا هستند.

اگر شیرهای نفت و گاز به دست مردم مؤمن بود، فقط یکماه شیرهای نفت و گاز را بینند، اروپا و آمریکا صدرصد فلچ می‌شود و دست مسلمان‌ها را می‌بوسند، به غلطکردن می‌افتنند و پول‌هایمان را هم پس می‌دهند. آنها بی‌دین‌های امت بزرگ است. حالا در این امت شکم دشمن با کمک دادن منافقان، بی‌تقواها و بی‌دین‌های امت بزرگ است. (ایران، عربستان، عراق، افغان و یمن) یک‌مشت مؤمن هستند که مقابل آنها ایستاده‌اند، تعداد این مؤمنین چقدر هستند؟ نسبت به حکومت‌های ظالم امارات و عربستان و جاهای دیگر کم هستند. ما هم حکومتی هستیم که یک یار نداریم و بعضی از حکومت‌های اسلامی در ظاهر با ما سلام‌وعلیک دارند، به ایران هم می‌آیند، دست‌بوسی هم می‌روند و به ما دست هم می‌دهند، اما در باطن باز هم با ما دشمن هستند. یکی همین حکومت ترکیه است که به اینجا می‌آید و از اینجا می‌رود، باز مسلمان‌ها را می‌کشد و یکی از کمک‌کاران داعش بود. چقدر اسلحه، پول

و راه و جاده داد! آن که به ظاهر به ما می‌گوید دوست دارم، ما را دوست ندارد و دوستی اش برای دشمن است. ما یک ملت و دولت تنها هستیم، در مقابل این‌همه گرگ چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ امیر المؤمنین علیه السلام با دوازده‌نفری که در مدینه بود، چه کار می‌توانست بکند؟ بالاخره خدا کار دین را با معجزه پیش نمی‌برد و کار و مسئولیت دین را با این مردم و به دوش مردم است.

ضعف ایمان، عامل قدرت دشمنان

مردم زمان موسی بن عمران علیه السلام دشمن بسیار خطرناکی داشتند؛ از دست فرعون نجات پیدا کردند، گیر دشمن دیگری افتادند که بنا شد موسی بن عمران علیه السلام با او دشمن بجنگد. چقدر یهودی در کنار موسی علیه السلام بود؟ در متن قرآن است: هفتادهزار نفر در یک مرحله با موسی علیه السلام بودند و زمانی که موسی بن عمران علیه السلام آماده جنگ شد، همین هفتادهزار نفر به او گفتند که ما در اینجا می‌نشینیم، خودت و خدا به جنگ بروید، ما نمی‌آییم! ما زخمی‌شدن، کشته‌شدن و پول خرج کردن برای جهاد را دوست نداریم. به موسی علیه السلام گفتند خودت و خدا دوتایی به جنگ بروید؛ انگار خدا افسر جنگی یا سرهنگ تپخانه است! موسی علیه السلام به پورودگار گفت: با این بازیگرها چه کار کنم؟ خطاب رسید: رهایشان کن. خدا اینها را چهل سال در بیابان تیه سرگردان کرد، نمی‌توانستند به شهر بروند؛ چون دشمن در شهر بود. حتی نمی‌توانستند برگشتی داشته باشند؛ چون زمینه نبود در بیابان تیه سرگردان، ذلیل و بدخت و بیچاره شدند. دشمن هم در شهر مفتخاری می‌کرد و هیکل خودش را بزرگ می‌کرد. وقتی اهل خدا ضعیف باشند، دشمن قوی است؛ اما اگر اهل خدا قوی و همه یکی باشند، همه یک‌جور تصمیم بگیرند، دشمن نابود است.

نگاه مؤمن با نور خدا

حکومت بعد از مرگ پیغمبر علیه السلام آدم‌حسابی‌ها را در بدنۀ حکومت راه نداد! فرض کنید راه هم می‌داد، ولی آدم‌حسابی‌ها نرفتند. شما بگو می‌رفتید و بیوش بیوش کارها را به دست می‌گرفتید، با چندنفر؟ با دوازده‌نفر که نمی‌شد کل کارها را بگیرند و اگر می‌رفتند، کمک کار ظالم می‌شدند و کاری نمی‌توانستند بکنند. مؤمنین وظیفه‌شان را خیلی خوب بلد بودند؛ اگر وظیفه داشتند که در بدنۀ حکومت بروند، می‌رفتند؛ پس معلوم می‌شود وظیفه نداشتند و اگر راهشان هم می‌دادند، نمی‌رفتند!



حالا یکمشت شارلاتان چاقوکش اسلحه کش بی تقوای پست شکم پرست، مأمور جمع آوری زکات شده‌اند. واقعاً چقدر عجیب است که چه کسانی جای چه کسانی آمده‌اند! خالدین ولید مأمور گرفتن زکات قبیله نویره شد و رئیس قبیله هم مرد متین با تقوای وفادار به پیغمبر ﷺ و وصیّ بعد از پیغمبر ﷺ است، خبر هم ندارد که در مدینه چه اتفاقی افتاده است. تلفن، رادیو یا تلویزیون نبود، باید دوتا مسافر از آن ناحیه رد می‌شدند، اگر کار داشتند، چادرنشین سؤال می‌کرد در مدینه چه خبر؟ تا خبردار بشوند که در مدینه چه شده است. به غیر از این، خبر نمی‌شند! این لات بی‌تقوا، مأمور حکومت ظالم و کمک‌کننده به ستم، بعدازظاهر به قبیله مؤمن مالک بن نویره رسید. آدمی مثل مالک بن نویره دیگر قیافه را می‌شناسد که این تقوا دارد یا ندارد، مؤمن است یا بی‌دین. در روایت داریم: «الْمُؤْمِنُ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ اللَّهُ» مؤمن مسائل را با کمک نور خدا تماشا می‌کند. هر مؤمنی در حد گنجایش خودش یک نوری دارد که مسائل را با آن نور تشخیص می‌دهد. خدا در قرآن می‌فرماید: «وَجَعَلَنَا لَهُ نُورًا يَمْتَشِّي بِهِ فِي النَّاسِ»^۱ من نوری برای مؤمن قرار می‌دهم که با آن نور در بین مردم زندگی می‌کند؛ لذا گول نمی‌خورد و یار ظالم نمی‌شود، در هیچ‌چیزی به ستمگر کمک نمی‌دهد و با نور زندگی می‌کند.

حکایتی شنیدنی از عالمی بزرگ و آزاد

یکی از بزرگ‌ترین عالمان عاملی باتقوا، مرحوم آخوند ملامحمد کاشانی در اصفهان بود که تقوا، ایمان، عمل، نماز شب، گریه، اخلاق و درشش حرف اول را می‌زد. از طلبگی هم که از کاشان به اصفهان رفت، فقیر بود و تا ۸۵-۸۶ سالگی، نه توانست یک اتاق بخرد و نه توانست ازدواج بکند. در احوالاتش نوشته‌اند: بهترین غذایی که گیر او آمد، نان و سبزی خوردن یا نان و بادمجان بود. آن‌هم یکی از شاگرد‌هایش که بعداً از مراجع شد، می‌گفت که روزی ایشان گفت: سه‌چهارتا بادمجان بپزیم و امروز غذای خوشمزه‌ای بخوریم. یک‌خرده پیه بز در قابل‌مهم ریخت و چهارپنچ تا بادمجان هم انداخت. وقت نماز مغرب و عشا بود و او این‌قدر در نماز غرق خدا بود که اتاق را دود گرفته بود و متوجه نشده بود! وقتی

جلسه نهم / قدرت و ضعف ایمان در انسان‌ها

سلام نماز را داد، بامجان‌ها هم سوخته بود. این‌هم روزی که می‌خواست سفره چرب و نرمی داشته باشد. شاگردش گفت: من آمدم و در را باز کردم، گفتم: آقا همه بامجان‌ها سوخته است. گفت: روزی آن بامجان‌ها بوده که بسوزد؛ نان که داریم، نان بیاور تا بخوریم. سوخت که سوخت، چه کار کنم! اینها آزاد بودند.

من پنجاه‌تا از شاگردی‌ایش را شناسایی کردم؛ آیت‌الله‌العظمی بروجردی یکی از شاگردان درش بود که در جوانی اش طلبه او بود، آیت‌الله‌العظمی سید جمال‌الدین گلپایگانی و آیت‌الله‌العظمی، مرحوم شیخ‌مرتضی طالقانی هم از شاگردانی او بودند. شاگردی‌ایش هم عجیب و غریب از آب درآمدند. شاگردی‌ایش باید کتاب درسی را با خودشان سر درس می‌آوردند که وقتی خودش درس را از روی کتاب توضیح می‌دهد، آنها هم کتاب خودشان را نگاه کنند تا در ذهنشان بماند. روزی یکی از شاگردانها (شاگردی‌ایش که همه مرجع شده‌اند) کتابش را نیاورده بود، آخوند هم خیلی آدم با حوصله‌ای بود و اصلاً از کوره در نمی‌رفت. همین‌جوری که درس می‌داد، به آن که کتاب نیاورده بود، رو کرد که خیلی هم آدم مقدس، گردنِ کج و زاهد و عابدی بود، گفت: چرا کتاب نیاورده‌ای؟ گفت: نشد بیاورم! گفت: غلط کردی که نشد بیاوری بی‌تریبیت، بی‌ادب، بی‌شعور! همه ماتشان برد که ما ده‌پانزده‌سال پای این درس می‌آییم، ایشان یکبار هم به کسی توهین نکرد! بعد هم گفت که نشستنت را ادامه نده و بلند شو گمشو احمق! طلیبه هم بلند شد و رفت.

چندتا از آن شاگردان خصوصی گفتند: شما ده‌پانزده‌سال، نه سر درس و نه بیرون از درس، این‌جور با کسی برخورد نکردید؛ خیلی خجالتش دادید و خردش کردید! اجازه هست که آدم مؤمن را خرد کند؟! نگاهی کرد و زیر لب گفت: «آنچه پیر در خشت خام بیند، جوان در آینه نبیند». شما در این زمینه با من بحثی نکنید! آن طلیبه هم دیگر به درس نیامد و دو سه‌سال بعد هم از مبلغین درجه یک بهائی‌ها شد. مؤمن «ینظر بِنُورَ اللَّهِ» می‌بیند.

سکوت حکومت سقیفه در برابر ظلم

مالک بن‌نویره دید که این مأمورین زکات از مأمورین پیغمبر ﷺ نیستند! وقتی مأمور گفت زکات قبیله‌ات را جمع کن و بده، مالک گفت: برای چه کسی می‌برید؟ گفت: برای حکومت. گفت:

حکومت بعد از پیغمبر ﷺ برای امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب ؓ است و ما این حکومت را یک شاهی هم قبول نداریم. اینها جزو مؤمن‌های بیرون مدینه بودند، در مدینه فقط دوازده تا وفادار بودند. مالک گفت: ما به شما پول نمی‌دهیم، گوسفند و شتر هم نمی‌دهیم؛ یعنی ما به ظالم کمک نمی‌کنیم. خالد گفت: الان غروب است و ما دیگر جایی نداریم که برویم. این ده‌پانزده‌تایی که با من هستند، مأمور زکات و حکومت مدینه هستند، اینها را بگذارید که امشب در قبیله بمانند، ما صبح می‌رویم. گفت: شامتان را بخورید و استراحت بکنید و صبح بروید. خالد بعد به مأمورهایش گفت: در چادر هر کسی رفتید، وقتی شب خواهد بود، سر مردها را ببرید و زن و دخترهایشان هم به شما حلال است. اینها مأمور حکومت به قول اهل سنت، شورایی و حکومت دینی بودند! همه را سر بریدند و همان شب هم بهزور به ناموس مردم قبیله تجاوز کردند. وقتی هم به مدینه برگشته بودند، چون حال حاکمان مدینه هم حال همین‌ها بود، آب از آب تکان نخورد و دست هم به آن نزدند که اقلًا به جرم زنای در عده وفات اعدامشان بکنند؛ حتی جایزه هم به آنها دادند!

نماز، عاملی نیرودهنده و یاری‌گر

اما آن که واقعاً اهل نماز و اهل «ایاکَ نَعْبُدُ وَ اِيَاكَ نَسْتَعِينُ» بود، به هیچ قیمتی زیر بار حکومت بعد از مرگ پیغمبر ﷺ نرفت. نمی‌توانست برود، مگر ایمان و نمازش می‌گذاشت! او صبح‌ها دوبار، ظهر دوبار، عصر دوبار، غروب دوبار، شب دوبار به پروردگار در نماز تعهد می‌داد که «ایاکَ نَعْبُدُ» من فقط تو را بندگی می‌کنم و فقط حرف تو را گوش می‌دهم، «وَ اِيَاكَ نَسْتَعِينُ». آیا می‌توانست به ظالم کمک بکنند؟ **﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَر﴾**^۱ این داستان نماز است! نماز خیلی **﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَر﴾**^۲ از نماز کمک بگیرید.